

نوروز



در ایران و گرگان

اسدالله معطلوفی



پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info



نوروز در ایران و گرجان

سرشناسه	: معطوفی، اسدالله ۱۳۳۶
عنوان و پدیدآور	: نوروز در ایران و گرگان / اسدالله معطوفی.
مشخصات نشر	: تهران: فروهر، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۲۳۲ ص: مصور
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۶۳۲۰-۵۳-۶
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه: ص. [۲۳۰]-۲۳۲
موضوع	: نوروز - ایران - گرگان - ادب و رسوم
موضوع	: نوروز - ایران - ادب و رسوم
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۸ ۱۳۴ / ۳ GT۴۸۷۴
رده‌بندی دیویی	: ۳۹۴/۲۶۹۵۵۲۱۳۲
شماره کتابخانه ملی	: ۱۸۰۵۲۹۱



موسسه فرهنگی انتشاراتی

فروهر

نوروز در ایران و گرگان

اسدالله معطوفی

حروف‌نگار: بهرمانو سهراب

ویرایش: سرور بهرمانو

صفحه‌آرایی، نگارش بر جاب: بهنام مبارکه

لیتوگرافی، چاپ، صحافی: شرکت چاپ خواجه

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۸

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۳۲۰-۵۳-۶

ISBN: 978-964-6320-53-6

مستر فروهر



مرکز پخش:

خیابان انقلاب - خیابان فلسطین جنوبی، شماره ۲۶۱

کدپستی ۱۳۱۵۷ تلفن: ۶۶۴۶۲۷۰۴

نوروز

در ایران و گرگان

نگارش:
اسدالله معطوفی

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info



۱۳۸۸

پیشکش "مجید سلیم" بہ تبرستان

www.tabarestan.info

فهرست

ایران در میان افسانه و تاریخ

۹	پیشدادیان
۱۰	کیانیان
۱۴	پیام نوروز
۱۶	گستره نوروز
۲۱	نوروز در تاجیکستان
۲۱	نوروز در افغانستان
۲۶	نوروز در ترکمنستان
۲۷	چند شاخصه نوروز در میان تراکمه ایران
۳۱	نوروز در آذربایجان
۳۵	نوروز در هند
۳۵	نوروز در پاکستان
۳۷	نوروز در چین
۳۷	نوروز در قزاقستان
۳۸	یادداشت‌ها
۴۰	

گاه‌شماری در میان ایرانیان

۴۱	سال و ماه اوستایی و جایگاه نوروز در آن
۴۵	پنجه
۵۳	یادداشت‌ها
۵۵	چشم فروردگان
۵۶	چشم فرودگ
۶۳	پیدایش نوروز
۶۷	یادداشت‌ها
۷۹	

نوروز در گذر زمان

۸۱	یادداشت‌ها
۹۵	

موسیقی نوروزی و نوروزی خوانی

۹۷

- ۹۷ موسیقی نوروزی و نوروزی خوانی
- ۱۰۱ نوروز خوانی ها یادگاری از موسیقی نوروزی
- ۱۱۸ میر نوروزی
- ۱۱۹ مراسم کوسه برنشین
- ۱۲۰ پیک‌های نوروزی در نقاط دیگر
- ۱۲۲ حاجی فیروز
- ۱۲۳ خانه‌تکانی
- ۱۲۷ رنگ آمیزی خانه‌ها
- ۱۲۸ کار مسگری
- ۱۲۹ تعویض خط چو
- ۱۳۰ حمام عیدی
- ۱۳۱ دعاگری دم عید
- ۱۳۲ سروده‌های قبل از عید
- ۱۳۳ عرفه و آداب آن
- ۱۳۷ کوزه اندازی و زالو انداختن
- ۱۳۸ باورها مربوط به قبل از عید
- ۱۴۱ یادداشت‌ها

خوراکی‌های عید نوروز

۱۴۳

- ۱۴۸ شیرینی‌های عیدی
- ۱۵۴ شکلات‌های عیدی
- ۱۵۷ چهارشنبه سوری
- ۱۶۱ تبدیل جشن سوری به چهارشنبه سوری
- ۱۶۴ ارتباط چهارشنبه سوری با مرگ سیاوش
- ۱۶۵ چهارشنبه سوری در کردستان و بلوچستان
- ۱۶۶ چهارشنبه سوری در استرآباد
- ۱۶۷ باورهای مربوط به روز و شب چهارشنبه سوری
- ۱۷۱ آجیل چهارشنبه سوری
- ۱۷۲ مراسم قاشق زنی
- ۱۷۲ فالگوش
- ۱۷۴ یادداشت‌ها

تحویل سال نو

۱۷۵	
۱۷۶	 سبزه
۱۷۷	 آداب قبل از تحویل سال
۱۷۹	 نیایش قبل از تحویل سال
۱۸۲	 شگون عید
۱۸۶	 در کنار سفره هفت سین
۱۸۷	 پس از تحویل سال
۱۸۹	 هفت سین و وسایل آن
۱۹۴	 آداب روز اول عید
۱۹۶	 توجه به آب در عید نوروز
۱۹۸	 عید دیدنی
۲۰۱	 بازی مُرغانه جنگی
۲۰۳	 سیزده بدر
۲۱۱	 سیزده بدر در شاهکوه
۲۱۴	 یادداشت‌ها

سرودهای نوروزی

۲۱۷	
۲۲۲	 (نوروزیه)

منابع و مأخذ

۲۲۳	
-----	-------

پیشکش "مجید سلیم" بہ تبرستان
www.tabarestan.info

ایران در میان افسانه و تاریخ

آنجا که تاریخ و باستانشناسی خاموش می‌مانند، اسطوره‌ها سخن می‌گویند. تاریخ هر ملتی با افسانه و اسطوره آغاز می‌شود. چرا که ملت‌ها با استفاده از این بخش غبار گرفته تاریخ خود آفرینش، چگونگی پیدایش انسان، چگونگی ساخته شدن وسایل زندگی، بنیانگذاری اعیاد، سنت‌ها و... را بیان می‌کنند. این بخش از حیات اجتماعی اقوام و ملت‌ها، دنیایی از رمز و رازها، شگفتی‌های خیال‌انگیز و گاه سرشار از ابهام است. این امر به طور عمده ناشی از نامشخص بودن زمان و مکان وقوع حوادث می‌باشد. در صورتی که تاریخ خود مبتنی بر دو اصل اساسی زمان و مکان است. با این وجود گروهی از اسطوره‌شناسان، مورخین و حتی جامعه‌شناسان افسانه‌ها و اسطوره‌ها را بدون اساس و بنیاد هم ندانسته و هر واقعه اسطوره‌ای را بخشی از تاریخ شفاهی و نقل شده سینه به سینه ملت‌ها پنداشته‌اند. مثلاً بسیاری از مورخین جنگ تروا بین یونانیان و مردم تروا را افسانه می‌دانستند. ولی در پی کاوش‌های باستان‌شناسی، خرابه‌های شهر تروا در غرب آسیای صغیر کشف و موضوع جنگ یاد شده هم واقعی پنداشته شد.

حیات اجتماعی مردم ایران هم دارای چهار مرحله بوده است:

- ۱ - دوران افسانه‌ای (اسطوره‌ای - میتولوژیک): که از دوره پیشدادیان تا عصر کیخسرو پادشاه کیانی به درازا کشیده شده بود.
- ۲ - دوران حماسی: که شامل عصر فرمانروایی کیخسرو تا اواخر دوره کیانیان می‌شد.
- ۳ - دوره تاریخی ایران باستان: پس از کیانیان و عصر دوره‌های تاریخی مثل اشکانیان و ساسانیان بوده است.
- ۴ - دوره اسلامی تاریخ ایران: از زمان ورود اعراب مسلمان به ایران آغاز گشت.

فردوسی هم تاریخ ایران را در ضمن سروده‌های خویش، به پنج دوره پیشدادیان، کیانیان، اسکندر، اشکانیان و ساسانیان تقسیم کرده که بیشتر بر دوره افسانه‌ای و حماسی تکیه نموده است.^(۱) چون جشن یا عید نوروز ریشه در دوران اسطوره‌ای دارد، بدین جهت به معرفی بخشی از حوادث دوران یاد شده می‌پردازیم.

پیشدادیان

«پیشداد» به معنی «قانون‌گذار» است. در منابع مختلف از جمله شاهنامه و یشت‌های اوستا، کیومرث را اولین انسان و نیز نخستین پادشاه معرفی نموده‌اند^(۲) که در کوه‌ها می‌زیست و لباسی از پوست پلنگ به تن می‌کرد. وی را اهورامزدا خلق نموده و تخمه او بعد از آنکه به خاطر روشنایی پاک شد، دو سوم آن به نیریوسنگ (یکی از یَزَت‌ها یا ایزدان) و بقیه آن به خدای زمین یعنی «اسفندارمذ» رسید. سپس در مدت چهل سال «مشی» و «مشیانه» اولین مرد و زن که نخست به صورت گیاهی پیوسته بودند، از خاک رویدند. در این هنگام اهریمن (شیطان) آن‌ها را فاسد نمود و روحشان سزاوار دوزخ (جهنم) گردید. آن‌ها پس از پنجاه سال صاحب دختر و پسر شدند که پدر پسر را و مادر دختر را خوردند. پس اهورامزدا کاری کرد که آن‌ها هفت جفت دختر و پسر بزدند که نیاکان ده نژاد مردم مختلف جهان شدند. مثلاً ایرانیان از هوشنگ و گورک برآمدند.^(۳)



پیشه‌آموزی جمشید که عده‌ای او را بنیان‌گذار جشن نوروز می‌دانند.
نگاره از نسخه فارسی تاریخ طبری، مکتب هرات، ۸۷۴ ه. ق مجموعه چستریتی



نگاره بارگاه کیومرث در شاهنامه شاه طهماسب صفوی، کار سلطان محمد، تبریز، ۹۳۱ ه. ق کیومرث بنابر نگاه برخی، از بنیان جشن نوروز بوده است.

اما خود کیومرث در «کرده ۲۴» فروردین یشت به خاطر آنکه به پیام اهورامزدا گوش فرا داد مورد ستایش قرار گرفته است.^(۴) و شاید به خاطر همین قداست بود که خیام جنبه تاریخی نوروز را به کیومرث ارتباط داد. وی در نوروزنامه نوشته است: «... چون کیومرث اول ملوک عجم به پادشاهی بنشست خواست که ایام سال و ماه را نام نهد و تاریخ سازد تا مردمان آن را بدانند. بنگریست که آن روز بامداد، آفتاب به اول دقیقه حمل (اول فروردین) آمد. موبدان عجم را گرد کرد و فرمود که تاریخ از این جا آغاز کنند. موبدان جمع آمدند و تاریخ نهادند و چنین گفتند موبدان عجم که دانایان روزگار بوده‌اند، که یزد تبارک و تعالی دوازده (دوازده) فرشته آفریده است. از آن چهار فرشته بر آسمان‌ها گماشته است تا آسمان را به هر چه اندر اوست از اهرمنان نگاه دارند، و چهار فرشته را بر چهار گوشه جهان گماشته است تا اهرمنان را گذر ندهند و...»^(۵)

در همین نوروزنامه پیدایش سال شمسی هم به کیومرث نسبت داده شده است. کیومرث دریافت که بود هر سال چند ساعتی کم دارد و اگر محاسبه و سال کیبسه نشود پس از ۱۴۶۱ سال، باز سال به آغاز اعتدال ربیعی می‌رسد، پس سال کیبسه را بنیاد نهاد. پس از کیومرث پسرش سیامک بدست دیوها کشته شد ولی هوشنگ پسر او انتقام پدر را از دیوها گرفت. هوشنگ اولین کسی بود که لقب پیشدادی گرفت. او شیوه استخراج فلزات و

اهلی کردن حیوانات را به بشر آموخت. و هم در عهد وی بود که آتش کشف شد. پس از او پسرش تهمورث فن ساختن نخ پشمی و نیز دوخت پارچه را به آدمیان آموخت. او هم توانست دیوها را مطیع کرده و از آن‌ها خواندن و نوشتن بیاموزد. در آبان یشت اوستا که نام و نشان بسیاری از پهلوانان و شاهان را آورده، نوشته است که به درگاه ایزد بانوی نامدار «اردویسور اناهیتا» aredvisura ānahita نماز گزارند. از جمله این‌ها هوشنگ، فریدون، گرشاسب و ... بودند.^(۶)

پس از تهمورث برادرش جمشید پسر دیگر هوشنگ پیشدادی ۶۵۰ (به قوی ۷۰۰ سال) بر ایران حکم راند. او هم ساختن اسلحه، بافت پارچه‌های ابریشمی و خانه سازی را به مردم آموخت. به علاوه بر اساس محتویات اسطوره‌های ایرانیان، وی چون بر دیوان پیروز شد آن روز را نوروز نامیدند و بعدها تخت‌جمشید را به منظور بزرگداشت آیین‌های نوروزی در دامنه کوه رحمت به نام او ساختند و شاهان هخامنشی هم مراسم نوروزی را در آن برگزار می‌کردند. این دیوان به احتمال قریب به یقین زورمندان و ستمگرانی بودند که بر مردم ستم می‌کردند. بنابراین برقراری آیین نوروز می‌توانست جشن رهایی ملل ایران از زیر یوغ ستم زورمندان در گذشته‌های دور بوده باشد. به علاوه علت بنای کاخ‌ها، ایوان‌ها و تالارهای تخت‌جمشید توانست ارتباط با برگزاری آیین نوروز و مهرگان داشته باشند که هر دو جشن‌های ملی، دینی و نجومی بوده‌اند. شاهان هخامنشی با گرد آوردن درباریان و اشراف لشکری و کشوری سراسر ایران و ملل تابع آن‌ها، در این «شهر آیین» (تخت‌جمشید)، مراسم تحویل خورشید به برج حمل، رصد و نخستین تابیدن خورشید و فرا رسیدن سال نو را اعلام می‌نمودند.

بدینسان با برقراری ارتباط میان ساختن و پدید آوردن تخت‌جمشید برای اجرای برخی مراسم و انجام دادن بعضی محاسبات نجومی، رصد و اندازه‌گیری مربوط به وضع خورشید در نوروز و مهرگان، برگزاری جشن‌ها و آیین‌های مخصوص به این مناسبت‌ها و مربوط ساختن آن با واژه تخت و تابیدن خورشید بر آن و نوروز گرفتن آن روز، همه روشن می‌سازد که این داستان‌ها چگونه به وجود آمده‌اند و از کجا ریشه گرفته‌اند.

چون امروز ما می‌دانیم که اساس تخت‌جمشید یا صد ستون یا (پارسه) کی و به دستور چه کسی ساخته شده است، بنابراین بر ما روشن می‌گردد که چگونه داستان‌های جمشید، سلیمان و داریوش در هم آمیخته و یک چنین افسانه‌هایی را پدید آورده است.

اکنون با توجه به ریشه این داستان‌ها، لازم می‌نماید که جستجو کنیم آن نوروز تاریخی را که داریوش در تخت جمشید با آیین ویژه‌ای برگزار کرده و به علت اهمیت و ارج خاصی که داشت، خاطره‌اش در ذهن مردم ایران باقی ماند، کدام نوروز و کی بوده است.^(۷) به همین دلیل شاید بتوان گفت که آیین نوروز از سده‌های سیزدهم و چهاردهم پیش از میلاد مرسوم بوده است. پس با این پیشینه روشن می‌گردد که نوروز آن چنان که پنداشته می‌شود یک جشن دینی زردشتی نیست بلکه مربوط به زمان «پوریوتکیشان» یا پیش‌دینان بوده است. از این رو در اوستا نامی از نوروز برده نشده است، ولی پس از اشاعه دین زردشت در ایران و برقراری سال‌شماری و گاه‌شماری اوستایی و تطبیق دادن ماه‌های هخامنشی و اوستایی با یکدیگر، جشن فروردگان که عید مردگان بود و در پایان سال و دهه آخر ماه اسفندارمذ اوستایی برگزار می‌شد، با جشن نوروز که در آغاز ماه (ادوکنیش) هخامنشی توأم شده بود، کم‌کم رنگ و بوی زردشتی به خود گرفت.

اما ارتباط نوروز با جمشید از نظر دیگری هم قابل توجه است و آن اینکه بنا بر اسطوره‌ها و باورهای کهن، روزگار او بهترین دوران سعادت، سرسبزی و خرمی بوده است. حتی در اوستا (وندیداد، فرگرد دوم) آمده که به روزگار او نه مرگ بود، نه پیری، نه درد، بلکه دوره زیبایی، خوشی و شادابی به شمار می‌رفت. همین باور خود کافی بود که ایرانیان باستان، بزرگ‌ترین جشن ملی خود را به این شخصیت اسطوره‌ای جذاب نسبت دهند. جمشید به خاطر زیاد شدن جمعیت، جهان را سه برابر گسترد و به فرمان دادر اهورامزدا «ورجمکرد» را ساخت. او از همه گیاهان، جانوران و مردمان، جفتی به آن فراز برد. در روز (کاخ) جم، گیاهان و خوردنی‌های فاسد شدنی نبودند و مردمان نیز بی‌نقص بودند. در آن جا نور از آسمان نمی‌تابید بلکه خود روشنی داشت. جم با معجزه خدای‌وار، به دوزخ آمد سیزده سال در کالبد دیوان در آن جا ماند. از این رو، در سرزمین خود بی‌مرگی را هم پدید آورد. چنانکه در اسطوره‌های هندیان هم شخصیتی بنام کرتایوگا و نیز میان چینی‌ها هم عصر خاقان‌های نیکوکار، جامعه بدوی خصایصی همچون دوره جمشید در ایران را داشتند. به علاوه بر این نکته هم باید تاکید نمود که پیمه یا جم یکی از درونمایه‌های اصلی اساطیر هندوایرانی است که با نوروز نیز پیوند دارد. پیمه در اساطیر هندی ایزد مردگانی بود که به سعادت ابدی نایل شد. به عبارتی او فرمانروای بهشت برین بود. اما سرانجام طبق اعتقادات اسطوره‌ای ایرانیان باستان، جم یا همان جمشید

ادعا کرد که آب، گیاه، خورشید و ماه را خود آفریده است، بنابراین فرّه از او جدا شد و به میرتا رسید. در پی آن هم گناهکاری پیشه کرد و بدبختی‌ها پدید آورد تا ضحاک نامی که با دو خواهر جمشید ازدواج هم کرده بود، او را اسیر و به دو نیم نمود. ضحاک هزار سال حکم راند که به خاطر خوراک مارهای روی دوشش، بسیاری از جوانان را به کشتن دادند تا عاقبت کاوه آهنگر با برافراشتن درفش کاویانی، علیه او قیام کرد و فریدون (ترائی تاتؤنه) نوه همین جمشید هم با حمایت او ضحاک را اسیر و در کوه دماوند در بند نمود. وی پس از ۵۰۰ سال حکومت، قلمروش را بین سه پسرش بدین گونه تقسیم نمود: غرب دنیا (روم و یونان) به سلم، شرق دنیا (قلمرو ترکان و چینی‌ها) به تور و بخش میانی زمین یعنی ایران را به ایرج واگذار گردیدند. بعدها ایرج به وسیله دو برادر دیگر کشته شد، منوچهر (مینوش چیترا) نوه ایرج آن دو را کشت و قدرت را به دست گرفت. در زمان او جنگ با افراسیاب و تورانی‌ها در گرفت که پهلوانان ایران از جمله دلاوران سیستانی مثل سام، مقاومت زیادی کردند. سرانجام آرش کمانگیر، با پرتاب تیر مرز بین ایران و توران را مشخص نمود. داستان زال پسر سام و پدر رستم در همین دوران اتفاق افتاد.

پس از منوچهر، نوذر و سپس زاب و گرشاسب به قدرت رسیدند تا اینکه نوبت به کیانیان رسید.

کیانیان

در «یشت‌ها»ی اوستا همچنان که از پیشدادیان یاد شده، به سلسله کیانیان (کوی‌ها- کرپن‌ها) هم اشاره گردیده است.^(۹) اساس این بخش از اسطوره‌های ایرانیان نیز چنین می‌باشد که با حملات و ویرانی‌های افراسیاب و سپاه تورانی او، ایران دچار آسیب فراوانی شد تا عاقبت کیقباد (کاوی گواتا) از نوادگان فریدون پیشدادی هم سلسله کیانی را بنیان گذارد. پس از وی کیکاووس خردمند به حکمرانی رسید که در زمان لشکرکشی به مازندران و منطقه هاماوران، اسیر و با آمدن رستم او و سایر پهلوانان را نجات داد. جنگ‌های خونریز با تورانیان و افراسیاب و نیز نبرد رستم و سهراب در عصر وی اتفاق افتاد. به علاوه سیاوش پسر او نیز به دلیل زیبایی و وجاهت مورد توجه نامادری‌اش قرار گرفت، ولی چون تن به این پلشتی نداد، به افراسیاب پناهنده شد. او با فرنگیس دختر افراسیاب ازدواج کرد که حاصل آن پسری بنام

کیخسرو بود.^(۱۰) اما چندی بعد سیاوش ناجوانمردانه به دست افراسیاب به قتل رسید. این امر باعث لشکرکشی پهلوانان ایرانی از جمله رستم به سرزمین توران شد. به علاوه چندی بعد کیخسرو از دست افراسیاب گریخت و به یاران آمد و بر تخت پادشاهی نشست. او به انتقام خود پدر به توران حمله نمود. این بار پهلوانان ایرانی افراسیاب را اسیر کرده و به قتل رساندند. پس از کیخسرو به ترتیب لهراسب و سپس گشتاسب (که زرتشت در زمان او ظهور کرد)، بهمن، هما خواهر بهمن، بعد نوه‌اش دارا به تخت نشستند. اسکندر در زمان همین دارا به ایران حمله کرد که او را کشت و سلسله کیانیان را نیز منقرض نمود.^(۱۱) پس از این دوران اسطوره‌ای و مرگ اسکندر، حکومت‌های تاریخی اشکانیان و ساسانیان در ایران حکمرفا بودند.

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info

پیام نوروز

نوروز بزرگترین جشن بهاری و طبیعی جهان محسوب می‌شود. جشنی که زمان آن باز زایی و تجدید حیات طبیعی، آغاز رستاخیز مردگان (فَرَوَهَرها) و زندگان، تکرار نوبتی آفرینش، مرگ زمستان سرد و افسرده و وداع با تاریکی (پدیده اهریمنی) همراه است. بی‌جهت نبود که در اسطوره‌های گوناگون مردم ایران باستان، اعتقاد بر آن بود که ایزدان در زمستان به زیر زمین می‌روند تا ریشه درختان و گیاهان را از گزند سرما در امان نگه دارند و سپس بهار دیگر موجب باروری آن‌ها گردند.

نوروز را سر حلقه فصل‌های کامل شده هم دانسته‌اند. نقطه‌ای که به اصطلاح چهار فصل سال تمام شده و «سالی نو» دوباره، آغاز می‌شد. یعنی نقطه شروع چرخش طبیعت. به علاوه نوروز زمین و زمان را به هم می‌رساند. مثلاً با نوروز که به نوعی تعیین کننده زمان بوده، کار کاشت، آبیاری، اجاره زمین و تجدید در حیات دامداری آغاز می‌گشت. نوروز نمادی از هویت انسان‌های کهن نیز بود. این جشن ملی و اسطوره‌ای، چون با مناسک و آداب و رسومی چند همراه بود، هویت و ماهیت مشخصی به ملت‌ها و اقوام معتقد به آن می‌داد. شادی هم دیگر شاخصه مهم این جشن بود. اساساً شادی در قاموس اندیشه‌وار انسان باستان جایگاه ارزنده‌ای داشت. فصل تازه، طبیعت نو و ... از عصر پیشدادی و کیانی فضای مفرح و شادی بخشی را برای ایرانیان به همراه می‌آورد. برگزاری جشن‌های متعدد و شادمانی پرشور نهفته در دل آن‌ها، روح خموده انسان اسیر روزمرگی را رهایی و تازگی می‌بخشید و آن‌ها را برای آغاز فعالیت جدید در فصل نو آماده می‌کرد. وجود آداب، رسوم و مراسمات گوناگون در

ایام این جشن و آیین کهن، بهترین دلیل برای اثبات حقانیت نکات یاد شده می‌باشد که بر شاخص‌ترین آن‌ها در سراسر فلات ایران، کشور ایران و نیز منطقه استرآباد (گرگان) اشاره می‌گردد: موسیقی و نغمه‌های نوروزی از جمله انواع نوروز خوانی‌ها، نمایشات کوسه برنشین و میرنوروزی، حاجی‌فیروز، سمنویزان، کار مسگری (سفید کردن ظروف مسی کهنه)، خانه‌تکانی، رنگ‌آمیزی خانه، خون‌گیری، فال‌گوش، قاشق‌زنی، فال‌کوزه، پختن انواع شیرینی‌ها و نان‌ها، حمام عیدی، به یاد اموات بر سر قبور آن‌ها رفتن، چهارشنبه‌سوری، عرفه، تحویل سال، اسپند دود کردن‌ها، عید گردشی (دید و بازدیدها)، عیدی گرفتن‌ها، بازی‌های ویژه مثل «مرغانه جنگی»، نوپوشی و سرانجام و پایان آن مراسم سیزده بدر و همساز شدن با طبیعت زیبا و تازه زنده شده بود.

رنگارنگی طبیعت به همراه شکوفه‌های نارس از دیگر زیبایی‌های مطرح این جشن طبیعت بوده است چرا که پایان خمودگی و خفتگی طبیعت به شمار می‌رفت. بی‌جهت نیست که یونسکو عید نوروز را «روز بیداری زمین» اعلام کرد.^(۱۲) در بین مردم استرآباد قدیم (گرگان فعلی) دو گفتار بازگو کننده همین پندار و اعتقاد بود. «خورفتن دار و درخت یعنی «به خواب رفت درختان و طبیعت قبل از عید و در طول پاییز و زمستان» و دار خُسیده را از خُو ورمِخیزانه یعنی «درختان (طبیعت) به خواب رفته را بهار بیدار می‌کند».

برگزیدن اعتدال بهاری در آیین زرتشت هم بر پایه‌ای از سنت‌های دیرینه شبانی، کشاورزی قرار داشت و بسیار معقول به نظر می‌رسید که مردم گله‌دار و کشاورز آغاز بهار را نوید بخش رویدن سبزه و علف‌های تازه بهاری و نیز زاده شدن بره‌ها و بزغاله‌ها بدانند. این پیر (نوروز) که غبار قرن‌ها بر چهره‌اش نشسته است، در طول تاریخ دیرینه خویش، روزگاری در کنار مغان قرار می‌گرفت و زمانی مهرپرستان را مخاطب قرار می‌داد. چندی نیز در کنار آتشکده‌ها و با روحانیون زرتشتی موجب سرودن سرودهای مقدس موبدان و زمزمه اوستا و سرودش اهورامزدا گشت و سرانجام هم با آیات قرآن و زبان الله از آن تجلیل کردند. در این دوره سوم، مسلمانان جشن یا عید نوروز را به چند مسئله از جمله به سلیمان پیامبر و مسئله پیدا شدن انگشترش نسبت دادند که «پس از ۴۰ روز فره به نزد او بازگشت، پادشاهان به نزدش برفتند و مرغان به او روی آورده و ایرانیان گفتند حال نوروز پیامد».^(۱۳)

ابوریحان (۳۶۰-۴۴۰ ه.ق) می‌نویسد: «... عبدالصمد بن علی روایت کرده که در نوروز

یک سینی سیمین که پر از حلوا بود برای پیغمبر هدیه آوردند. آن حضرت پرسید که این چیست؟ گفتند امروز روز نوروز است. پرسید که نوروز چیست؟ گفتند عید بزرگ ایرانیان است، فرمود آری در این روز بود که خداوند عسکره را زنده کرد. پرسیدند عسکره چیست؟ فرمود عسکره هزاران مردمی بودند که از ترس مرگ ترک دیار کرده و سر به بیابان نهادند و خداوند به آنان گفت بمیرید و مردند سپس آنان را زنده کرد و ابرها را امر فرمود که بر آنان ببارد. از این روست که پاشیدن آب در این روز رسم شد.^(۱۴) و در چند روایت دیگر نیز از توجه امام جعفر صادق نسبت به عید نوروز به نیکویی یاد کرده‌اند. البته شخصیت‌هایی نیز در طول تاریخ وجود داشته‌اند که این جشن را به نوعی نکوهیده‌اند. در این مورد امام محمد غزالی یک قرن بعد از ابوریحان، چنین نوشته است: «... به نوروز منکرات بازارها آن بود که بر خریدار دروغ گویند و عیب کالا پنهان دارند و ترازو و سنگ و چوب‌گز راست ندارند و در کالا غش کنند و چنگ و چغانه و صورت حیوانات فروشند برای کودکان. در عید شمشیر و سپر چوبین فروشند برای نوروز... از این چیزها بعضی حرام است و بعضی مکروه، اما صورت حیوان حرام است. و آنچه برای جشن سده و نوروز فروشند چون سپر و شمشیر چوبین و بوق سفالین، این در نفس خود حرام نیست، اما برای اظهار شعائر گبران حرام است که مخالف شرع است و هر چه برای آن کنند، نشاید، بلکه افراط کردن در آراستن بازارها به شب نوروز و قطایف بسیار کردن و تکلفات نو کردن برای نوروز شاید چه نوروز و سده باید که مندرس شود و کس نام آن نبرد. گروهی از سلف گفته‌اند که نوروز روزه باید داشت، تا از آن طعام‌ها خورده نیاید. و شب سده چراغ فرا نباید گرفت تا اصلاً آتش نبینند. و محققان گفته‌اند روزه داشتن این روز هم ذکر این روز بود و نشاید که نام این روز برند به هیچ وجه، بلکه با روزه‌های دیگر برابر باید داشت. و شب سده هم چنین، چنان که از خود نام و نشان نماند.»^(۱۵)

با تمام این تفاسیر، در شرایط زندگی امروز، در حوزه جامعه‌شناسی و روانشناسی، چند ویژگی عام را می‌توان بر شأنت و اعتبار نوروز نسبت داد:

۱ - همبستگی و پیوندهای اجتماعی بین جمعیت‌ها اعم از خانوادگی، فامیلی، طایفه‌ای، ملی و منطقه‌ای.

۲ - نوروز حامل و ناقل بخشی از فرهنگ و تمدن دیرینه ایرانیان باستان برای مردم فعلی است. این مورد می‌تواند زنده کننده بخشی از هویت ملی و نیز احراض شخصیت و هویت

برای تیپ‌هایی از جامعه باشد که در حوزه «خرده فرهنگ‌ها» هم قرار می‌گیرند.
۳- در ادامه بند ۲، می‌توان استدلال نمود که هنجارسازی این جشن موجب آرامش‌دهی، خجستگی، شادابی و تعامل جمعی می‌شود.

۴- توجه به «گسترده‌ی حوزه نوروز» که به طور جدی می‌تواند کنش و کشش متقابلی بین چند کشور ایجاد نمایند. ترکیه، افغانستان، پاکستان، چین، ترکمنستان، تاجیکستان، هند، و عراق (بخشی از بین‌النهرین یا میان دو رود قدیم) و... از جمله این کشورها هستند. زنده یاد مهرداد بهار، نوروز را یک جشن همگانی در فرهنگ ایران و بین‌النهرین و آیین نوروزی را یک سنت کهن و احتمالاً رایج در هزاره سوم قبل از میلاد در منطقه دانسته و می‌گوید که این آیین، همراه با کوچ بومیان نجد ایران به بین‌النهرین، به آن سرزمین رفته، یا همزمان در سراسر منطقه وجود داشته است.

۵- نوروز فاصله طبقات اجتماعی را در «رفتارهای اجتماعی» در ایام برگزاری آن، به نوعی تعدیل می‌دهد. در این مدت انسان‌ها تا حدودی به هم می‌آمیزند و لایه‌ها و طبقات اجتماعی به بهانه دید و بازدید عید فاصله‌ها را هر چند به طور موقتی، کوتاه می‌کنند.

۶- «بهداشت فردی» و مخصوصاً «بهداشت عمومی»، نوروز را باید ارجح‌ترین دستاورد اجتماعی آن دانست. در کدام جامعه، کدام قانون رسمی و مدون و نیز در کدام آداب و سنت جهانی، جشنی پیدا می‌شود که به بهانه آن نه یک قوم و ملت، بلکه مردم چند کشور به طور خود انگیخته به یکباره در طی حدود ۲۰ روز سراسر خانه و کاشانه خود را روییده و پاک و تمیز کنند. در این باب خوانندگان گرامی را به صفحات بعد و بخش «خانه تکانی قبل از عید» ارجاع می‌دهیم.

۷- و در پایان تاکید می‌گردد که این جشن کهن به طور عمده نپوشی، سبزه سبز کردن، خیرات و زیارت اهل قبور و توجه به درگذشتگان و آدابی همچون چهارشنبه‌سوری، فالگوش، قاشق زنی، حاجی فیروز، هفت سین و... را به همراه دارد که هر کدام از آن‌ها علاوه بر آنکه یادگارها و یادمان‌های تاریخ و تمدن کهن ایرانیان است، گروه‌هایی از جامعه را به تحرک و پویایی وا می‌دارد.

گستره نوروز

سرزمین‌های نوروزی یا «حوزه نوروز» پهنه گسترده‌ای است که از مرزهای غربی و شمال غربی چین تا آن سوی میان دو رودان (بین‌النهرین) و نیز قفقاز تا کرانه‌های سغد و شمال هند را پوشش می‌دهد. این محدوده چندین کشور بزرگ را در خود جای داده که در آن‌ها نوروز این آیین ورجاوند و پرشکوه، با اندیشه‌ها، آرمان‌ها و جهان بینی‌های گوناگون مردمانش، آداب و رسوم بس غنی و پرباری را بوجود آورده است. به تعبیر دیگر «فرهنگ نوروزی» همچون باغ بزرگی هزاران گل را با رنگ‌های گوناگون در خود پرورانده است. مردم این پهنه هر چند تمنیات، نیازها و جهان بینی‌های خود را به عنوان شاخ و برگ در ساختارهای آیینی این جشن بزرگ آفرینش و طبیعت به بالندگی رسانده و جای داده‌اند، اما جوهره و تنه اصلی آن را نیز پذیرفته‌اند. شاید مردم این حوزه وسیع در حیطه منوگرافی (مردم نگاری) از نظر مذهب، زبان، نژاد، فرهنگ و... ناهمگونی‌ها و تفاوت‌هایی داشته باشند، اما در آیین‌ها و رفتارهای نوروزی همگونی و شباهت‌هایی بس نزدیک به هم دارند. حال با پرداختن به عید نوروز و آداب و رسوم مربوط به آن در میان مردم کشورهای زیر، این استدلال را مدلل تر می‌نماییم.

نوروز در تاجیکستان

در این کشور (منطقه خجند، قبادیان و...) جشن نوروز به نام «عید سر سال» و «عید سال نو» از شب هفتم و هشتم مارس (اسفند ماه) آغاز و تا رسیدن نوروز یعنی ۲۱ مارس (فروردین) ادامه می‌یابد.

زنان شهر برای آغاز عید از ماه بهمن که خجندیان آن را اهن و دهن می‌نامند، آمادگی پیدا می‌کنند. قبل از همه کودکان و نوجوانان از آمدن نوروز شادی و شادمانی‌ها به راه می‌اندازند که خوشحالی آنان حد و اندازه ندارد. آنان از شاخه‌های سبز سیاه بید که چلکان می‌خوانند، کلاه و سبد کوچک تهیه می‌نمایند. دختران پوست شاخه‌ها را از آن جدا نموده و به تار موهای خود می‌زنند. دوشیزگان قد رس و بالغ هم با آرزوهای شیرین از شاخه‌ها، گلچنبر (حلقه‌های گل) ساخته و سپس به آب روان نهرها می‌سپارند. کاری که استرابادی‌ها با سبزه سفره هفت‌سین خود در روز سیزده می‌کنند. در خجند نیز چون سایر مناطق کشورهای آسیا و خاور میانه، پیام آوران اولیه عید بچه‌ها هستند. آن‌ها برای مراسم «گل گردانی» صبح‌دم راهی کوه میوه غول تل و دامنه تپه‌های کوه رخک شده و به جمع آوری زردگلک می‌پردازند که آن را خجندیان «بایچیچک» یا «بایچچک» و در بخارا «بلبل خوانی» می‌خوانند. با فرا رسیدن شب گروه بچه‌ها با دسته‌های گل یک به یک به خانه‌ها باز می‌گردند و اهل خانه را با پیام سال نو شادباش می‌گویند و در عوض شیرینی، پول و غذاهای لذیذ دریافت می‌نمایند. هنگام خانه گشتک (عید گردشی) بچه‌ها بهار را چنین توصیف می‌کنند:

بهار آمد، بهار آمد بهار لاله‌زار آمد
به دهقان وقت کار آمد به دوستان گل قطار آمد

صاحبخانه یا کدبانوها با شنیدن سرود شادی دروازه را باز نموده و دسته گل نوروزی (بایچیچک) را از رییس گروه می‌گرفتند و می‌بوسیدند و بر ابرو و چشمان خود می‌مالیدند و می‌گفتند «سبکی‌های تو از ما و درزینی‌های (سنگینی) ما از تو». در صورت در خانه بودن مهمان، آن را برای مهمانان داخل خانه نیز می‌بردند و سپس با هدایایی که عبارت بودند از مقداری پول، قند و میوه‌های خشک، غله یا نان باز می‌گردانیدند. هم اکنون گل‌های یاد شده در «جمال آغه» ولایت «کاپیسا» «گل نوروزی»، در بدخشان به نام «جغیزک jaYzik» و در فرزه‌ی کابل «یخ شکنک» و در سایر حصص شمالی به نام «کاسه شکنک» خوانده می‌شوند. این گل معمولاً در اواخر حوت (اسفند) در زیر برف می‌روید که در حقیقت با آب شدن برف نخستین پیک‌های بهاری بر روی زمین خود را نشان می‌دهند. بچه‌ها تا روز بیست و هفتم حوت دسته‌ای یا طبقی از این گل را فراهم آورده و معمولاً صبح همین روز (و در برخی از نقاط در شب) در میدان دهکده گردهم می‌آیند. این‌ها معمولاً پسرانی بین سنین هفت تا

پانزده ساله هستند که از میان خودشان دو نفر را به عنوان سرکرده خویش که «میر» خوانده می‌شوند، بر می‌گزینند.^(۱۶)

میرها باید خوش صدا، چالاک و حافظ اشعار نوروزی باشند. پس از آنکه «میر گل گردان» و «میر آوازخوان» به اتفاق آرا انتخاب شدند، آنان بلافاصله تحویلداران مواد مختلف را بر می‌گزینند. مثلاً یکی مسؤول جمع‌آوری گندم، دیگری برنج، سومی توت و... می‌شوند. بعد دو میر در پیش و دیگران در پشت رخ به سوی دهکده نموده، پشت در هر یک از خانه‌ها می‌ایستند. میر سرود خوان دایره به دست و میر گل گردان با طبق یا حلقه گل، جلو ایستاده و دیگران به طور منظم در عقب آن‌ها قرار می‌گیرند. میر گل گردان، گل را بلند گرفته و میر سرود خوان با صدای بلند و نواختن دف هر کدام از بندهای سرود نوروزی را می‌خوانند که در هر بندی مثل نوروز خوانی‌های ایران، از جمله منطقه استرآباد، ای نو بهار مبارک بو - ای لاله زار مبارک بو دارد.

سایر موارد رسومات هم چنین است که در دهه اول نوروز، به همراهی اهل بیت و هم محله‌ای‌های خویش به باغات کنار شهر و ساحل رودها رفته و همچون سایر مناطق تاجیک نشین، ضیافتی به نام «آش درویشان» برپا می‌کردند علت نامگذاری مراسم مزبور در آن بوده است که خوراکی از مواد مختلف در یک دیگ پخته می‌شد. و چون همگی در واگذاری مواد آن شریک بودند، در نهایت آش را با هم می‌خوردند.

یکی از خصوصیات خاص تجلیل نوروز در خجند آن بود که پسران و دختران مشعل‌هایی را افروخته و با فرا رسیدن شب روی بام خانه‌ها رفته و سرودهای نوروزی و بهاریه می‌خواندند. سنت دیگر موسم نوروزی آن بود که زنان و دختران چند روز پیش از فرا رسیدن جشن، خانه تکانی می‌کردند، ظروف شکسته یا درز رفته و ترک خورده سفالی و چینی را از خانه بیرون می‌ریختند، آفتابه و دست شو، تغار خمیر، کوزه آب و دیگر ظروف فلزی مسی و برنجی زنگ زده را می‌شستند. هم چنین دودکش اجاق را از دوده پاک و آن را یک جا نموده، روغن می‌ریختند و آتش می‌زدند. خجندیان رسوم مزبور را «خانه برداری» می‌نامند.^(۱۷) این مراسم شباهت زیادی به خانه تکانی، شکستن کوزه‌های کهنه و «کارمسگری» در بین استرآبادی‌ها داشت که در صفحات بعد به یکایک آن‌ها پرداخته‌ایم.

در روزهای جشن و دید و بازدید، زنان و دختران، به طور ویژه به دیدار نو عروسان هم می

رفتند که این رسم را خجندیان «گیلین بینان» می‌گفتند. همان کاری که دختران فامیل و همسایه در روزهای دوم عید در استرآباد انجام می‌دادند. در گذشته مردم خجند در همان شبی که ماه چهارده روزه می‌شد، به پیشواز می‌رفتند که آن را «شب چهارده فال» می‌گفتند. آن‌ها سرسال را دهه اول نوروز و روزهای دیگر پس از ۲۰ مارس را «شش نوروز» می‌خواندند. به اعتقاد مردم کهنسال آن‌ها، در شب و روزهای شش می‌باید یونجه به اندازه چهار تا پنج انگشت بلند شده و گندم و جو نیز، نمو کافی می‌یافتند. (۱۸)

پخت سمنک (سمنو) هم در نقاط مختلف تاجیکستان رواج داشته و دارد. برای پخت آن هم زنان همسایه و دختران دور دیگ جمع شده و دایره زده، سرود می‌خواندند و شادمانی می‌نمودند که با قصه‌خوانی، نعت و افسانه‌گویی همراه بود. این زنان برای پخت، نیشک (سبزه) درست می‌کردند و طریقه پخت آن به گونه پخت سمنو در استرآباد (گرگان) بود. هنگام پخت چند چراغ فتیله‌ای به دور دیگ روشن کرده و سپس اولیاء و انبیاء را یاد می‌نمودند. آنگاه از روح آنان مدد می‌طلبیدند در این میان دائماً با کفلیس (کفگیر) محتویات دیگر را نیز به هم می‌زدند. آنان تا صبح بیدار می‌ماندند و همچون استرآبادی‌ها به هیچ مردی هم اجازه آمدن به کنار دیگ را نمی‌دادند. برای به خواب نرفتن افراد، یکی از پیر زنان رساله سمنک می‌خواند و اگر هم کسی به خواب می‌رفت به صورتش دوده دیگ سمنک را می‌مالیدند. پس از مدتی روی دیگ را سرپوش می‌گذاشتند تا «دم» کند. به هنگام پگاه هم در ظرف‌های مختلف، سمنک پخته شده را بین مردم توزیع می‌کردند. (۱۹)

در نقاطی چند به هنگام هم زدن محتویات دیگ، زنان اشعار زیر را می‌خواندند:

سمنک در جوش ما کفچه زنیم

دیگران در خواب ما دفعه زنیم

سمنک بوی بهارست میله شب زنده‌دار است

چون شکر شیرینی دارد خود بخود رنگینی دارد

در قبادیان همچون سایر نقاط تاجیکستان «خانه‌برداری» (خانه تکانی) دارند و با آب و گل (دوغاب) منازل را سفید کرده و «تار عنکبوت‌ها را می‌ربایند». خانم‌ها سفره «بی‌بی سه‌شنبه‌گی» پهن کرده، شیرینی‌های خانگی پخته و میوه‌های خشک شده بر آن می‌نهند.

نان شیرینی‌های نوروزی معروف آن‌ها بولانی و چلیک (نان کوچک پخته شده در روغن)، نان راجله، گُماچه، شیرمال و... هستند.

مردم در نوروز بر سر مزار مرده‌ها هم می‌روند و بر روی قبر آن‌ها نوکچه (سمنی که از فتیله و روغن درست می‌کنند) روشن کرده و نان راجله، گُماچه و شیرمال پخش می‌کنند. قبادیانی‌ها مثل همه مردم تاجیکستان چهارشنبه‌سوری دارند. آن‌ها در زمان پریدن از روی آتش می‌گویند:

سرخی‌ات به رویم زردی‌ات به دشمنان

در پایان این شب هم ظروف فلزی را روی پشت بام‌ها به صدا می‌آورند.

زنان در این منطقه به صورت دسته جمعی به دو فرم سمنک (سمنو) می‌پزند.

۱ - سمنک اتاله atālah که مثل سمنوی گرگانی‌ها است.

۲ - سمنک کلچه (قَلْمَا) که برای پخت آن سبزه را با آرد مخلوط کرده و به صورت کلوچه یا در تنور و یا در دیگ قلما می‌کنند.

جوانان آن‌ها هم بازی «تخم جنگ» یا همان «مرغانه جنگی» استرآبادی‌ها را انجام می‌دهند. (۲۰)

در بدخشان نوروز را «چندر ایام» یعنی عید بزرگ و نمادی از دوستی و زنده شدن طبیعت و حیات می‌دانند. خاتم‌ها به خانه تگانی سخت مقید هستند. آن‌ها در سابق اثاثیه را از اتاق‌ها بیرون آورده و با طلوع خورشید «چدمیزی» می‌کردند، یعنی آن‌ها را می‌چیدند. در گذشته روز و ساعت تحویل عید را خلیفه ده (خادم مذهبی) اعلام می‌نمود. دو روز قبل از عید کدبانوی خانه در زمانی که خورشید کمی بالا می‌آمد، دو چاروی قرمز رنگ را به هم بسته و در جایی راست می‌گذاشت. به علاوه بر سر در خانه نیز پارچه سرخ می‌آویختند که رمز نیک‌بختی محسوب می‌شد.

با تحویل سال همه اعضای خانواده می‌باید پاک و سر حال بدور هم می‌بودند چنانکه هنوز هم به این مسئله سخت پایبند هستند. اولین صبحانه سال جدید معمولاً حلوا با شیر، شیر برنج، غوز حجاج بود زیرا نیک‌بختی می‌آورد. در ایام عید مردان بالا خانه را به امید برکت و فراوانی در سال نو «گلبندی» یعنی آرایش می‌کردند و زنان هم معمولاً با دست پر از آرد بر سر تنور می‌ایستادند؛ یعنی همان کاری که هنوز زنان روستاهای گرگان انجام می‌دهند.

در این منطقه هم بچه‌ها به صحرا رفته گل چیده و در زمان ورود به خانه فریادهای شادمانه سر می‌دانند که «شاگون بهار مبارک». بلافاصله مادرها هم به پیشواز رفته، گل‌ها را می‌گرفتند و آرد بر کتفشان می‌پاشیدند. پاشیدن آرد در گذشته در بین ترکمن‌های ایران در چند مورد از جمله در ایام عید نوروز رایج بود. پاشیدن گندم بر شانه مهمان عیدی هم در بعضی از روستاهای استرآباد رواج داشت که در صفحات بعد به آن‌ها اشاره شده است.

نوروز در افغانستان

در این کشور جشن نوروز خاص تاجیک‌ها یا مردم شیعه نیست. پشتون‌ها، از بک‌ها، ترکمن‌ها، هزاره‌ها و... این ایام را جشن می‌گیرند. خانه تکانی، تحویل سال، پخت انواع نان‌ها، شیرینی‌ها، سمنو و خیساندن هفت میوه و نوشیدن آب آن‌ها در صبح روز اول عید همچون سایر نقاط جهان انجام می‌گیرد.^(۲۱) اما مورد شاخصی که در این ناحیه رواج دارد «میله گل سرخ» یا جشن گل سرخ است که در نقاط مختلف برگزار می‌شود. ولی با شکوه‌ترین آن در روستای «خواجه خیران» مزار شریف که آنجا را قبر حضرت علی می‌دانند در ۲۲ کیلومتری ناحیه بلخ تاریخی است. صبح روز اول عید نوروز چندین صد هزار نفر از سراسر افغانستان و حتی هند و پاکستان خود را به این ناحیه می‌رسانند و به جشن و پایکوبی می‌پردازند. پهلوانان در زمان سال تحویل در بارگاه شاه اولیاء درفش کاویانی سه رنگ (سرخ، زرد و بنفش) بسیار بزرگی را بلند می‌کنند تا «بسیاری از مریض‌ها شفا پیدا کنند». به علاوه قصه‌های عجیب دیگری هم درباره این درفش یا علم شایع کرده‌اند. این درفش به مدت ۴۰ روز برافراشته و در اهتزاز نگه داشته می‌شود. پس از مراسم بلند کردن درفش، ترانه‌های نوروز خوانی، پرواز بادبادک‌ها، چرخ فلک سواری، آتش بازی، کوبیدن سازهای مختلف از جمله کوبه‌ای و بادی، کشتی‌گیری، بُزکشی، اسب‌دوانی، نیزه‌پرانی، چوب‌بازی، شیشه‌بازی، سنگ‌پرانی و... انجام می‌گیرند. به علاوه در طی ۴۰ روز برافراشته ماندن درفش کاویانی، سراسر شهر مزار شریف پر از شعف و شادمانی، چراغانی، ترانه‌خوانی مخصوصا ترانه بسیار معروف «ملا محمد جان» می‌گردد. می‌گویند این ترانه از زبان دختری بود که در آرزوی ازدواج با شخصی به نام «ملا محمد جان» ماند که یک بیت آن چنین است:^(۲۲)

بیا که بریم به مزار ملا محمد جان سیر گل لاله زار وا وا دلبر جان

در منطقه «سه‌خی» کابل هم که مردم معتقدند جای پای حضرت علی (مثل سقاخانه حضرت عباس گریان فعلی که آن را جای پای حضرت ابوالفضل می‌دانند) است، مراسم تحویل سال با شکوه زیادی اجرا می‌شود. مردم در این مراسم شادمانی و بازی‌ها از جمله تخم مرغ بازی، جوز بازی، دستمال بازی و گل افشانی برگزار می‌کنند. مورد جالب آنکه در زبان حاکمیت طالبان، سعی زیادی شد تا از برگزاری جشن نوروز توسط مردم جلوگیری نمایند. لباس نو پوشیدن، آش پختن، دستان را حنا کردن، به صحرا رفتن در روز عید و... همگی ممنوع شده بود ولی مردم بسیاری مراسمات را انجام داده و شلاق هم می‌خوردند.

نوروز در ترکمنستان

پوشیدن لباس نو، دید و بازدیدها، بر سر سفره‌ای پر از شیرینی، شکلات و آجیل نشستن و... همه و همه بخشی از مراسم «تازه ییل» (سال نو) یا عید نوروز ترکمن‌های منطقه گریان و کشور ترکمنستان را تشکیل می‌دهد. اما چیزی که قابل توجه می‌باشد، رواج داشتن این عید در بین ترکمن‌های مقیم جمهوری ترکمنستان است که علت آن را باید در سه امر مهم و تاریخی دانست:

الف - حضور قابل توجه ایرانیان به ویژه جمعیت اهل دادوستد و تجارت در سرزمین‌های محل زندگی ترکمن‌ها از جمله مرو و عشق‌آباد.

ب - از گذشته دور تسلط حکومت‌های ایرانی از عصر هخامنشیان تا دوران قاجار به مدت حدود ۲۲۰۰ سال بر بخش‌های وسیعی از آسیای میانه که قلمرو زیستی طوایف و تیره‌های مختلف ترکمن را نیز در بر می‌گرفت.

پ - ارتباط مردم این قوم با مردم دو ایالت همجوار آن‌ها یعنی خراسان و استرآباد.

در کشور ترکمنستان پس از استقلال، عید نوروز را که مصادف با سال جدید خورشیدی است (۲۱ مارس) به عنوان عید ملی ترکمن‌ها اعلام نمودند. رییس جمهور نیز در برنامه‌ای رسمی با استناد به نوشته‌های فضلا و فرزنانگان ترکمن همچون مختوم‌قلی، اهمیت این عید را برای تراکمه گوشزد می‌کند.

دانشمندان ترکمنستان هم با استناد به نوشته عالم و دانشمند بزرگ شرق یعنی ابوریحان بیرونی، پیدایش جشن نوروز را به زمان «جمشید شاه» مربوط می‌سازند.

در بین ترکمن‌ها ضرب‌المثل معروفی است که می‌گوید: ییلینگ گله نی نوروز دان بللی یعنی «پدان که نوروز فرا رسیدن سال نو را نوید می‌دهد». این ضرب‌المثل حاوی و حامل باور مردم این کشور به سال نو و عید نوروز است. پاره‌ای از رسم و رسوم عید نوروز که خاص ترکمن‌ها می‌باشد به این جشن جنبه خاصی می‌دهد. مثلاً: پختن غذاهایی همچون «نوروز گوجه» (کاشه نوروزی)، «نوروز یارما» و یا تهیه «سمنی» (سمنو) و اجرای بازی‌های مختلفی توسط جوانان ترکمن مانند: «مونجوق آتدی» (انداختن مُنْجُوق - دانه منجوق) که از سال‌های دور مرسوم می‌باشد. مردم منطقه «قاری قالا» (در کشور ترکمنستان) زیارتگاه موجود در آنجا همانند «بولاماقلی اولیا» و «قیز بی‌بی جان» را به نوروز ارتباط می‌دهند. مردم بومی هر سال در عید نوروز برای زیارت به این مکان می‌روند و با قربانی کردن گوسفند و دادن صدقه و شکرانه در موقع خشکسالی، از خداوند درخواست باران می‌نمایند. شادمانی در بین تراکمه هم وطن و مخصوصاً در کشور ترکمنستان همراه با اسبدوانی، کشتی‌گیری، پرش برای گرفتن دستمال از بلندی، مسابقه خروس جنگی‌ها، شاخ‌زنی میش‌ها، شطرنج بازی، مهره‌بازی، تاب بازی، دید و بازدید (تبریک‌گویی) عید به صورت گروهی و بوده و هست.

مراسمی به سبک و شیوه شاعرانه و فلکلوریک رایج در بین ترکمن‌ها به نام «مونجوق آتدی» نیز اساساً در ارتباط با نوروز می‌باشد. به این ترتیب که دخترهای جوان (معمولاً شبانگاهان) جمع می‌شوند و در یک کاسه یا ظرفی خاص، منجوق خود را یک به یک به درونش می‌اندازند. دختری که ظرف حاوی منجوق را نگه می‌دارد، ظرف را بالای سر دخترها برده و منجوق‌ها را با هم مخلوط می‌کند و به طور مرتب شعر ریمیک می‌خواند، آنگاه یکی از منجوق‌ها را از ظرف بیرون می‌آورد، منجوق متعلق به هر دختری باشد، معنی آن بند شعر گفته شده را در ارتباط با حاجت او قلمداد می‌کنند، یعنی بند شعر سروده شده در واقع ندای قلبی آن دختر محسوب می‌شود، که گویا آرزوها و آمال آن دختر با شعر سروده شده مطابقت دارند. همین رسم در بین مردم چند مکان دیگر ایران از جمله شیراز و کردستان هم رواج داشت.

بعضی از بندهای شعر مونجوق آتدی چنین است:

نوروز گلدی بوگیجه	قیزلار آتارلار بیجه
کیمینگ بیجه سی چیقسا	بیریگرسن نوروز گوجه
باشلاندی قیز باشلاندی	کاسا مونجوق تاشلاندی

سۆز آیدجی گلیپدر بوید اشینا بوشلاندی

ترجمه: امشب نوروز فرا رسید. دخترها طالع آزمایی می‌کنند. طالع هر کسی در آید نصیبش یک ملاقه «کاشه نوروزی» خواهد بود. نمونه دیگر:

قاینادار لار سمنی تۆربا دور تدوم تمنی

بیلدیم آیرالیق اکن همه دردن یامانی

ترجمه: سمنو را می‌جوشانند. سوزن (حوال دوز) را در توبره فرو کردم. فهمیدم جدایی است که از همه دردها بدتر است. شروع شد ای دختران شروع شد. منجوق درون کاسه انداخته شد. خواستگار آمده است. به دوستش مژده داده شد. نمونه دیگر:

نوروز گلدی، یاز گلدی قارغا گیتدی، غاز گلدی

جمله جهان لاله‌زار آیدم گلدی، ساز گلدی

ترجمه: نوروز آمد، کلاغ رفت و غاز آمد. تمام جهان لاله‌زار شد، آواز آمد، ساز آمد. علاقه مردم به این عید و شگفتی‌هایی که در این فصل پدیدار می‌گردد، همیشه مورد توجه شاعران ترکمن هم بوده است. شاعران کلاسیک ترکمن در خصوص فرا رسیدن نوروز و درخشش طبیعت با رنگ سبز و همچنین جان گرفتن هر جاننداری در این عید، ابیات و اشعاری را با استادی تمام سروده‌اند. مختومقلی شاعر بزرگ ترکمن در شعر زیر با عنوان «جهان پیدا» می‌گوید:

گلسا نوروز عالم غه رنگ قلاجهان پیدا
ابرلار آواز اورب داغلار اورب داغلار دمان پیدا
بی‌جان لر جانیه گیریب آدرلر دهان پیدا
گور موگنگ گیاه لر گورینب روان پیدا
ادرلر حیوانات غه هم سود و زیان پیدا
هر یوزنه یا یلیپ یور یئرلر نهان پیدا
بو بسته دهان قش لر قلالر زبان پیدا

ترجمه:

وقتی نوروز فرا می‌رسد، جهان رنگین پدیدار می‌گردد
ابرها غرش نموده و در کوه‌ها مه پدیدار می‌گردد
بی‌جانان جان گرفته، حیات پدیدار می‌گردد
پوشیده جامه به تن، سبزه و روان پدیدار می‌گردد
در روی زمین چیزهای نهان پدیدار می‌گردد

زبان در دهان گنجشک‌ها پدیدار می‌گردد
سرودی صدا کند، تمام جهان آباد است

.....

همچنین «شیدایی» شاعر دیگر ترکمن در قطعه شعر «باغ و بوستان است امروز» چنین می‌گوید که ترجمه فارسی آن بدین گونه است:

نوروز فرا رسید، جمله جهان گلستان است امروز
گل‌ها شکوفا شدند و عندلیب نغمه سرایان است امروز
بنمای ذوق و شادی، روز شادی است امروز
تمام انسان‌ها در سبزه‌زار سیر می‌کنند امروز
لاله‌ها شکفتند، صحرا باغ و بوستان است امروز
نوروز آمد با ناز و کرشمه، طبیعت به گلزار مبدل شد
رنگ سفید و قرمز و انواع رنگ‌های زرنگار طبیعت را پوشانید
«غایی» در قطعه «دوباره مرغزار شد» می‌نویسد:
چون که نوروز فرا رسید جهان دوباره گلزار شد
غنچه‌های گل شکفت و دوباره مرغزار شد
بستره‌های رنگ و بارنگ روییده از زمین
جهان خوش مزین دوباره لاله‌زار شد
با تماشای دوباره گل، بلبلان نغمه سر دادند
نوشیدند از جام گل، دوباره مست و خمال شدند

«ملا نفس» نیز در این باب قطعه زیبایی به نام «امروز» دارد که ترجمه ابیاتی از آن چنین

است:

شاه و پری به سیر و سیاحت رفتند، چمن ریحان است امروز
طوطی‌ها نغمه و آواز سردادند و بلبلان زبان در آوردند امروز
تفاوتی نیست بیش شاه و گدا، برای همه یکسان است امروز
برده‌ها را بند بگشودند، همه جا در امان است امروز

امروزه در کشور ترکمنستان شاعران زیادی در وصف نوروز شعر سروده‌اند که تعدادی از آن‌ها به صورت ترانه در آمده‌اند. از جمله شعر خانم «آق گل توقتا مرادوا» که با ساز موسیقی‌دان معروف «خدای نظر آرمان گلدی اف» این گونه خوانده شده است:

بنوازید، شادمان باشید، شادمان عید و جشن است که دل‌های مردم را زنده می‌دارد، در دل‌ها باز می‌شود، گره‌ها باز می‌شوند، کسی که قهر کرده آشتی کند امروز... (۲۳)



لباس‌های سنتی و اصیل قزاق‌های گرگان که در عروسی و جشن‌ها مانند عید قربان، جشن نوروز می‌پوشند

پیشکش "مجید سلیم" به ترکمنستان
www.tabarestan.info

چند شاخصه نوروز در میان تراکمه ایران

غیر از موارد یاد شده مربوط به نوروز در میان ترکمانان، چند ویژگی دیگر در میان این هموطنان ما دیده می‌شد که امروزه تعدادی از آن‌ها اندکی کمرنگ شده‌اند.

اسب را که در میان آن‌ها به خاطر موقعیت محیط طبیعی زندگی‌شان به شدت مورد توجه بود، تزئین می‌کردند. وسایل تزئینی عبارت بودند از: (۱) آلاچایون (طناب سیاه و سفید رنگی که از پشم گوسفند بافته و برای زیبایی و نیز جلوگیری از چشم‌نظر بر گردنش می‌آویختند). (۲)

ایچرگی، گزرمکچه و تیکیلنگی (هر سه از پوشش‌های روی اسب است). (۳) آلاغایش (نوار چرمی که روی آن با نقره و طلا آرایش داده می‌شد و آن را به گردن اسب ثروتمندان می‌آویختند). (۴) بوینا یا بوینوسقا (پارچه‌ای مخصوص و زینتی که گاه از ابریشم بافته و بر صورت اسب انداخته می‌شد که در آن فقط جای دو چشم سوراخ داشت. این پارچه گرانبه‌تر و علاوه بر استفاده در تزیینات عید، برای روز عروسی هم استفاده می‌گردید). (۵) یلخه ووج (پیشانی‌بند که نوع نقره‌کاری آن برای اسبان بیک‌ها، خان‌ها و ثروتمندان به کار می‌رفت).
— قبل از سال نو به گردن گوسفند زنگوله‌ای می‌آویختند.

— پس از خانه تکانی یا تمیز کردن آلاچیق، نخ سیاه و سفیدی را به هم بافته و در میانه آنها اسپند، مونجوق، نمک، داغدان (نوعی چوب مقدس) قرار داده و بر بالای درب ورودی آلاچیق می‌آویختند.

— چند بار در تنور نان می‌پختند که تعدادی از آن‌ها به عنوان «صدقه عید» به همسایه و فقرا داده می‌شد و دو نان هم به وسیله یک نخ سیاه و سفید از بدنه آلاچیق آویزان می‌گردیدند.

— قبل از عید «لاری‌ها» (آب انبارها) و بشکه‌ها می‌باید پر از آب می‌شد. در منطقه بیابانی بی‌آب محیط زیست آن‌ها، این کار نمادی از فرا رسیدن آب زیاد در «تازه بیل» یا سال نو بود.

— در آخرین پنج‌شنبه و جمعه قبل از عید برای شادی روح اموات خیرات می‌کردند. تراکمه



نمونه لباس‌های اصیل زنان ترکمن (دو تیره یموت و گوکلان) دشت گرگان که در مراسم عروسی، عید قربان، فطر و جشن نوروز پوشیده می‌شدند.



- لباس‌های سنتی مخصوص جشن‌های مردان قزاق در منطقه گرگان.



لباس‌های سنتی و اصیل زنان قزلباش منطقه شرق استرآباد که در جشن‌ها و اعیان از جمله جشن نوروز بر تن می‌کردند. تمبان (دامن یا شلوار). یاقلق (چارقد ابریشمی) و کونیک (پیراهن).

لباس‌های سنتی مردان قزلباش شرق استرآباد (گرگان کنونی) در جشن‌ها و اعیان از جمله جشن نوروز

مخصوصاً زنان آن‌ها اعتقاد داشتند قبل از عید روح مردگان به خانه بازماندگان خویش بر می‌گردند. به همین جهت پاک و تمیز بودن خانه و آلاچیق موجب خشنودی آن‌ها می‌گردید. در بین بخشی از طایفه «یموت» سوزاندن چیزهای خوشبو هم رواج داشت. (دقیقاً آداب و رسوم بازمانده از ایران دوران باستان و اعتقادات رایج بین استرآبادی‌ها. توجه

داشته باشیم که «دشت گرگان» که همان ترکمن صحرا است، بخش نیمه بیابانی و شمالی «ایالت استراباد» بود.

— شب چهارشنبه (چهارشنبه‌سوری) را «قاراچارشنبه» (چهارشنبه سیاه) می‌نامیدند. قبل از تاریکی این شب، زنان «قَتْلِمَه» و چند نان روغنی دیگر پخته و به عنوان «صدقه» و خیرات بین فقرا و همسایه‌ها پخش می‌کردند. تیره جعفریای یموت ترکمان و نیز بعضی از افراد تیره گوکلان آتشی هم می‌افروختند و با خاکستر به جا مانده آن، زنانشان ظروف را می‌شستند و اعتقاد داشتند که «کول آشاقیندا بلا قلماز» یعنی درد و بلا در زیر خاکستر نمی‌ماند. بدین گونه بیماری و بلا را از افراد خانواده خود دور می‌کردند.

در بین گروهی از تراکمه جعفریای یموت، دایی‌ها در قارا چارشنبه ناخن خواهرزاده‌ها را می‌گرفتند و نیز موهای پسر بچه‌ها را می‌تراشیدند. فقط در دو طرف سر و در قسمت روی گوش و گاه پشت سر، مقدار کمی مو را می‌گذاشتند که به آن «قولپاق» می‌گفتند.

زنان در قاراچارشنبه اسپند هم دود می‌کردند و ظرف پر دود آن را هفت بار دور آلاچیق می‌چرخاندند تا از چشم بد و دشمنان در امان بمانند. همچنین ظرف کهنه و شکسته را بیرون انداخته و یک ظرف بزرگ آب قبل از تحویل سال جلوی آلاچیق بر روی زمین می‌پاشیدند (شبیه تعدادی از رسوم و اعتقادات استرابادی‌ها).

— در آخرین چهارشنبه سال کهنه به دامن صحرا رفته و اگر نهر آبی در حوزه «یورت» (محدوده زیستی قبیله و طایفه) خود داشتند، مثل رود گرگان و اترک، چند لحظه‌ای به میمنت و خوش‌یمنی به آب روان رود خیره می‌شدند. آن‌ها موقع بازگشت هفت سنگ کوچک را به نیت دفع هر نوع شر، بدی، مرض، درد و بلا به اطراف پرتاب می‌نمودند.

— قبل از تحویل سال نو اگر کسی قصد سفر می‌داشت، می‌باید از جلوی آلاچیق خود در غروب روز آخرین چهارشنبه سال کهنه، هفت قدم به سوی آن شهر بر می‌داشت. این کار به نیت دفع خطر و مشکلات میان راه بود.

— با تحویل سال سعی می‌کردند چند چراغ را روشن و درب آلاچیق را بگشایند تا هوای کهنه سال دفع و هوای تازه و بهاری سال نو وارد محیط زندگی‌شان شود. سپس «قره آدم و یاشولی» (پیر و بزرگ خانه) قران می‌خواند و در پایان در جواب دعای او «آمین» می‌گفتند.

— زنان طایفه آتابای یموت سعی می‌کردند سرمه‌ای به چشم بکشند.

— برای ساعت تحویل می‌باید غسل کرده و لباس نو به تن می‌کردند.
 — پس از تحویل سال، گروهی از مردم بر سر مزار مردگان خود می‌رفتند.
 در بین تیره گوکلان‌ها و گروهی از جعفری‌های یموت، گوسفندی در روز اول عید قربانی می‌شد و گوشت آن را برای برآورده شدن حاجات، به عنوان صدقه پخش می‌کردند.
 — نوشیدن آب اولین باران نوروزی (بهاری) را خوش‌یمن و تضمین‌کننده سلامتی می‌دانستند.
 — اگر خانواده‌ای در روزهای اول عید، مخصوصاً اولین روز، صاحب فرزند پسر می‌شدند، نام او را معمولاً نوروز، توموس خان، ایلیاز، یازگلدی، یاز بردی، امان یاز و اگر دختر بود، یاز سلطان، یاز دورسون، یازگول، یازبیکه و ایلکی آی می‌نهادند.

نوروز در آذربایجان

مردم آذربایجان از نظر کلی، همان آداب و رسوم سایر کشورها را دارند. خانه تکانی، چهارشنبه‌سوری، تحویل سال، بر مزار مردگان حاضر شدن، دید و بازدید، نوپوشی، سفره عیدی، شادمانی‌ها و... اما مورد شاخص در بین آن‌ها چهارشنبه‌های ماه آخر سال است. آن‌ها ماه اسفند را خاکستری می‌پندارند و چهارشنبه اول را مربوط به آب دانسته و به آن «چهارشنبه گل» هم می‌گویند و چهارشنبه دوم را مربوط به آتش، سوم را مربوط به هوا که در روستاهای مغان به چهارشنبه حیدر معروف می‌باشد. چهارشنبه آخر و چهارم هم مربوط به خاک و به چهارشنبه زمین معروف است که در آن بازی‌ها و جشن‌های زیادی از جمله اسب‌سواری، شمشیر بازی، کمند انداختن، ورزش‌های زورخانه‌ای و ... برگزار می‌شوند.^(۲۴)
 از شاخصه‌های دیگر نوروز در این کشور، پهن کردن سفره سمنو، انداختن پوستین بر روی درب‌های خانه‌ها، آویزان کردن کیسه یا توبره از سوراخ بام در شب عید که از صاحبخانه بدینوسیله چیزی می‌طلبند، خواندن «نغمه‌های نوروزی» در بعضی از نقاط آن درباره ختم زمستان و آمدن گل و بهار می‌باشد.^(۲۵)

نوروز در هند

رواج نوروز در بخش‌هایی از کشور هند به چند عامل مهم مربوط می‌شد:

(۱) نه بار هجوم سپاه ایران در عهد غزنویان که علاوه بر رواج و گسترش زبان و ادبیات فارسی، بخشی از آیین‌ها از جمله جشن نوروز و آداب و رسوم ایرانیان را موجب و پدیدار نمود. (۲) گروهی از پارسیان یا زرتشتیانی که پس از حمله اعراب به ایران، از کشور خود مهاجرت کرده و به هند رفته بودند.

(۳) گرایش حاکمان گورکانی (تیموری - بابرین) هند به تقویم یا گاه‌شماری ایران. در این مورد اکبر شاه با اعلام اجرای تقویم خورشیدی در سال ۹۲۲ هـ، این گرایش را گسترش بیشتری داد به گونه‌ای که جشن‌های نوروزی در دربار او تا ۱۹ روز به درازا کشید که روز نوزدهم جشن پایانی بود و «جشن شرف» نامیده می‌شد. اکبرشاه در این چند روز اقدام به کارهای مردمی هم می‌کرد. از جمله ساخت و تعمیر کاروانسراها و بیمارستان‌ها، ممنوع کردن شکار پرندگان، قذغن کردن ازدواج دختران کمتر از ۱۳ سال، قطع صدور حکم مرگ برای مجرمان و ...^(۲۶) پناهندگی و حضور چندین ساله اکبرشاه در دربار شاهان صفوی هم بی‌تاثیر در این گرایشات او نبوده است. در صفحات بعد آورده‌ایم که چگونه در عصر صفویان عید نوروز را در سراسر ایران به ویژه در پایتخت و در میان درباریان، باشکوه برگزار می‌کردند. پارسیان و زرتشتیان هند هم به دلایلی چند در حوزه اجرای آیین‌های نوروزی دو فرقه‌اند. «شاهنشاهیان» که نوروز را در ماه اوت و «قدیمی‌ها» که در ماه ژوئیه یعنی با یک ماه فاصله برگزار می‌کنند. آن‌ها در بامداد نوروز از خواب بلند شده و پس از گرفتن وضو، آیین تطهیر و مراسم «ناهن» *nāhan* را انجام می‌دهند، سپس لباس نو و پاکیزه پوشیده، اقدام به خواندن دعا و پشَتِ *petate* یا «توبه‌نامه» می‌کنند. بعد از آن چوب صندل یا سایر چوب‌های خوب‌سوز را برای آتش بهرام یا آتشکده اصلی نذر کرده و به معبد می‌برند و در آتش می‌افکنند. در آنجا نیز بار دیگر دعا و نماز می‌خوانند و طلب بخشایش، برکت و سلامت برای خود و خانواده خود می‌نمایند. در پایان هم عیدانه نوروزی به نیازمندان می‌پردازند. سپس از این زمان به بعد شادمانی، دید و بازدیدها و ... آغاز می‌گردد.^(۲۷)

هم اکنون نیز در بمبئی و برخی شهرهای هند هر روز صدهزار نفر در هر بامداد با شعار «پیروز باد اهورا مزدا و نابود باد اهریمن» روز خود را آغاز می‌کنند.^(۲۸) همان شعار سر صبح «لعنت خدا بر شیطان» مسلمانان که بر زبان جاری می‌کنند.

نوروز در پاکستان

در این کشور جشن نوروز سه روز و از ۲۱ تا ۲۳ مارس به درازا می‌کشد. نوروز داران «جشن قوانی» برگزار می‌کنند. آن‌ها این روز را زمان به خلافت رسیدن حضرت علی می‌دانند و به همین جهت هم منقبت خوانی نیز دارند و موسیقی دانان سنتی به خواندن مدح می‌پردازند. سفره هفت سین این مردم شامل هفت نوع سبزی، هفت رقم میوه، هفت جنس آجیل، تخم مرغ رنگی و بادبزن دستی می‌شود.^(۲۹) دید و بازدید در میان نوروز داران پاکستان بسیار پرشور است و معمولاً فضا را با چیزهای خوشبویی مثل هل، وانیل، میخک، دارچین و سایر ادویه‌جات معطر می‌کنند. زنان آن‌ها پختنی‌های گوناگون از جمله فرنی، مویان، شیر برنج، کپیر، چات و دهی بهلی می‌پزند. انواع شیرینی‌های مخصوص نوروز آن‌ها نیز عبارتند از: لدو، گلاب آمن، رسن ملایی، کیک برفی، شکر پاره، کریم رول و سوهن حلوا. البته بخشی از این خوراکی‌ها را بین فقرا نیز پخش می‌کنند.

نوروز در چین

میلیون‌ها نفر در این کشور از مردم قزاق، اویغور، قرقیز و تاجیک نوروز را باشکوه تمام جشن می‌گیرند. نوپوشی و دید و بازدید این مردم بسیار پرشور است. فقط بخش اعظم جمعیت ۱۴ میلیونی اویغوری ایالت سین کیانگ، قسمتی از طرفداران جشن نوروز را تشکیل می‌دهند. آن‌ها این جشن را «نوروز بایرام» می‌نامند. زنان آن‌ها به موضوع خانه‌تکانی و دید و بازدید سخت پایبند هستند. در دیدارهای نوروزی تعدادی از مناطق روستایی، مردم مقداری گندم به نشانه طلب برکت و روزی بر روی نشانه میهمان می‌ریزند. موردی که در یکی از روستاهای «ایالت استرآباد» هم رواج داشت. در منطقه تاشقوزغان ایالت سین کیانگ، بزرگان هر خانواده طبق رسوم خود نان بزرگی را برای میهمانان عید خود می‌پزند و در روز اول این نان را در حضور میهمان قطعه قطعه می‌کنند و با گفتن بسم‌الله هر قطعه را به دهان میهمانان می‌گذارند.

آن‌ها در روز اول عید به صورت دسته جمعی از مزار مردگان خود دیدار می‌کنند. آخرین نکته آنکه تلویزیون سین کیانگ در این سه روز دیدارها و برنامه‌های ویژه نوروز را پخش می‌کند.^(۳۰)

نوروز در قزاقستان

در بخش‌هایی از این کشور که مردم جشن نوروز را پاس می‌دارند، اعتقاد دارند خانه‌تکانی بیماری و بدبختی را از اعضای خانواده دور می‌کند. مردان در هنگام بازدیدهای عیدی سینه‌ها را به هم می‌چسبانند. این مردم معتقدند نوروز روزی است که سنگ نیلگون سمرقند را آب می‌کند. همچنین با استناد به یک اسطوره قدیمی، در شباهنگام ۲۱ مارس (اول فروردین) «قزیرآتا» (در هیئت یک پیرمرد - بابانویل - عمو نوروز) شرایط را برای بهزیستی و نیک‌بختی مردم آماده می‌نماید. به همین جهت این شب را «شب قزیر» می‌نامند. در این شب و به هنگام تحویل سال رسم بر آن است که در «بالاخانه» (طبقه دوم) دو شمع را روشن می‌نماید. به علاوه در همین شب ظروف خانه را پر از غله، ذرت، آب چشمه و شیر می‌کنند تا در طول سال جدید محصول زمین، ذخیره آب و شیر دام‌ها زیاد شوند. کاری که استرابادی‌ها در مورد ظروف حبوبات و کیسه آرد و برنج در آشپزخانه انجام می‌دادند.

جوانان یک اسب سرکش را زین می‌نمایند و سپس یک عروسک دست ساز بر گردنش به عنوان زنگوله می‌آویزند و بر سرش پر نصب نموده بر اسب می‌نشانند. آنگاه با سر و صدا و هلهله آن را می‌گردانند تا فرار رسیدن نوروز را اعلام کنند. زنان نیز معروف‌ترین آتش نوروزی به نام «نوروز کوژه» را با برنج، گندم، گوشت اسب، سر گوسفند، شیر، هویج، پیاز و قاشق می‌پزند.^(۳۱)

به هر صورت غیر از عید دیدنی‌های برطراوت، مردم روز اول نوروز را در «یورت»‌ها (چادرهای بزرگ) استقرار یافته در میادین و مراکز شهرها، ساز ملی خود یعنی «دَمبرا» (دوتار) می‌نوازند و با پخش چای، شکلات و شیرینی فضای بسیار مفرحی را بوجود می‌آورند.

در ازبکستان، سلیمانیه عراق و قرقیزستان نیز جشن نوروزی باشکوه و شادابی فراوانی برگزار می‌شود. در ازبکستان غیر از آداب کلی رایج در روزهای عید همچون سایر کشورها، بچه‌ها همانند تاجیکستان مراسم «گل گردانی» دارند یعنی از داخل طبیعت و صحرا گل چیده و به خانه می‌آورند و عیدی می‌گیرند. زنان ازبک هم مخصوصاً در منطقه سرخان، سومتک (سمنو) می‌پزند و بین مردم و مخصوصاً فامیل و همسایه توزیع می‌کنند. در سلیمانیه عراق صبح روز اول عید مردم بویژه دختران و پسران، در پای کوه «مامه بار» جمع شده و در حین رقص و پایکوبی به خواندن سرودهای نوروزی می‌پردازند. در قرقیزستان نیز همچون سایر

نقاط آسیای میانه، روز ۲۱ مارس آغاز سال نو یا نوروز است. در این روز گروهی از مردم روستاها به خارج از ده رفته و در مکانی به نام «عیدگاه» به شادی و هلهله می‌پردازند و عید را نیز گرمی می‌دارند.^(۳۲)

یادداشت‌ها

- ۱ - عصر اساطیری تاریخ ایران، ص ۳۵.
- ۲ - اوستا، رضی، صص ۳۲۵ و ۳۲۶.
- ۳ - شناخت اساطیر ایران، ص ۹۱، عصر اساطیری تاریخ ایران، صص ۴۰ و ۴۱.
- ۴ - اوستا، رضی، ص ۴۰۸.
- ۵ - نوروزنامه، صص ۱۱ و ۱۲.
- ۶ - اوستا، رضی، ص ۳۵۱.
- ۷ - کتاب ماه، هنر، بهمن و اسفند، ۱۳۷۹، ص ۲۲.
- ۸ - شناخت اساطیر ایران، صص ۶۲-۵۷، عصر اساطیری تاریخ ایران، صص ۵۴-۵۰.
- ۹ - اوستا، رضی، صص ۳۲۵ و ۳۲۶.
- ۱۰ - عصر اساطیری تاریخ ایران، صص ۵۹-۵۷.
- ۱۱ - همان، ص ۶۶.
- ۱۲ - روزنامه همشهری، بیستوشش اسفند سا ۱۳۷۷.
- ۱۳ - نورزگان، ص ۸۵.
- ۱۴ - آثارالباقیه، ص ۳۲۵.
- ۱۵ - کیمیای سعادت، ص ۴۰۷.
- ۱۶ - نوروز (دومین همایش...)، ص ۱۰۳.
- ۱۷ - کتاب ماه، هنر، بهمن و اسفند ۱۳۷۹، صص ۲۰ و ۲۲.
- ۱۸ - مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز تا شماره ۳، صص ۱۴ و ۶۲.
- ۱۹ - نوروز در وراودان، صص ۱۰۴-۹۶.
- ۲۰ - نوروز (مجموعه مقالات...)، صص ۸۷ و ۹۳-۹۲.
- ۲۱ - روزنامه اطلاعات، ویژه‌نامه، ۱۳ اسفند سال ۱۳۸۰.
- ۲۲ - نوروز (مجموعه مقالات...)، صص ۲۱۰-۱۱۵.
- ۲۳ - تاریخ، فرهنگ و هنر ترکمان، ج ۳، صص ۲۰۳۵-۲۰۳۰.
- ۲۴ - نوروز (مجموعه مقالات...)، صص ۷۴-۷۱.
- ۲۵ - روزنامه اطلاعات، ویژه‌نامه، ۱۳ اسفند سال ۱۳۸۰.
- ۲۶ - جشن‌های آب، ص ۲۶۳.
- ۲۷ - همان، صص ۱۲۰ و ۱۲۱.
- ۲۸ - اوستا، رضی، ص ۵۱.
- ۲۹ - جشن‌های آب، ص ۲۷۲.
- ۳۰ - روزنامه اطلاعات، ویژه‌نامه، ۱۳ اسفند سال ۱۳۸۰.
- ۳۱ - همان، ص ۶.
- ۳۲ - ضرب‌المثل‌ها، کنایات و...، صص ۱۹۳ و ۱۹۴؛ مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳: نوروز (مجموعه مقالات...)، صص ۱۲۶-۱۲۳.

گاه‌شماری در میان ایرانیان

اندازه‌گیری و وقت‌شناسی از گذشته دور در میان تمامی ملت‌ها و اقوام از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. پیدایش شب و روز، حرکت ماه و خورشید، پدیدار شدن فصل‌ها، مخصوصاً مسئله کشت، آبیاری و برداشت محصولات کشاورزی و نیز برگزاری جشن‌ها از جمله نوروز، سبب گردیدند انسان‌ها به فکر اندازه‌گیری هر چه دقیق‌تر زمان برآیند. این امر سرانجام تقویم و گاه‌شماری را پدید آورد. مبدهای متفاوت همچون مبدا دینی، ملی و قومی، حوادث مهم طبیعی و مبدا نجومی از جمله مواردی بودند که در این باب مقبولیت عام داشتند. منجمان قدیمی سیاره‌های زحل و مریخ را نحسین (دو نحس) و مشتری و زهره را سعدین (دو سعد و وقت مناسب) به شمار آورده و با رصد سیارات نحس، انجام کارها را نامبارک و بدیمن و با رصد سیارات سعدین، اوقات انجام امورات را خوش فرجام می‌پنداشتند. این امر و نیز بعدها مسئله مناسبت‌های دینی، تنظیم دفاتر بودجه سالیانه، وقت زمان دریافت خراج‌ها، مالیات و ... سبب گردید اولین بار بابلی‌ها به عنوان پیشگامان علم گاه‌شماری، تقویمی مبتنی بر جلوس شاهان خویش پدید آورند و سال را به ۱۲ ماه ۳۰ یا ۲۹ روزه تقسیم کنند. آن‌ها برای از بین بردن اختلاف طول سال‌های خورشیدی و قمری، هر ۳ سال یک بار ماه سیزدهمی را به نام «اداروی دوم» بر ماه‌ها می‌افزودند. زیرا نام ماه دوازدهم آن‌ها ادارو adaru بود. بعدها این تقویم اساس کار گاه‌شماری مصریان و هخامنشیان شد.^(۱)

پس از بابلی‌ها، مصریان که در امر نجوم و ریاضیات شهره بودند، سال را به ۳۶۵ روز $\frac{1}{4}$ و

روز و ۱۲ ماه ۳۰ روزه محاسبه نمودند. آن‌ها ۵ روز اضافی را به آخر ماه دوازدهم اضافه می‌کردند.^(۲)

در ایران پیشینه تقویم و گاه‌شماری به قبل از دوره هخامنشیان باز می‌گردد. در وندیداد (فرگرد نخست) آمده که سال را به «ده ماه سرما و یا زمستان و دو ماه تابستان» تقسیم می‌کردند که بازتاب شرایط محیطی و اکولوژیک مردم آن دوره بود. در جای دیگر هم اشاره شده «هفت ماه تابستان و پنج ماه زمستان» رواج داشت.^(۳)

تابستان هفت ماهه از آغاز بهار و فروردین ماه بود تا پایان مهرماه و زمستان بزرگ هم از اول آبان ماه تا پایان اسفند بود. پنجه بزرگ یا ایام کیسه هم محاسبه می‌گردید. به نظر می‌رسد که ایرانیان شمالی که دین‌وآیین زرتشتی نیز داشته‌اند، آغاز سال را با اعتدال ربیعی یا قرار گرفتن برج حمل در آفتاب شروع کرده و آن را جشن می‌گرفته‌اند. اما ایرانیان جنوبی آغاز سال را با ابتدای فصل سرد و زمستان پنج ماهه برگزار کرده و جشن مهرگان را بسیار گرمی می‌داشتند. واژه سال در ادبیات فرس باستان مشتق از کلمه «سَرِدَ» sareda به معنی «سرد» است و به همین جهت سال را با فصل سرد شروع می‌کردند. چنانکه بعدها در لهجه‌های جنوبی ایرانی نیز نوروز به «نوسرد» nosard و «نوسرد» navasard مشهور شد. البته ساسانیان از شمار ایرانیان جنوبی محسوب می‌شدند، اما چون از رسوم و آیین زرتشتی پیروی می‌کردند، نوروز را به جای مهرگان آغاز سال قرار دادند، اما مهرگان را نیز با همان شکوه، جلال، شعایر و تشریفات دیرین برقرار نگاه داشتند و به همین جهت است که نوروز و مهرگان در نظرشان به یک گونه تقدس داشت.^(۴)

به نوشته بندهشن، از قرار معلوم بعدها سال به ۴ فصل وهار (بهار)، هامین (تابستان)، پاتیژ (پاییز) و زمستان تقسیم شد.^(۵) چندی بعد نیز به موجب نیاز جامعه دامدار و کشاورز، سال به شش بخش یا «گاهنبار» تقسیم گردید.^(۶)

اما در عصر هخامنشیان گاه‌شماری خورشیدی قمری از نوع بابلی رواج یافت که سال نو با آغاز پاییز شروع و اولین ماه آن هم همراه با جشن و شادمانی بود. مبدا این تقویم آغاز سلطنت هر شاه بود و سال به چهار فصل تقسیم می‌گردید. اما در عصر داریوش دو واقعه مهم در این باب اتفاق افتاد. یکی منسوخ شدن گاه‌شماری سابق و پذیرفتن تقویم اوستایی، و دوم دگرگونی در جشن آغاز سال با اعتدال بهاری یعنی جشن نوروز را همچون امروز در آغاز فصل

بهار و ماه فروردین برگزار کردند. این امر نتیجه رواج تقویم جدید بود که سال به ۱۲ ماه و هر ماه به ۳۰ روز تقسیم می‌شد. در این میان ۵ روز اضافه می‌آمد که به نام «اندرگاه» یا «خمسه مستترقه» به آن اضافه می‌نمودند.^(۷) ماه‌ها و روزهای آن و نیز پنجه مستترقه به نام ایزدان و امشاسپندان (فرشتگان) نام‌گذاری شد که در صفحات بعد به آن‌ها پرداخته‌ایم.

پس از هخامنشیان، در عصر اشکانیان همچنان همان گاه‌شمار اوستایی به کار می‌رفت، ولی سال را بر اساس مبدا حکومت خودشان یعنی تاسیس سلسله اشکانی شمارش می‌نمودند.

در عهد ساسانیان هم همان تقویم اوستایی با اندکی اصلاحات رواج یافت. مبدا این تقویم آغاز پادشاهی و جلوس هر پادشاه بر تخت بود. این تقویم به دو طریق و به قولی سه طریق مورد استفاده قرار می‌گرفت: (۱) سال ۳۶۵ روزه که کیسه می‌گرفتند و در هر ۱۲۰ سال عید (جشن) نوروز یک ماه جلو می‌رفت. (۲) سال ثابت که کیسه گرفته می‌شد و نوروز هر ۱۲۰ سال به جای سابق خود انتقال می‌یافت.^(۸)

نیبرگ اعتقاد دارد که در این عصر سه نوع تقویم رواج یافت: «(۱) تقویم قمری که در آن هر سال قمری ۳۵۵ یا ۳۵۳ روز داشت و هر ماه به شش بخش پنج روزه تقسیم می‌شد. این یک نوع تقویم روستایی و معمول مانویان غیرایرانی بود. (۲) تقویم کشوری و رسمی شمسی که روز و هیژگیه می‌خواندند و دارای دوازده ماه سی‌روزه به اضافه پنج روز خمسه مستترقه (پنجه دزدیده) بود. در این تقویم ربع روز (شش ساعت) علاوه بر ۳۶۵ روز را رعایت نمی‌کردند، به قسمی که سال در هر چهار سال، یک روز عقب می‌افتاد. (۳) تقویم دینی، که آن را و هیژگیه می‌نامیدند. این تقویم هم بر اساس سال شمسی بود، یعنی دوازده‌ماه و پنجه دزدیده و یک ماه در هر سال».

اصولا به سالی که کیسه رعایت می‌شد «بهیز» یا «بهیزک» می‌گفتند که ابوریحان با شرحی کوتاه به آن این‌گونه اشاره کرده است: «پارسیان (زرتشتیان) از جهت کیش گبرگی سال را به یک روز کیسه نکنند. پس این ۴ روز را یله همی کردند تا یک ماه تمام گرد آید و به ۱۲۰ سال رسد. آنگاه این ماه را بر ماه‌های سال زیادت می‌نمودند تا ۱۳ ماهه شود و نام یکی ماه اندر او گفته آمدی و آن سال را بهیزک خوانند».^(۹)

اما قبل از رعایت مسئله کیسه، به علت نارسایی گاه‌شماری‌ها، جشن نوروز به صورت

سیار در آمده بود و مراسم آن در ماه‌های مختلف سال برگزار می‌گردید. مثلاً در مقطعی از دوران ساسانی، نوروز در فصل تابستان واقع شده بود. فخرالدین اسعد گرگانی در اشعار خود عید را در آذرماه و چنین یاد کرده است: (۱۰)

چو گردش‌های ایشان را بدیدند ز آذرماه روزی برگزیدند
کجا آنکه ز گشت روزگاران در آذرماه بود نو بهاران
منم آذر و تو نوروز خرم هر آینه بود این هر دو با هم

این جا به جایی‌ها، گاه حکومتگران را به دلایل مختلف از جمله مواقع دریافت مالیات، ملزم می‌کرد به تصحیح آن بر آیند، ولی در مواقعی چند موجب اعتراض مردم نیز می‌شد. مردم گرگان (شهر جرجان) از جمله چنین معترضانی بودند که در این متن بدان اشاره گردیده است. «... پارسیان (زرتشتیان) در سنه ۳۵۵ از تاریخ گردیزی قصد کردند چون آفتاب به حمل روز اول فروردین ماه می‌رسید، پنجه دزدیده (مسترقه) را بگردانیدند به رسم قدیم و به آخر اسفندماه. اما در دیار طبرستان و گرگان مردم قبول نکرده و این مسترقه همچنان در آخر آبان ماه بماند». (۱۱)

معتضد بالله خلیفه عباسی (۲۷۹-۲۸۹ ه. ق) هم دست به اقداماتی زد که به اسم او به نام «نوروز معتضدی» معروف گشت. در این دوران به نوشته ابوریحان بنا به رسم و آیینی که در دوران ساسانی برقرار بود، مالیات‌ها در آغاز سال گردآوری می‌شد. اما چون از عهد انوشیروان به بعد کیسه انجام نشد، سال سیار گردید، یعنی نوروز از جای حقیقی‌اش که آغاز اعتدال ربیعی یا بهار باشد دور شد و در اثر وصول مالیات‌ها اختلال به وجود آمد. المتوکل فرمان داد تا کیسه کنند و تقویم را اصلاح نمایند. اما این کار به عهده تعویق افتاد، چون به سال ۲۴۷ هجری کشته شد. المعتضد پس از وی به خلافت رسید و دستور داد کار را به نتیجه برسانند. به همین جهت در سال ۲۷۹ کیسه کردند و نوروز را به یازدهم ماه رومی حزیران مصادف با اول خرداد ماه پارسی قرار دادند که به نوروز معتضدی مشهور شد. (۱۲)

سرانجام در زمان ملکشاه به همت سه تن از منجمان و ریاضی‌دانان از جمله عمرخیام دست به اصلاح تقویم زدند و «تقویم جلالی» را بوجود آوردند که اضافه کردن یک روز دیگر بر پنجه (مسترقه) بود. یکی از دستاوردهای این تقویم قرار گرفتن جشن نوروز در جایگاه خود یعنی اواخر زمستان و اول بهار بود. (۱۳)

سال و ماه اوستایی و جایگاه نوروز در آن

همان گونه که ذکر گردید، سال اوستایی از نوع خورشیدی (شمسی) بود یعنی دارای ۳۶۵ روز، ۱۲ ماه و هر ماه هم ۳۰ روز بود. نام این ماه‌ها و روزهای آن برگرفته از اسم امشاسپندان و ایزدانی بود که یسنا چند هات خود را به ستایش آن‌ها اختصاص داده است.^(۱۴)

پنج روز آخر که پنجه، پنجه دزدیده، خمه مسترقه، اندرگاه و اندرگاهان نامیده می‌شد هم هر روزش نام یکی از ۵ بخش گائاه یا سرودهای زرتشت به شمار می‌رفت.

همچنین سال اوستایی را باید سال شمسی کامل بدانیم نه ناقص. به این معنی که ۳۶۵ روز و ربع روز است و در حدود شش ساعت اضافه دارد. هرگاه این زواید یا ارباع را به حساب نیاوریم، در طول زمان در حساب روزها و ماه‌ها اختلالی به وجود می‌آید و پس از یک صد و بیست سال، اول فروردین یا آغاز نوروز به اول اسفند مقارن می‌شود. اما چنانکه گذشت، پیشینیان به این مسأله آگاهی کامل داشتند و هر ۱۲۰ سال یکبار، جمع کسور را که یک ماه می‌شد به شمار آورده و آن را به آخر یکی از ماه‌ها می‌افزودند. مثلاً در صدوبیست سال نخست دو ماه فروردین و در صدوبیست سال دوم دو ماه اردیبهشت تا آخر برقرار می‌کردند. البته این حساب دقیق را موبدان نگاه می‌داشتند و برای مردم محسوس نبود. این ماه‌های اضافی را هم بهیزک (مبارک) می‌خواندند و در آن جشن‌های بسیار باشکوهی برقرار می‌کردند.

مردم ایرانیان سال را به خاطر مهاجرت‌ها، شرایط اقلیمی و آب‌وهوا به ۶ فصل یا گاهنبار تقسیم می‌کردند که هر کدام برای خود جشن جداگانه‌ای داشتند. اما پس از گذشت زمان و تحول در جوامع اولیه، اصل چنین تقسیمی از میان رفت اما سنت آن به شکل اجرای یک رشته مراسم و شعایر در میان مردم باقی ماند، طوریکه برگزار کردن آن‌ها ثواب و کرفه kerfah فراوانی داشت. این امر در نوشته‌های باقی مانده از زمان ساسانیان مشخص و به علاوه هنوز در میان زرتشتیان ایران و پارسیان هند به قوت خود باقی است. همچنین غیر از یسنا، در ویسپرد، خرده‌اوستا و آفرینگان گاهنبار هم از این گاهنبارها یاد شده است.^(۱۵)

واژه ویسپرد به معنی «همه محافظان و نگهبانان معنوی» یا «همه یزدان» است. در کرده اول ویسپرد از شش گاهنبار به عنوان شش «زد» یاد شده است.

جشن هر گاهنباری ۵ روز به درازا می‌کشید که ۴ روز اول آن بیشتر صرف تدارکات و

تشریفات می‌شد و روز پنجم که بسیار مهم بود، جشن اصلی برگزار می‌گردید. در زیر به معرفی این گاهنبارها می‌پردازیم، چرا که بر اساس آموزه‌های زرتشت، آفرینش جهان یا خلقت عناصر خاص طبیعت در طی آن‌ها انجام گرفته است. به علاوه عید نوروز بنا بر بعضی از روایات تاریخی، ارتباط مستقیم با ششمین گاهنبار داشت.

۱. گاهنبار مَیدِیوی زَرَمه maidhyo zaremaya (مَیدِیوزَرَم) که ۴۵ روز پس از آغاز سال بود و در طی آن آسمان آفریده شد. جشن آن هم از ۱۱ تا ۱۵ اردیبهشت برقرار می‌گردید.
۲. گاهنبار مَیدِیوی شَمه maidhyoi Seme (میدِیوشم) که جشن آن از ۱۱ تا ۱۵ تیرماه بود با این اعتقاد که ۶۰ روز پس از اولین گاهنبار، به روز ۱۵ تیرماه آب آفریده شد.
۳. گاهنبار پَئی تیش هَیه paitiS hahya (پیتنه‌شهیم) مراسم آن از ۲۶ تا ۳۰ شهریور برپا می‌باشد. اعتقاد بر آن بود که ۷۰ روز بعد، دومین گاهنبار، زمین خلق شد.
۴. گاهنبار اَیاثریمه ayAñrima که در آن یعنی ۳۰ روز بعد از گاهنبار سوم، گیاهان و رویدنی‌ها آفریده شدند. جشن آن هم از ۲۶ تا ۳۰ مهر برگزار می‌گردید.
۵. گاهنبار مده یارم maideh yarem که از ۱۰ تا ۱۴ دی ماه جشن آن برپا و مربوط به آفریده شدن جانوران بود.

۶. گاهنبار همس پت مَیدیه hamaspat maidya (همسپتدم) که مدت برقراری این جشن مهم مربوط به آفرینش انسان ۱۰ روز یعنی از ۲۶ اسفند آغاز و ۵ روز پنجه یا اندرگاه را نیز در بر می‌گرفت. در مورد این گاهنبار در صفحات بعد توضیح مفصلی داده شده است. (۱۶)

فقط بر این نکته تاکید می‌گردد که یکی از علل برگزاری جشن نوروز، همین گاهنبار بود. زیرا هم جشن آفرینش انسان توسط اهورامزدا (سرور دانا) بود و هم گرمی‌داشت ارواح و فَرَوَه‌های مردگان. در این مورد سرود بلند و زیبایی در فروردین‌یشت، یشت ۱۳ بند ۴۹ وجود دارد که اشاره می‌کند در این روزهای گاهنبار، فَرَوَه‌ها (ارواح) نیک مردگان از منزلگاه خود به سوی زمین و خانواده فرود می‌آیند.

مسئله آفرینش در اعتقادات زرتشتی و نیز فلسفه وجودی گاهنبارها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در ادبیات کهن منسوب به زرتشتیان آمده که خداوند گیتی را در شش هنگام یا گاهنبار (چهره) آفرید. هر چهره ۵ روز به طول انجامید و در هر کدام یکی از پدیده‌های اهورا

مزدای یعنی به ترتیب آسمان، آب، زمین، گیاه، جانور و در پایان ۵ روز آخر سال (گاهنبار همسپتمدم) انسان آفریده شد. با پیدایش انسان آفرینش به مرحله تازه‌ای رسید و زندگی را بر روی زمین با شرایط مناسب آغاز نمود. نیاکان ما به پاس ارج نهادن به آفرینش انسان کامل‌ترین خلقت اهورامزدا، جشن بزرگ نوروز را باشکوه بسیار برپا کردند.^(۱۷)

در این قسمت خالی از لطف نخواهد بود که نظری بر چگونگی آفرینش جهان از نگاه زرتشتیان نیز بیندازیم. ایرانیان قدیم معتقد بودند که عمر جهان ۱۲۰۰۰ سال و در طی ۴ دوره ۳۰۰۰ ساله خواهد بود. (۱) دوره آفرینش اصلی. (۲) دوره خواب اهریمن (شیطان) و آغاز آفرینش جهان توسط اورمزد (اهورا مزدا). (۳) دوره امتزاج و آمیختگی خیر و شر. (۴) دوره شکست اهریمن و پیروزی نهایی اورمزد.

دوره اول - (۳۰۰۰ سال اول): عالم هستی روحانی، مثلی و نیز همه چیز در حالت سکون و آرامش بوده و از زمان و مکان خبری نبود. در این دوره اهریمن از وجود اورمزد بی‌اطلاع، اما اورمزد که به همه چیز داناست، از وجود اهریمن مطلع است. اورمزد که اهریمن را مظهر بدی، تاریکی و پلیدی می‌داند، وظیفه خود می‌شمارد که نگذارد اهریمن و بدی و شر تا ابد باقی بماند. به همین جهت بارقه‌ای از نور را به دنیای اهریمن که در ژرف‌ترین تاریکی‌ها قرار دارد، می‌فرستد تا اهریمن از وجود او آگاه شود و به جنگ با او برخیزد که نتیجه این نبرد، شکست اهریمن بود.

اهریمن پس از آگاهی از وجود اورمزد، به دلیل ذات ویرانگر خود، به اورمزد حمله کرد. اما اورمزد به اهریمن پیشنهاد صلح نمود. و چون اهریمن این پیشنهاد را نپذیرفت، اورمزد پیشنهاد دیگری کرد. به موجب این پیشنهاد اورمزد و اهریمن زمانی برای نبرد تعیین کردند. چون اهریمن این پیشنهاد را پذیرفت، اورمزد دعای مقدس زردشتی یعنی دعای «اهونور» را خواند. اهریمن از شدت قداست تأثیرگذار این دعا بیهوش شد و به قعر دوزخ افتاد و سه هزار سال به خواب فرو رفت. با خواب سه هزار ساله اهریمن، دوره اول آفرینش به پایان می‌رسد.

دوره دوم آفرینش (۳۰۰۰ سال دوم): با آغاز خواب اهریمن، امکان آفرینش برای اورمزد پدید آمد. ایرانیان قدیم گرچه سه هزار سال اول را نیز از دوره‌های آفرینش می‌پنداشتند، اما عقیده داشتند چون در دوره نخست، اورمزد با وجود اهریمن امکان خلقت پیدا نکرد، بنابراین در واقع دوره آفرینش واقعی را باید دوره دوم دانست. دوره‌ای که در جهان غیر

از اورمزد و اهریمن، موجودات دیگری توسط اورمزد پدید آمدند. نخستین آفریده‌های اورمزد در این دوران، «امشاسپندان» یا فرشتگان مقرب بودند که نام‌های آنان در نزد ایرانیان قدیم عبارت بود از:

۱. «بهمن» یا «وهومن»: فرشته نگهبان اندیشه‌نیک و موکل چهارپایان که بالاترین مقام را نزد اورمزد داشتند.

۲. «آردیهشت» یا «آشه وهیشته» یا «آرتَه وهیشته» (artavahišta): این امشاسپند، ایزد نظام جهانی و آیینی بود و در هر کاری که نظمی در آن موجود بود دخالت داشت.

۳. «شهریور» یا «خشثروئیریوم» (xsāvra): یعنی فرمانروایی مطابق میل و آرزو. نماد مادی این امشاسپند در ایران قدیم فلز بود. ایرانیان باستان عقیده داشتند که شهریور بر کانی‌های زیر زمین نظارت دارد و چون در گذشته آسمان را از فلز می‌دانستند به همین دلیل شهریور را به آسمان مربوط می‌کردند.

۴. «شپننه آرمئیتی» یا «سپندارمذ» (spəntaārmaiti): که به معنای پارسایی مقدس است. علاوه بر این ایرانیان قدیم، این ایزد و دو ایزد خرداد و مرداد را ایزدهای مونث می‌شمردند و سپندارمذ را نماد اطاعت و فرمانبرداری قلمداد می‌کردند، آنان معتقد بودند که سپندارمذ در واقع ایزد بانوی زمین است.

۵. «خرداد» یا «هئورواتات» (haorvatāt): و «امرداد» یا «آمرتات» (aməratāt) این دو ایزد نماد تندرستی و بی‌مرگی محسوب می‌شدند و تصور می‌شد آن‌ها آب و گیاهان را در جهان مادی تجسم می‌بخشند.
 ۶. امرداد یا امرتات که به معنای بی‌مرگی بود.^(۱۸)

آفریده‌های بعدی اورمزد هم عبارت بودند از ایزدان که اورمزد تعداد بسیار زیادی از آنان را آفریده بود. این ایزدان هر کدام وظایف خاصی را به عهده داشتند. مانند ایزد سروش و رشن که در واقع داوران دنیای پس از مرگ بودند و روح هر انسان هنگام عبور از پل چنوت ناگزیر به نزد آن‌ها می‌رفت.

اورمزد پس از پایان خلقت ایزدان و تعیین وظایف هر کدام، در شش نوبت یا شش مرحله یا گاهان، به آفرینش موجودات در جهان و از جمله انسان می‌پردازد. این شش مرحله از خلقت که در شناخت مبانی عید نوروز در نزد ایرانیان قدیم اهمیت دارد عبارتند از: خلقت آسمان، آب،

زمین، گیاه، جانوران و انسان که در صفحات قبل به آن‌ها اشاره کردیم.

دوره سوم آفرینش (۳۰۰۰ سال سوم): پس از آنکه ۳۰۰۰ سال از خواب اهریمن گذشت، دیوان او را بیدار کرده تا به آسمان حمله کند و بعد زمین را پر از حیوانات موزی نماید. بعد به گاو اولین حیوان آفریده توسط اورمزد حمله برد ولی در نهایت از پلیدی‌های خود بهره‌ای نبرد. بعد قصد جان اولین انسان آفریده یعنی کیومرث را کرد و سرانجام هم مشی و مشیانه نخستین زن و مرد از نطفه بر زمین افتاده کیومرث بوجود آمدند که اهریمن سعی نمود آن‌ها را گمراه نماید. بدین گونه این دوران سراسر به مبارزه خیر و شر گذشت.

دوره چهارم - که با تولد زرتشت آغاز و با اخراج اهریمن از دنیا و فرستادن او به قعر تاریکی‌ها به پایان می‌رسد. در پایان سوشیانس موعود نجات دهنده، اهریمن را از میان بر می‌دارد.^(۱۹) لازم به ذکر است که بنا بر اعتقادات زرتشتیان و آیین زرتشت، در مقابل عامل خیر، روشنی‌ها، اندیشه‌نیک ورجاوند (سپنتامینو)، عامل شر، دیو، تاریکی بی‌پایان یعنی اهریمن (انگرمینو) قرار داشت.^(۲۰) اشاره به مبارزه بین خیر و شر در بالا، در حقیقت نبرد همین دو عنصر است. در گائاهای اوستا اشاره به پدیدار شدن این دو گوهر در آغاز اشاره شده است و انسان را در معرض پذیرفتن یکی از این دو عنصر معرفی می‌نماید. جشن‌ها (از جمله نوروز، مهرگان و...)، شادی، کار و کوشش، روشنایی ماه و خورشید، راستی و درستی، پرورش گیاه و.... تحت حمایت سپنتامینو و بر عکس گریه، تاریکی، تبلی، طوفان، دروغ و.... مورد خواست انگرمینو (اهریمن - شیطان) هستند. این مسئله اعمال اهریمنی و شیطانی هنوز در میان مردم ما از جمله گرگانی‌ها (استرآبادی‌های سابق) زبانزد است. «شیطان زده» یا «شیطان گرفته» که کنایه‌ای از انسان بدرفتار، سرکش و بدکردار می‌باشد، نمونه بارز آن محسوب می‌شود. یا ناخن گرفتن شب عید را بسیار بدیمن دانسته و ناخن‌های گرفته شده را «پنجول شیطان» (پنجه‌های اهریمن) می‌پنداشتند.

بر این نکته نیز تاکید می‌گردد که اوستا کتاب مقدس زرتشتیان و ایرانیان باستان شامل ۵ بخش عمده است:

- ۱ - یسنا: که دارای ۷۲ هات یا هایتی (فصل) و در ستایش پروردگار امشاسپندان، ایزدان و اجزاء نیک طبیعت است.
- ۲ - گائاه: شامل ۱۷ هات از همان ۷۲ هات یسنا است. این بخش به صورت نظم و

- قدیمی‌ترین بخش اوستا می‌باشد طوریکه عده‌ای آن را متعلق به خود زرتشت دانسته‌اند.
- ۳ - **یشت‌ها:** مجموعه چند یشت و هر یشت شامل چند کرده (فصل) است که مضامین آن سروده‌هایی در توصیف ایزدان می‌باشد.
- ۴ - **وندیداد:** شامل ۲۲ فرگرد و در حوزه «احکام ضد دیو» می‌باشد. در این بخش اشاره به وهرکان (گران) هم دارد. یک فرگرد آن ویژه جمشید اسطوره بنیانگذار عید نوروز است.
- ۵ - **خرده‌اوستا:** حاوی نیایش‌ها، نمازها، شرح اعیاد و مراسمات ایرانیان باستان است.^(۲۱)
- اما نام ماه‌های گاه‌شماری زرتشتیان و ایران باستان هم برگرفته از نام امشاسپندان یا ایزدان بوده و عبارت بودند از:
۱. فروردین: این ماه که از فردای نوروز آغاز می‌شد، متعلق به فرَوهرها یا فرَوَشی‌ها و جشن مخصوص آن بود.
 ۲. اردیبهشت: «اَشَوَهیشت» (aša avahišta) از نظر ایرانیان باستان، نگهبانی دومین ماه، به این امشاسپند سپرده شده بود. اردیبهشت در جهان مینوی نماینده پاکی، تقدس و قانون ایزدی اورمزد به شمار می‌رفت. نماد زمینی او نیز آتش و آغاز آن هنگامی بود که گرما در فلات ایران کم‌کم احساس می‌شد.
 ۳. خرداد: «هئورواتات» haorvatāt سومین ماه سال نیز یادآور یکی دیگر از امشاسپندان بود. خرداد نماینده رسایی، کمال و نگهبان آب بوده است.
 ۴. تیر: تیشتریه tištrya در ایران قدیم یکی از ایزدان و نگهبانان باران بود. در اوستا دیو خشکی به نام «اپئوش» apaosa رقیب تیر دانسته شده است.
 ۵. آرمرداد: «امرتات» aməratāt به معنی بی‌مرگ، آسیب ندیدنی و جاودانه است. در ایران قدیم این امشاسپند را نگاهدارنده گیاهان می‌دانستند.
 ۶. شهریور: «خشثروئیریه» xšaθra vairya این ماه به معنی قدرت، فرمانروایی و اقتدار است. از آنجایی که این ماه فصل برداشت محصول بود، از نظر ایرانیان ماه ثروتمندی محسوب می‌شد.
 ۷. مهر: «میثر» miθra یکی از ایزدان مهم و بزرگ قدیمی ایرانیان بود که قدمت آن به دوران پیش از مهاجرت آریایی‌ها می‌رسید.
 ۸. آبان: به نام آب خوانده می‌شد چرا که عامل ریزش باران‌های پاییزی در فلات ایران بود.

۹. آذر: ātar به معنی آتش و یکی از عناصر مقدس در نزد ایرانیان قدیم بود. در این ماه یکی از اعیاد باستانی ایران، یعنی جشن «سده» برگزار می‌شده است. در گذشته، این جشن صد روز به عید مانده بر پا می‌شد اما اینک زرتشتیان این عید را پنجاه روز قبل از عید نوروز برگزار می‌کنند.

۱۰. دی: دهمین ماه سال به نام آفریدگار نامیده می‌شده است. دی در اوستا به صورت «دتهوش» daθuš یا «دذوه» daδvah آمده که به معنی دادار یا آفریننده است و همیشه به عنوان صفتی برای اورمزد مورد استفاده قرار می‌گرفت.

۱۱. بهمن: «وهومن» vahūmana نام این ماه نیز، از نام یکی دیگر از امشاسپندان گرفته شد و به معنی منش نیک است. چون در نظر ایرانیان قدیم، این امشاسپند، مقرب درگاه اورمزد بود، نام او را در کنار «دی» می‌آوردند.

۱۲. اسفند: «سپنته‌آرمتی» spəntaārmaiti یا سپندارمذ، دوازدهمین ماه سال و پنجمین امشاسپند از نظر ایرانیان قدیم بود. این امشاسپند را حافظ زمین می‌دانستند.

اما هر روز این ماه‌ها نیز نام‌های ویژه‌ای داشتند که آن‌ها نیز بر گرفته از اسامی امشاسپندان و ایزدان دین زرتشتی بودند. این ایزدان عناصر سودرسان، گرمی و در هیئت فرشتگانی همچون ایزد آب، هوا، آتش، زمین، آسمان، ماه، خورشید، ستارگان، گیاهان و.... نمود می‌یافتند. نام این روزها عبارت بودند از:

اوستایی	پهلوی	فارسی و معنی واژه
اهور-مزد ahur-mazda	اهرمزد ohrmazd, ohormazd	اورمزد، هرمزد «نام خداوند، هستی بخش دانا»
وهومن vahumana	وهومن vahuman	بهمن «اندیشه نیک»
آش-وهیشت aša-vahišta	آرت-وهیشت arta- vahišta	اردیبهشت «بهترین راستی»
خَشْتَر-وئیریه xšaθra-vairya	شتریور šatrivar	شهریور «شهریاری نیرومند»
سپنت‌آرمتی spenta-ārmaiti	سپندارمت spandārmait	اسپندارمذ، سپندار، اسفند «فروتنی»
هئوروات Haurvatat	خردات xordāt	خرداد «تندرستی و رسانی»
آمرتات ameraṭāt	امردات amerədāt	امرداد «بی مرگی»
دئوش، دذوه daθuš-daδvah	دذو daδv	دی-دیه‌آذر «آفریدگار»
آتر، آثر ātar, āθra	آتور-آتخش ātur-ātaxš	آذر، آتش «آتش-فروغ»
آپم apam	آبان ābān	آبان «آب»

اوستایی	پهلوی	فارسی و معنی واژه
هَوَر- خَشَنَت hvare- xšaeta	خورشیت xaršit	خورشید، آفتاب، خور
ماونگه mavangha	ماه mah	ماه
تیشتریه tištrya	تیشتر tištar	تیر «ستاره باران»
گئوش، درواسپه gəuš, drvāspa	گوش guš	گوش «جهان، زندگی»
دئوش - ددوه daθuš - daδvah	دذو daδva	دی به مهر «آفریدگار»
دئوش - ددوه daθuš - daδvah	مهر، میتَر miθr	مهر «دوستی، پیمان»
سراشه sraōša	سروش soroš	سروش «فرمانبرداری»
رشنو rašnu	رشن rašn	رشن «دادگری»
فَرَوَشی Fravaši	فَرَوَهَر fravahr	فروردین «فَرَوَهَر - پیشرو»
ورثرغنه vərəθraŋna	ورهران، ورهرام varahrām	بهرام پیروزی»
رامن، رام rāman, rām	رامشَن ramešn	رام شادمانی»
وات vāt	وات vāt	باد
دئوش - ددوه daθuš - daδva	دذو daδva	دی، دی به دین «بینش درونی»
دَئَنā daēnā	دین δin	دین، وجدان «بینش درونی»
آشی - ونگوهی aši - vanguhi	آرت، ارد art, ard	آرد
آرشتاد arštād	اَشَتاد aštād	آشتاد «راستی»
آسمَن asman	آسمان āsmān	آسمان
زام zam	زمیک zamik	زامیاد «زمین»
مانتره سپنت manθra - spənta	امهر سپنت amehr-spant	مهراسپند، مَهراسپند
انگر رَاجِه anaŋra-raoča	انیران anirān	آنیران، آنارام «روشنی بی پایان»

روز اول هر ماه محاسبه و به نام خداوند یعنی هرمزد (اهورمزدا) بود. در همین روز انسان آفریده شد و به همین جهت تفریحات و شادی کردن لازم بود. بر آورده شدن حاجات، خرید و فروش، کشت و زرع، سفر و ازدواج هم خوش یمن محسوب می شد. تولد در این روز هم نیکبختی به همراه داشت. این اعتقادات هنوز در بین زرتشتیان ایران وجود دارد. (۲۲)

روز دوم تا هفتم هم به نام شش امشاسپندان یا مهین ایزدان زرتشتی بود. اما چون نام دوازده گانه ماهها با دوازده روز مشترک بودند، مثلاً: فروردین نخستین ماه سال و آغاز بهار بود، در حالی که روز نوزدهم هر ماه نیز فروردین نامیده می شد. یا اردیبهشت نام دومین ماه و سومین روز ماه نیز به شمار می رفت. بدین شیوه هر گاه نام روز و ماهی منطبق می افتاد، آن روز را جشن می گرفتند. از این رهگذر دوازده جشن در سال که بهتر است آن ها را جشن های ماهانه بنامیم پدید می آمد. این جشن ها به شرح زیر بودند:

نام ماه	نام و شماره روز	جشن
فروردین	روز نوزدهم = فروردین	فروردگان
اردیبهشت	روز سوم = اردیبهشت	اردیبهشتگان
خرداد	روز ششم = خرداد	خردادگان
تیر	روز سیزدهم = تیر	تیرگان
امرداد	روز هفتم = امرداد	امردادگان
شهریور	روز چهارم = شهریور	شهریورگان
مهر	روز شانزدهم = مهر	مهرگان
آبان	روز دهم = آبان	آبانگان

به نام ۳۰ روز ماه‌ها، زرتشتیان نیایشی به اسم «سی‌روزه» دارند که در روز سی‌ام درگذشتگان هم آن را می‌خوانند. در این نیایش، ایزدان نیز مورد ستایش قرار می‌گیرند. این دعا در بخش خرده‌اوستای ایران نیست ولی در متن خرده‌اوستای گزارش زنده‌یاد پورداوود که به تبعیت از روش معمولی پارسیان هند تدوین شده، موجود می‌باشد. (۲۳)

پنجه

دوازده ماه ۳۰ روزه سالانه ۳۶۰ روز می‌شد که ۵ روز را کم می‌آورد. بنابراین این ۵ روز را به نام پنجه، خمره مسترقه، اندرگاه و پنجه دزدیده به ۳۶۰ روز اضافه می‌کردند. نام روزهای آن هم به اسم بخش‌های گاوها (گات‌ها) خوانده می‌شدند که آن را جشن گرفته و شادی می‌کردند. آن‌ها اعتقاد داشتند این چند روز موعده فرود آمدن فرّوهرها یا ارواح مردگان به میان خانواده است. نام گاوها یا این ۵ روز (پنجه) چنین بود:

نام معمول گاوها	نام اوستایی	روزهای پنجه
اهون‌وئی تی ahunavaiti	اهودگاه ahnavad-gah	روز نخست یا روز ۳۶۱ سال
اوشثوئی تی ūštavaiti	اشتودگاه oštavad-gah	روز دوم از پنجه یا روز ۳۶۲
سپنت‌مئینو spənta-mainyu	سپنتمدگاه spəntamad-gah	روز سوم از پنجه یا روز ۳۶۳
وهوخستر vohu-xšaθra	وهوخسترگاه vohu-xšatra-gah	روز چهارم از پنجه یا روز ۳۶۴
وهیشثوایشتی vahišto-īsti	وهیشثواشتگاه vahištvašt-gah	روز پنجم از پنجه یا روز ۳۶۵

بیشتر توضیح دادیم، هر سال شمسی، ۳۶۵ روز و اندی است. این کسر در حدود شش ساعت و دقیق‌تر پنج ساعت و چهل‌وهشت دقیقه و چهل‌ونه ثانیه است. پس جهت نگاه

داشتن درست سال خورشیدی (شمسی) لازم بود که این کسور نیز به شمار آید و سال کیبسه شود. به همین جهت قرآینی در دست است که در زمان ساسانیان هر چهار سال یک بار، موبدان پنجه را شش روز می‌گرفتند و آن روز اضافی شش را **اورداد** avardād به معنی روز زیادی نام نهادند.^(۲۴) عید نوروز پس از همین پنجه بود. البته ایرانیان باستان به دو پنجه (ده روز آخر سال کهنه) اعتقاد داشتند. یکی پنجه کوچک که پنج روز اول (۲۶ تا ۳۰ اسفند) و دیگری پنجه بزرگ (پنج روز دوم - پنج روز اندرگاه یا کیبسه) و روز آخر سال کهنه یا آخرین روز پنجه بزرگ هم همسپتدم (گاهنبار ششم) نامیده می‌شد. پر شدن سال در این شرایط را استرآبادی‌ها «آفتو قرص» می‌نامیدند. قرص در اینجا به مفهوم کامل و تمام بوده است. دو جزء این ترکیب هم معنی خورشید تمام یا به تعبیری، یک چرخش سالانه کامل خورشیدی را می‌داد. البته «معتو قرص» نیز به مفهوم ماه کامل یا ماه شب ۱۵ یا ۳۰ روز تمام و کامل بود. «شو عید تکتیکانو اوژان گواره بچه ر بتکانین» به معنی «حقیقه آویزان بر گهواره بچه را شب عید تکان دهید» در حقیقت اعتقاد مردم استرآباد بود که نشان دهنده «خبر سال کهنه رفت و سال نو آمده» محسوب می‌شد. پس از دو پنجه یاد شده (۱۰ روز جشن فروردگان) جشن نوروز آغاز و روز ششم آن یعنی خرداد روز جشن بزرگ دیگری که تولد زرتشت به شمار می‌رفت، برگزار می‌شد. این روز برای ایرانیان بسیار مهم و وقایع بزرگی را به آن نسبت می‌دادند. بنابراین جشن‌های پایان سال کهنه با جشن‌های آغاز سال نو پیوند می‌خوردند.^(۲۵) به تعبیر دیگر آخرین روز پنجه بزرگ یا اندرگاه، آخرین روز ۱۰ روز پایان سال کهنه هم محسوب می‌شد. لازم به ذکر است که شبانه روز هم در نزد زرتشتیان به پنج گاه (هنگام) تقسیم می‌شد که هر کدام برای خود نمازی داشت. مضامین این نمازها ستایش و احترام به نیکان، فَرَوَهَران و عناصر سود رسان بودند. خرده‌اوستا متن این نمازها را در خود جای داده است. پنج‌گاه شبانه روز هم چنین بود:^(۲۶)

نام	تلفظ	هنگام
هاونی - هاون‌گاه	hāvani	از آغاز سپیده بامدادی تا نیمروز
ریشوین - ریشوین‌گاه	rapiθvina	از ظهر یا نیمروز، تا عصر هنگام
اوزیشی‌رینه - ازیرین‌گاه	uzayeirina	از عصر هنگام تا آغاز غروب خورشید
اویسروثریمه - اویسروثریم‌گاه	aiwisruθrima, awisrotrim	از غروب هنگام تا نیمه شب
اوشهینه - اشهین‌گاه	ośahina	از نیمه شب تا طلوع آفتاب

یادداشت‌ها

- ۱ - گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، صص ۱۰۷-۱۰۵؛ تاریخ نوروز و گاه‌شماری ایران، صص ۶۷-۶۴.
- ۲ - تاریخ نوروز و گاه‌شماری ایران، صص ۶۳-۶۱.
- ۳ - وندیداد، فرگرد اول، بندهای ۲، ۳ و ۷؛ بندهش، فصل ۲۵، بندهای ۶ و ۷.
- ۴ - نوروز، ص ۳۴؛ جشن‌های آتش، ص ۳۶-۳۴؛ گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، صص ۱۰۷-۱۰۵.
- ۵ - بندهش، فصل ۲۵، بند ۷.
- ۶ - گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، ص ۷۸.
- ۷ - جشن‌های آب، ص ۵۶.
- ۸ - تاریخ نوروز و گاه‌شماری ایران، ص ۱۵.
- ۹ - التفهیم، ص ۲۲۲.
- ۱۰ - ویس و رامین، ص ۷۲.
- ۱۱ - گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، ص ۵۶.
- ۱۲ - التفهیم، صص ۲۷۰ و ۲۷۱.
- ۱۳ - تاریخ نوروز و گاه‌شماری ایران، ص ۱۲.
- ۱۴ - یسنا، هات ۷-۱ و ۱۷-۱۳؛ اوستا، رضی، ص ۲۵۱.
- ۱۵ - گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، صص ۱۶۷ و ۱۶۸.
- ۱۶ - همان، ص ۱۶۷؛ نوروزگان، ص ۸۲؛ تاریخ ایران از سلوکیان تا...، ج ۳، صص ۲۰۸ و ۲۰۹.
- ۱۷ - از نوروز تا نوروز، ص ۱۵.
- ۱۸ - شناخت اساطیر ایران، صص ۷۰ و ۷۸.
- ۱۹ - همان، صص ۸۹ و ۱۰۲.
- ۲۰ - همان، ص ۱۸۱.
- ۲۱ - اوستا، رضی، صص ۱۰۳، ۱۰۵، ۲۱۶ و ۲۳۶.
- ۲۲ - گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، صص ۱۲۶-۱۲۱.
- ۲۳ - اوستا، رضی، صص ۵۱۱-۵۱۳.
- ۲۴ - گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، صص ۱۳۰ و ۱۳۱.
- ۲۵ - همان، ص ۲۷۸.
- ۲۶ - همان، صص ۱۶۳ و ۲۶۴.

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info

جشن فروردگان

در بخش گاه‌شماری و گاه‌نبارها اشاره شد که یکی از جشن‌های مهم و معروف مردم ایران باستان جشن فروردگان بود. و نیز توضیح داده شد که ۱۰ روز آخر سال که‌نه شامل پنجه کوچک (۵ روز اول از ۲۶ تا ۳۰ اسفند) و پنجه بزرگ (۵ روز دوم - پنج روز اندرگاه یا کیسه) می‌شد که روز آخر آن هَمَسپَتمدم (گاه‌نبار ششم) به شمار می‌رفت.

در «فروردین‌یشت» تاکید شده که در این ۱۰ روز فَرَوَهَرهای (ارواح) مردگان از منزلگاه خود به میان خانواده می‌آیند. به همین دلیل بازماندگان جشن گرفته و آماده پذیرایی و شادمانی می‌شدند. این رسم تا آخر دوره ساسانیان رواج داشت اما با ورود اعراب مسلمان بتدریج مراسم و آداب و رسوم این ایام بر عهد نوروز گذاشته شد. بی‌جهت نیست که یکی از منشاءهای پیدایش نوروز را همین مراسم یا جشن فروردگان دانسته‌اند که در صفحات دیگر بدان اشاره کرده‌ایم.

پرداختن به این موضوع به طور اجمال نیز به همین جهت است. همچنین در تعدادی از آداب مورد توجه گرگانی‌های کنونی (استرابادی‌های سابق) ردپای تعدادی از رسوم و آداب این جشن کهن دیده می‌شود. و سوم آنکه برخی از مورخین آتش‌افروزی در مراسم چهارشنبه‌سوری را ریشه در آتش افروختن‌های مربوط به همین جشن فروردگان دانسته‌اند. در «فروردین‌یشت» به روشنی به پنج نیروی تشکیل دهنده بدن آدمی بدین گونه اشاره شده است: (۱) آهو ahū (جان) ۲) دَتَنā daēnā (دین، منظور وجدان است) ۳) بَئوَدَ شده است: ۱) آهو ahū (جان) ۲) دَتَنā daēnā (دین، منظور وجدان است) ۳) بَئوَدَ ۴) اورَوَن urwan (روان) ۵) فَرَوَشی faravaši به پهلوی baōda (نیروی فهم و ادراک) ۴) اورَوَن urwan (روان) ۵) فَرَوَشی faravaši به پهلوی

(فَرَوَهَر، ذره مینوی، روح). این «یشت» ویژه فَرَوَشی مردان آشه aša مردان پاک و درست) است. به طور کلی «فروردین یشت» که ۳۱ کرده (= فصل) و ۱۵۸ بند دارد، یکی از منابع مهم و کامل در مورد پرستش نیاکان و ارواح آن‌ها می‌باشد.^(۱)

بهترین معنی برای فَرَوَشی یا فَرَوَهَر «نیروی محافظ» و «پشتیبان» است. هرگاه فَرَوَهَر از مردی نیک و پارسا باشد، پس از مرگ تن، به جهان بالا و عالم مینو باز می‌گردد. اما هرگاه از مردی شریر و بدکار باشد مدتی در برزخ، در معیت روان باقی می‌ماند تا از آلودگی تصفیه شود و سپس به عالم مینو و جایگاه نور عروج می‌کند. فَرَوَهَر نیرویی است که برای دستیابی و محافظت آفرینش نیک از سوی اهورامزدا می‌آید و تنها فقط به انسان تعلق ندارد، بلکه در همه آفرینش خداوند، این بارقه الهی مثلاً در گیاه، جماد، انسان و اجرام سماوی در عناصر سودمند و سراسر آفرینش نیک موجود است. چون دور هر چیزی و هر جزیی از آفرینش اهورایی به پایان رسد، فَرَوَهَرش دوباره به مبدا خود نزد خداوند باز می‌گردد. اهورامزدا به تعبیری خود نورالانوار و فَرَوَهَر کل است. در هر جزیی از آفرینش خود، بارقه و ذره‌ای از این نیروی شگفت را جهت پشتیبانی و محافظت قرار می‌دهد. هنگامی که مرگ فرا رسد، در انسان اجزاء چهارگانه هر کدام سرنوشتی خاص می‌یابند و این تنها فَرَوَشی است که به مبدا خود باز می‌گردد.

به موجب اندیشه‌های آریایی و ایرانی، مرگ بر اثر عمل و پیروزی اهریمن پدیدار می‌شود. در آن هنگام که جهان فروغ و روشنایی در بالا و جهان تیرگی و ظلمت در پایین قرار داشت، چون سه هزار سال از آفرینش فروری گذشت، اهورمزدا به آن جوهر مقدسه و صور مثالی گفت آزادند که به شکلی جاودانه در جهان مینو باقی بمانند و یا جهت پیکار با بدی و مظاهر اهریمنی، صورت مادی گرفته و به زمین فرود آیند، آنگاه پس از انجام وظیفه به جایگاه اصلی باز گردند. فَرَوَشی‌ها پذیرفتند که جهت پیکار با بدی و پشتیبانی از نیکی و محافظت و نگاهبانی در آفرینش نیک، در قالب مادی به زمین نزول کنند و پس از انجام وظیفه به مبدا باز گردند.^(۲)

به موجب رساله مینوی خرد، ستارگان بی‌شمار که در پهنه آسمان پراکنده هستند، فروهرهای آفریده‌های خداوندی می‌باشند. هر ستاره‌ای نشان یک فروهر می‌باشد خواه فروهر اشیا و کسانی که به دنیای مادی آمده‌اند یا آنها که هنوز نیامده‌اند. به همین جهت است

که در سنن و عقاید عامیانه ایرانیان (از جمله استرآبادی‌ها) حتی تا عصر حاضر باقی مانده که هر ستاره‌ای روح یک انسان زنده است. بنابراین چون ستاره‌ای (شهاب) از آسمان سقوط می‌کند و محو می‌شود، می‌گویند هم اکنون کسی مرد. بدین گونه به سرچشمه و آبشخور این اندیشه پی می‌بریم که به چه دوران کهنی مربوط می‌شود. مردم استرآباد سقوط چنین ستاره را به فال بد گرفته و گاه به مرگ یکی از نزدیکان خویش منتسب می‌کردند. بر این مورد نیز تاکید می‌گردد که در تورات کتاب یهودیان و هم چنین در قرآن مجید در این زمینه، یعنی وظایف مشابه به وظایف فروهران در یشت‌ها، برای ملایک و فرشتگان آسمانی تورات کتاب یهودیان و هم چنین در قرآن مجید در این زمینه، یعنی وظایف مشابه به وظایف فروهران در یشت‌ها، برای ملایک و فرشتگان آسمانی آمده است. سوره ذاریات آیه ۳۱-۲۴ و سوره عنکبوت آیه ۳۱ که نقل از داستانی درباره ابراهیم و لوط پیامبر است، در سوره انفال آیه ۲۱ و سوره توبه آیه ۲۵ و ۲۶ و در سوره آل عمران آیه ۲۳ و ۱۲۶ ذکر شده که چگونه هزاران فرشته و ملائک مسلمانان را با پرچم‌های افراشته بر علیه دشمن یاری می‌کنند. به علاوه به موجب نگاشته‌های اوستا و اشارات در منابع پهلوی ساسانی، یکی از وظایف فرّوشی‌ها حفظ آدمی در دوران زندگی از بلاها و خطرات است. به موجب آیه ۱۱ از سوره رعد قرآن هم می‌خوانیم: «برای هر چیز پاسبان‌ها از پیش رو و پشت سر برگماشته که به امر خدا او را نگاهبانی کنند».^(۳) به اعتقاد ایرانیان دوران کهن و نیز زرتشتیان، پس از مرگ، روح و روان سه شب پیرامون تن می‌گردد. شب اول به سخنان، شب دوم به اندیشه‌ها و شب سوم به کردارهایش در طی زندگی قبل از مرگ مشغول می‌شود. در سیزدهم روز چهارم هر روانی می‌رود تا درباره اعمالش داوری شود. اگر درست کردار باشد، دوشیزه‌ای بسیار زیبا (وجدان) به استقبال او آمده و به سوی پل چنوت روان می‌کند که از آن عبور نموده و به بهشت برود، اما اگر بدکردار باشد به جهنم سقوط می‌کند. مثلاً اگر زنی که مرتکب زنا شده باشد، به نوشته‌اردویر افنامه، او را با پستان در دوزخ آویزان می‌کنند.^(۴) خوانده نماز «هوشبام» در سحرگاهان که متن آن برآمده از یسنا است، در حقیقت مرتبط با رفتن روان در سحرگاهان روز چهارم پس از مرگ به سوی جهان مینوی است.^(۵) به هر صورت جشن فروردگان، جشن نزول فروهرها و نیز منتسب به عید نوروز بود. همانگونه که ذکر شد این جشن مقارن با گاهنبار همسپتمدم هم بود و قبل از زرتشت نیز از جشن‌های سالیانه ایرانیان شرقی به شمار می‌رفت. در گاهنبار ششم یعنی

همسپتدم، همانگونه که در صفحات پیش اشاره شد، واقعه مهمی همچون آفرینش انسان اتفاق افتاده بود. و نیز ذکر کردیم که خداوند در آغاز، جهانی مینوی یا فروهری آفرید که قالب و شکل مثالی و مینوی، یعنی غیرمادی همه نباتات، جمادات و جانداران در آن جهان سه هزار سال با سکون به سر بردند. اما در زمین اهریمن مأوا داشت و زشتی و بدی می‌کرد. اهورامزدا به فروشیان فرمود هر گاه بخواهند، می‌توانند از قالب مینوی درآمد و در قالب مادی در روی زمین ظاهر شده و با بدی پیکار کنند. فروهرها پذیرفتند و در ششمین گاه آفرینش، یعنی گاهنبار همسپتدم به خواست خدا به زمین آمدند و قالب مادی یافتند. این نزول و تشکل، در پنج روز پایان سال انجام یافت. آنگاه بنابراین روایت در اسطوره آفرینش، بعدها مردم این ایام را به نام جشن فروهر، عید ساختند که فروهرهای درگذشتگان هر سال میان خان و مان خود نزول می‌کنند تا از خوشی و شادمانی، راستی و درستی، دینداری و پهلوانی، خیر و برک، ثروت و شوکت بازماندگان خود شادی کنند و آنان را تقدیس نمایند. بازماندگان خانه و کاشانه را پاکیزه و نظیف می‌کردند، نقل و نبات، شیرینی، سبزه، انواع خوراکی و نوشاک‌ها در اتاق و بر بام می‌نهادند. دشمنی و بدخواهی را به دوستی تبدیل می‌کردند. همگان از هم خشنودی می‌طلبیدند تا فروهرها و روانان شادمان شوند و برای آنها دعای خیر کنند و یاری‌شان دهند.^(۶) مورد جالب آنکه در گذشته مردم استراباد به ویژه زنان در سه مورد یعنی شب‌های جمعه، چهارشنبه‌های خاص و شب‌های نزدیک به عید نوروز مخصوصاً شب جمعه، چهارشنبه‌های خاص و شب‌های نزدیک به عید نوروز مخصوصاً شب جمعه آخر سال یا شب فردای عید (غروب همسپتدم)، اعتقاد داشتند که روح مردگان مخصوصاً تازه مرده‌ها به خانه خود باز می‌گردند. تمیز بودن خانه، آرامش و خوش خلقی در بین افراد خانواده موجب خشنودی آنها می‌شد. و ضرورت داشت چنین شبهائی «خیرات درکرد». عوام گاه صدای زیگ زیگ موریانه‌ها در چوب را نیز منتسب به ارواح گرسنه و بازگشته به خانه قلمداد می‌کردند. در چنین شب‌هایی به ویژه در چند شب مانده به عید، غذای پخته شده مخصوصاً برنج و خورشت گوشت‌دار را بر پشت‌بام‌های سفالین می‌نهادند تا ارواح مرده‌ها از آنها میل کنند. این اعتقاد در میان مردم فارس و خوارزم نیز رواج داشت.

چنین اعتقادی از گذشته دور در بین ایرانیان مرسوم بود.^(۷) چنانکه ابوریحان هم به روشنی به آن چنین اشاره کرده است: «... گبرکان (زرتشتیان) اندر این پنج روز خورش و

شراب بر بام‌ها نهند تا جان مردگان بیایند و از آن غذا گیرند...»^(۸)

توجه به اموات و ارواح آنان چنان با اهمیت بود که زرتشتیان در خانه خود دفتر آمرزش به نام «گَرَهَن» graham (نوعی نسب‌نامه) داشتند که نام مردگان خویش را در آن می‌نوشتند تا در جشن نوروز و آغاز فروردین، فَرَوَهَرهای آن‌ها را یاد آورده و از آنان طلب یاری و سعادت کنند. در مراسم مذهبی هم به فَرَوَهَر (فَرَوَشی)های آن‌ها درود می‌فرستادند و هنوز هم چنین می‌کنند.^(۹)

مسئله آنیمیزم یا توجه و پرستش نیاکان از گذشته بسیار دور در میان آیین‌های مختلف وجود داشت. این مورد در بین ادیان بزرگ جهان غیر از زرتشتی، در میان مسیحیان و مسلمانان هم وجود دارد. مسیحیان «عید مردگان» را در روز دوم از ماه نوامبر و پایان برداشت محصول، و «یکشنبه اموات» را در چهارمین یکشنبه از جمله پیش از عید پاک مراسم می‌گیرند. مسلمانان «لیلة الرغایب» یا شب رغایب، شب نخستین جمعه ماه رجب، و شیعیان ایران «شب جمعه» هر هفته و مردم استرآباد (گرگان) «شب آخرین جمعه سال کهنه» یا «آخرین روز سال کهنه» را که اصطلاحاً «روز علفه» (عرفه) می‌نامند. به یاد مردگان خویش افتاده و با دعا و نیایش برای ارواح مردگان «خیرات در کرده» و بر سر مزار آن‌ها نیز می‌روند. در گذشته کلوچه، نون قندی، خرما و انجیر خشک در گورستان و بر سر مزار اموات خود، بین حضار مخصوصاً فقرا بخش می‌کردند.

یکی دیگر از جمله مراسمات مهم ۱۰ روز (پنجه کوچک و بزرگ) جشن فروردگان، افروختن آتش بود. در شب اول پنجه، بر بام‌ها و معابر یا افروختن آتش این جشن را آغاز می‌کردند. آنها بر این باور بودند که فروهرها از مأوای آسمانی‌شان که در حال نزول بودند، شادمان می‌شدند که آتش مقدس که تجلی ذات اهورامزدا و نشان گرمی، شادمانی، مهربانی و نگاهبان پیوند اقوام ایرانی و پاکی و دینداری بود، میان خانه‌هاشان روشن و فروزان کنند. از سوی دیگر آتش از میان برنده پلیدی‌ها، زشتی‌ها، ناپاکی‌ها، بیماری‌ها و گرفتاری‌ها بود که همه ناشی از وجود اهریمن می‌شدند.

این آغاز جشن پنجه یا فروردگان با افروختن آتش، بعد از اسلام تبدیل به چهارشنبه‌سوری شد. چون اعراب چهارشنبه را نحس و نامبارک می‌دانستند، به جای شب آغاز پنجه جشن نزول فروهرها، شب چهارشنبه آخر سال را برگزیدند. شاید بتوان گفت این

سالی بود که ایرانیان بنا بر سنت دیرینه پس از ساسانیان، شب اول پنجه را با آتش افروزی جشن گرفتند که مصادف با شب چهارشنبه آخر سال بد و بدنی جهت آن را از آن پس با نام «چهارشنبه یا جشن «شب چهارشنبه» یا «چهارشنبه‌سوری» برقرار کردند.^(۱۱)

درباره جشن فروردگان در متون تاریخی اشارات فراوانی شده است که در زیر به چند مورد آن اشاره می‌گردد. ابوریحان بیرونی می‌نویسد: «... در ایام فروردگان، زرتشتیان در نوایس مردگان خوراک و شراب می‌نهادند. هم چنین در پشت بام‌خانه‌ها خوراکی و نوشاک می‌گذاشتند و معتقد بودند که ارواح درگذشتگان را خوش می‌آید. چوب‌های خوش بو و صمغ‌های خوش رایحه بر آتش می‌نهادند تا بوی خوش پراکنده شود. بر آن بودند که ارواح نیک درگذشتگان به خان و مان خود و میان خویشان و کسان فرود می‌آیند و در این روزها هر گاه خشنود شوند بدانان ابراز توجه می‌کنند... در این روز ایرانیان با یکدیگر اختلاف دارند. برخی گویند پنج روز آخر آبان ماه است و یا آذرماه. و چون اختلاف در آن زیاد شد، جهت احتیاط هر دو را عید گرفتند. زیرا یکی از ارکان دین ایشان باشد و پنج روز اول را فروردگان اول گفتند و پنج روز آخر را فروردگان دوم و این فروردگان از اول بهتر است.»^(۱۲)

گردیزی در ضمن ذکر روزهای ایرانیان و شرح رسوم مغان می‌نویسد: «... اما فروردگان روزگاری است مرمغان را، که طعام و شراب سازند و به جای نهند و گویند روح مردگان ما بیایند و آن را بخورند. و ایشان این ایام را منسوب کشته و پرورش روح دانند [متن مغشوش است] و این آخر آبان باشد.»^(۱۳)

تقی‌زاده هم شرحی بدین گونه دارد: «عید فروردگان که در آخر سال گرفته می‌شد، ظاهراً و در واقع روزهای عزا و ماتم بوده نه جشن، چنانکه «بیرونی» راجع به همین روزهای آخر سال در نزد سغدی‌ها گوید: که در آخر ماه دوازدهم (ماه خشوم) اهل سغد بر اموات قدیم خود گریه و نوحه‌سرایی نموده و چهره‌های خود را می‌برند و برای مردگان خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها می‌گذارند و ظاهراً به همین جهت عید نوروز که بعد از آن می‌آید روز شادی بزرگ بوده (البته علاوه بر آنکه سر سال بوده) و نیز آنچه «نرشخی» از نوحه مردم بخارا بر سیاوش پس از ذکر این که مغان قبر سیاوش را عزیز دارند و هر سالی هر مردی یکی خروس آنجا بدو بکشد پیش از برآمدن آفتاب در نوروز خبر می‌دهد که در همه ولایت‌ها معروف است و مطربان آن را گریستن مغان می‌خوانند، نیز شاید اثری از این ماتم آخر سال باشد.»^(۱۴)

در کتاب سد درنثر و سد در بندهشن، در بندهای ۳۷ و ۹۵ راجع به مراسم و فرائض فروردگان چنین آمده است: «این که چون فروردگان درآید، باید که هر کس در خور توانایی خویش، درون و یزشن و میزد و آفرینگان کنند. و این ده روز بر همه کس واجب است و چه شایسته‌تر که در خانه خویش بر پا کنند. چون روان‌ها به خانه خود وارد شوند و در انتظار باشند تا مراسم بایسته از سوی بازماندگان انجام شود. آن ده روز همه روان‌ها بدین گیتی باشند، به هر خانه که میزد (نذر و هدایا) بیشتر کنند، آن کدخدا و کدبانوی خانه و سایرین را بیشتر آفرین و دعا کنند و هر آینه آن سال کار آن خاندان بهتر باشد و سود و بهره‌شان کلان تر افتد. و هر کرفه که آن از بهر روان و درندگان کنند هم چنان باشد که به روان خویشتن کرده باشند. چون از این گیتی بگذرند آن روان‌ها پذیره او باز آیند و خرمی کنند و او را دلداری دهند و نیز پیش دادار اورمزد گواهی دهند که این آشو (پاک) ما را از یاد نبرد و تا در آن جهان بود ما از او خشنود بودیم. اکنون ما همداستانیم که او را از آن کرفه‌های ما هم بهره کنی و روان او را به جایگاه آشوان (پاکان) رسانی. این سخن بگویند و آن روان را امید می‌دهند تا حساب او بکنند. پس با او به چینود پل گذر کنند تا به جایگاه خویشتن برسد. پس ایشان باز گردند. پس جهد باید کردن تا فروردگان را نیکو دارند».^(۱۵)

لازم به ذکر است که «دَرُون» drUn در اوستا به کلوچه یا نان کوچکی اطلاق شده که بدون خمیر مایه و برای مراسم مذهبی پخته می‌شود. «یَزَشَن» yazešn که در اوستا «یسنه» yasna آمده به مفهوم مراسم ستایش، عبادت، سرود خوانی، اهدای نذورات و مراسم قربانی آمده است. «مِیَزَد» myazd نذورات خوراکی غیر مایع را می‌گفتند. آفرینگان āfrigān سرود و نمازهایی بودند که در مواقع گوناگون سال، ماه و به مناسبت‌هایی خوانده می‌شدند. «کرفه» kerfa به معنی ثواب «وَدَرْدِگان» (در پهلوی و تَرْتکان vatartkan) به معنی ارواح مردگان و «چینود پل» činvad چیزی شبیه پل صراط بود.

جشن فرودگ

این جشن که فردینگان هم نامیده می‌شد، در روز ۱۹ فروردین برگزار می‌گردید. زیرا نوزدهمین روز هر ماه در گاه‌شماری قدیم ایرانیان که در صفحات قبل به آن اشاره کردیم، فروردین نامیده می‌شد. هرگاه ماه و روز به یک نام و بر هم منطبق می‌گردیدند آن روز را در

هر ماه جشن می‌گرفتند، و این همان جشن‌های یاد شده دوازده گانه هر سال بود که در صفحات قبل به آن‌ها هم پرداخته‌ایم.

جشن فرودگ frūdōg هنوز هم در میان زرتشتیان ایران و پارسیان هند مرسوم است. در چنین روزی به گورستان رفته و بر سر گور در گذشتگان مراسمی دینی انجام می‌دهند که باید مراسمی تازه و جدید باشد. چون در روزگار گذشته مردگان را به خاک نمی‌سپردند، لاجرم گورستانی نیز وجود نداشت. به همین جهت است که در متن سد در نثر، در بند ۳۷ اشاره شده است که در خانه این مراسم انجام می‌گرفت. آن‌ها در ایام ده روزه فروردگان، خانه‌ها را می‌روفتند و همه جا را تمیز و آراسته کرده، گل، گیاه، نقل، نبات، آتش و چراغ روشن در سفره می‌نهادند که امروزه در آغاز تحویل سال به شکل سفره هفت سین باقی مانده است. در هر حال امروزه که گورستان در محلی به نام کاخ فیروزه در جنوب شرقی تهران واقع است، زرتشتیان این روز را تعطیل کرده و برای اجرای مراسم ویژه دینی جهت فرَوهرها به آنجا می‌روند. آن‌ها در طی مراسم از فرَوهرها یاد کرده و خشنودشان می‌کنند و گل، گیاه، میوه، شمع روشن و لُرك lork (آجیل هفت مغز) بر سنگ گور مردگان می‌نهند. نان ویژه‌ای به نام سیروگ یا سورگ در روغن کنجد می‌پزند که از لوازم اصلی بسیاری از مراسم، یادبودها و جشن‌های مذهبی است. در این روز نیز اقلامی دیگر از خوراک‌های پختنی مثل «میزد» به شکل نذور و هدایا صرف و یا پخش می‌شود. هم چنین علاوه بر مراسم آفرینگان خوانی همگانی، مردم از موبدان می‌خواهند که به یاد مرده‌هایشان و یا بر سر گور آنان، نمازها و سرودهایی را که ویژه این روز است بخوانند. این ادعیه اغلب عبارتند از: آفرینگان دَهمان، یک کردهٔ سروش، هم‌زور دَهمان. در مراسم همگانی ضمن خواندن این سرودها، در حضور موبدان، میوه‌های بریده و لُرك آماده می‌شود و بدین شکل نذور و هدایای خوردنی تقدیس می‌گردند و در میان حضار تقسیم می‌شوند. یکی دیگر از سرودهایی که در چنین روزی توسط موبدان تلاوت می‌شود، «فروردین‌یشت» است.^(۱۶)

به این جشن نیز ابوریحان بیرونی، جاحظ، گردیزی و کسروی (قرن ۴-۵ ه. ق) اشاره نموده‌اند.

اما مورد شاخص و با اهمیت آنکه چنین مراسمی در بین تعدادی از روستاهای بلوک سدن رستاق (غرب) ایالت استرآباد هم رواج داشت. مثلاً در منطقه کردکوی و روستای بالاجاده روز

سیزده بدر و گاه در روز ۱۴ فروردین، با برداشتن وسایل خوراکی به قبرستان «سبزه پوشان» روستا رفته و ضمن دعا و پخش حلوا جوزی (حلوا گردو که در صفحات بعد به شیوه پخت و تهیه آن اشاره شده)، خرما، کلوچه تندوری (تنوری)، برنج و گندم تبرک شده در بین فقرا و افراد حاضر در قبرستان پخش می‌کردند. به علاوه روز را هم تا غروب در آنجا سپری می‌نمودند. در دو روستای دنگالان و بالاجاده زنان در روز ۱۴ فروردین برنج پخته و در قبرستان بر روی قبر اموات خود می‌دهند تا رهگذاران با قاشق درون ظرف برنج از آن خورده و فاتحه برای مرده بخوانند.

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info

پیدایش نوروز

واژه جشن از «یسن» اوستایی به معنی «پرستش و ستایش» گرفته شده و در ایران به معنی عید است. از گذشته دور در مراسم جشن خوانی زرتشتیان، دعاها و سرودهایی از اوستا خوانده می‌شد که همراه با طلب آمرزش و شادروانی برای خود و درگذشتگان بود. در چنین مراسمی معمولاً اقسام خوراکی‌ها، شربت، لrk (آجیل)، شیرینی و ... بین حضار و باشندگان تقسیم می‌گردید. (۱۷)

عید نوروز از جمله جشن‌های بزرگ، پراهمیت و کهن این مرز و بوم بوده است که بن مایه اصلی آن از یک نگاه ریشه در اسطوره آفرینش داشت. چنانکه جشن‌های شش گانه زرتشتی هم نگاه بر آفرینش یکی از عناصر طبیعی داشتند. البته این مسئله در میان اقوام و ملل دیگر نیز ریشه داشت. مثلاً منظومه بابلی (حدود ۵۰۰۰ سال پیش) بر روی الواح گلی به نام انومالیش enomālīš به طور کامل به اسطوره آفرینش پرداخته است. جالب‌تر آنکه به تشریفات سال نو به نام «اکی‌تو» یا «زگموگ» بابل هم که دوازده روز به درازا می‌کشید، اشارات صریح دارد. این منظومه حماسی به همراه آیین‌های خاص در پرستشگاه مردوک خدای بزرگ خوانده می‌شد و بخش اعظم آن نبرد میان خدای بزرگ و قیامت (اهریمن - شیطان) بود. در این نبرد پیروزی قیامت سرانجامش به تاریکی‌ها، ترس و آشوب همراه بود. (۱۸)

از پیشینه و خاستگاه تاریخی نوروز و آیین‌های مربوط به آن در دوره‌های کهن، آگاهی مکتوب فراوان و دقیقی در دست نیست. بی‌تردید نوروز و جشن نوروزی یک آیین کهن سال همگانی و مربوط به پدیده نوگستگی سال و دگرگونی طبیعت از حالتی به حالتی دیگر در میان

اقوام مختلف جهان و بومیان ایران، پیش از آمدن آریایی‌ها به این سرزمین بوده است. زنده یاد مهرداد بهار نوروز را یک جشن همگانی در فرهنگ ایران و بین‌النهرین و آیین نوروزی را یک سنت کهن و محتملاً رایج در هزاره سوم پیش از میلاد در منطقه دانسته و می‌نویسد: این آیین همراه با کوچ بومیان نجد ایران به بین‌النهرین، به آن سرزمین رفته، یا همزمان در سراسر منطقه وجود داشته است.



سنگ‌نگاره تخت‌جمشید - آوردن هدایای نوروز از سوی مردم مصر که بخشی از امپراتوری هخامنشیان بودند.

آریاییان نیز، بنا بر دلایلی در «جشن نوروزی»، در هر یک از دو فصل تابستان هفت ماهه و زمستان پنج ماهه سال، جشنی برپا می‌کردند که هر دو آغاز سال نو به شمار می‌رفت. جشنی که به هنگام آغاز فصل گرما یعنی در زمانی که گله‌ها را از آغل‌ها به چمنزارهای سبز و خرم می‌بردند بود. و یا جشنی که در آغاز فصل سرما یعنی هنگامی که گله‌ها را به آغل‌ها می‌آوردند و توشه روزگار سرما را فراهم می‌کردند، برگزار می‌شد.

مری بویس، جشن بزرگ نوروز را متعلق به قوم ایرانی دوره «اوستای کهن» دانسته که زرتشت آن را با مفهوم گسترده‌تری به جامعه خود اختصاص داد و آن را به عنوان «پیش نمایش» سالانه حیات جاودانی و فرشکرد (رستاخیز) در نظر گرفت. نوروز در واقع نمایش آیین گون رستاخیزی به شمار می‌رفت که در آن اهریمن سرنگون شده و همه چیز در آن شکوهمند می‌گردید. (۱۹)

در مورد پیدایش عید یا جشن نوروز نظریات گوناگونی در متون تاریخی و غیر تاریخی ارائه شده که بیشترین آن‌ها نوروز را منسوب به جمشید و نیز عهد حکمرانی او نموده‌اند. در صفحات قبل گذری کوتاه بر دوران اسطوره‌ای تاریخ ایران، یعنی عهد پیشدادیان و کیانیان داشته‌ایم. در آنجا جمشید به حد کفایت معرفی شده است و دیگر ضرورتی بر تکرار مطالب

نخواهد بود. اما در زیر به ذکر نقل قول موجود در ارتباط با مربوط بودن جشن نوروز با جمشید می‌کنیم. ولی قبل از آن به این نکته اشاره می‌گردد که در این باب در کتاب‌هایی همچون تاریخ ثعالبی، آثارالباقیه، مروج الذهب، روضةالمنجمین، اخبار الطوال، آفرینش و تاریخ، تجارب الامم، العجم فی آثار ملوک العجم، تاریخ بناکتی، فارسنامه، تحریر روضه الصفا، تاریخ حبیب‌السير، تاریخ بلعمی و دیوان اشعار شعرا اشارات فراوانی شده و القابی همچون جشن جمشید، جشن عجم، جشن جم، نوروز جم، نوروز جمشید، مجلس جم و عید جم بدان داده‌اند. در بعضی از آثار فارسی پس از اسلام هم هر جا نوروز به جمشید نسبت داده نشده آن را با استفاده از کلمات ترکیبی همچون جشن کیان، عید کیان، نوروز کیقباد، جشن عجم و بزم کیان، به کیانیان نسبت داده‌اند.



جمشید در فرهنگ پهلوی «جم»، در اوستا «یمه» yama در سنسکریت «یامه» yāma نامیده شده و در اساطیر هندوایرانی چهره اسطوره‌ای محترمی داشته طوری که در اساطیر ودایی او را سرور جهان مردگان و فرمانروای بهشت شمرده‌اند و با آگنی agni خدای آتش مرتبط دانسته‌اند.^(۲۰)

ارتباط نوروز با جمشید هم از این نظر قابل توجه است که بنا بر اسطوره‌ها و باورهای کهن، روزگار او بهترین دوران سعادت، سرسبزی و خرمی بوده است. حتی در اوستا (وندیداد،

فرگرد دوم) آمده که به روزگار او نه مرگ بود، نه پیری و نه درد بلکه دوره زیبایی، خوشی و شادابی به شمار می‌رفت. همین باور خود کافی بود که ایرانیان باستان، بزرگ‌ترین جشن ملی خود را به این شخصیت اسطوره‌ای جذاب نسبت دهند. از این گذشته، تختگاه بزرگ هخامنشیان نیز به نام او مزین شد که خود در خور توجه است. از جمشید تاریخی که دارای تختگاه مشخصی باشد، مدرکی در دست نیست، اما می‌توان گفت که تخت‌جمشید محل برگزاری جشن‌های بزرگ نوروزی روزگار هخامنشیان بوده است.^(۲۱)

جمشید جهان را سه برابر گسترد، به فرمان دادار، «ورجم کرد» را ساخت و از همه گیاهان، جانوران و مردمان، جفتی به آن فراز برد. در ور (کاخ) جم، گیاهان و خوردنی‌ها فاسد شدنی نبودند و مردمان نیز بی‌نقص بودند. در آنجا نور از آسمان نمی‌تابید بلکه خود روشنی داشت. جم با معجزه خدایوار، به دوزخ آمد و سیزده سال در کالبد دیوان در آنجا ماند. از این رو در سرزمین خود بی‌مرگی پدید آورد.^(۲۲)

شأنیت و اعتبار جمشید در اوستا مخصوصاً در قسمت وندیداد به حدی است که در دو فرگرد در باره او شرح‌هایی آمده است، از جمله: «... اهورامزدا از جمشید خواست تا دین وی را در زمین چون پیامبری تبلیغ نماید. ولی او نپذیرفت ... پس وی را نماینده خویش بر جهان و هستی نمود و مقام شهرپاری داد و...».^(۲۳)

در متون تاریخی، بسیاری جشن یا عید نوروز را به جمشید نسبت داده‌اند که چند نمونه را در زیر می‌آوریم.

ابوریحان می‌نویسد: «... برخی از علمای ایران می‌گویند سبب اینکه این روز را نوروز می‌نامند این است که در ایام تهمورث ضابطه آشکار شدند و چون جمشید به پادشاهی رسید دین را تجدید کرد و این کار خیلی بزرگ به نظر آمد و آن روز را که روز تازه‌ای بود جمشید عید گرفت اگر چه پیش از این هم نوروز بزرگ و معظم بود...». باز عید بودن نوروز را چنین گفته‌اند که چون جمشید برای خود گردونه بساخت، در این روز بر آن سوار شد و جن و شیاطین او را در هوا حمل کردند و به یک روز از کوه دماوند به بابل آمد. مردم از دیدن این امر در شگفت شدند و این روز را عید گرفتند و برای یادبود آن روز در تاب می‌نشینند و تاب می‌خوردند.

[در این مورد توجه به تاب‌بازی و «توکش» استرآبادی‌ها در روز سیزده ضروری است.]
دسته دیگر از ایرانیان می‌گویند که جمشید زیاد در شهرها گردش می‌نمود و چون خواست به

آذربایجان داخل شود بر سریری از زر نشست و مردم به دوش خود آن تخت را می‌بردند و چون پرتو آفتاب بر آن تخت بتابید و مردم آن را دیدند این روز را عید گرفتند ... در این روز رسم است که مردمان برای یکدیگر هدیه می‌فرستند و سبب آن چنانکه آذرباد موبد بغداد حکایت کرد این است که نیشکر در کشور ایران روز نوروز یافت شد و پیش از این کسی آن را نمی‌شناخت و نمی‌دانست که چیست. خود جمشید روزی نی‌ای را دید که کمی از آب‌های درون آن به بیرون تراوش کرده بود و چون جمشید دید که آن شیرین است امر کرد که آب این نی را بیرون آورند و از آن شکر ساختند و آنگاه در روز پنجم شکر بدست آمد و از راه تبرک به آن، مردم برای یکدیگر شکر هدیه فرستادند و در مهرگان نیز این کار را به همین گونه کنند». (۲۴)

گردیزی می‌نویسد: «...این روز را نوروز گویند زیرا که سرسال باشد و شب با روز برابر شود و سایه‌ها از دیوارها بگذرد و آفتاب از روزن‌ها اوفتد. و رسم مغان اندر روزگار پادشاهی ایشان چنان بودی که خراج‌ها اندرین روز افتتاح کردند. عجمیان چنین گویند که اندرین روز جمشید بر گوساله نشست و سوی جنوب رفت به حرب دیوان و سیاهان، که معنی زنگیان باشد.... (روز ششم) این روز را نوروز بزرگ گویند و چنین گویند که جمشید از حرب سیاهان و دیوان اندرین روز باز آمد با ظفر، فیروزی و غنیمت فراوان آورد. پس آن روز که جواهر غنیمت آورده بود بر تخت خویش انبار کرد تا هر کس ببیند و آفتاب از روزن اندر افتاد و همه خانه از عکس آن روشن گشت. بدین سبب او را شید لقب کردند. و شید به پارسی روشنایی بود. و آفتاب را بدین سبب خورشید گویند که خور قرص آفتاب باشد و شید روشن. و اندرین روز جای‌ها را آب زنند که این روز نام فرشته‌ای است که بر آب موکل است به قول ایشان». (۲۵)

ابن بلخی پس از شرح ویژگی روزگار جمشید نوشته است: «۳۰۰ سال از ملک او جهان همچون عروسی آراسته و همه آفت‌های آسمانی و زمینی از جهان برخاسته و هیچ کس در آن سیصد سال از هیچ رنج و دردی و بیماری خبر نداشت و جهانیان همه ایمن و ساکن بودند و در خیر و نعمت نازان و چون سیصد سال برین سان بگذشت جمشید را بطر [خودبینی و غرور] نعمت گرفت و شیطان در وی راه یافت... و جمله مردمان و دیوان را گرد آورد و ایشان را گفت معلوم شماست کی مدت سیصد سال باشد تا رنج و درد آفت‌ها از شما برداشته‌ام و این به حول و قوت و کنش منست. چون این سخن بگفت ... هم در آن روز فر و بهای او برفت و

فرشتگان از وی جدا شدند». سپس در ادامه در مورد بر تخت نشستن او و آغاز بهار و نوروژ چنین ادامه می‌دهد: «... بفرمود همه بزرگان به استخر گرد آمدند و در ساعتی که شمس به درجه اعتدال ربیعی رسید، وقت سال گردش، در آن سرای بر تخت نشست و تاج بر سر نهاد... و آن روز جشن ساخت و نوروژ نام نهاد. و آن سال باز نوروژ آیین شد و آن روز هرگز از ماه فروردین بود و بسیار خیرات فرمود و یک هفته متواتر به نشاط و خرمی مشغول بودند».^(۲۶)

ثعالبی در تاریخ خود ضمن نامیدن جمشید به جم و شرح حال او، وی را از تبار هوشنگ (از حکمرانان اسطوره‌ای دوره پیشدادی) دانسته و می‌نویسد: «... جم فرمان داد ارابه‌ای از عاج و چوب ساج بسازند و گستردنی دیبا بر آن بيفکنند. پس بر آن سوار شد و به اهریمنان فرمان داد که آن را به دوش کشند و میان آسمان و زمین برند تا او را از دماوند در هوا یک روزه به بابل رسانند. این به روز اورمزد بود از فروردین ماه که نخستین روز بهار است و نخستین روز سال که زمانه جوان شود و زمین پس از آن که فرو مرده بود، جان گیرد. مردم گفتند این روزی نو و عیدی سعید و نیرومندی چشمگیر و پادشاهی شگرف است. این روز را عید بزرگ شمردند و نوروژش نام نهادند و خداوند را ستایش آوردند که نامش بلند باد که کشورشان را به چنان پایگاه بلند و پهناور و به نیرومندی رسانید... پس جم را سپاس گفتند که در سایه او و به فرخی او، گشاده روزی شدند و به نیکویی و آرامش و دارندگی رسیدند. و آن چه شایان جشن و شادی بود به جای آوردند و به خوردن و نوشیدن و نواختن پرداختند».^(۲۷)

به نوشته فردوسی، پس از کشته شدن پدر بزرگ جمشید یعنی کیومرث به دست دیوان، وی (جمشید) ۴۰ سال بر هفت کشور به فرمان یزدان با داد و عدل پادشاهی کرد. آبادانی‌ها نمود، آهن را گداخت، آب در جوی‌ها انداخت، آب را از دریا برای کشت و کشاورزی به هامون آورد و به مردمش کشاورزی و کاشتن آموخت.

غیر از انتساب عید نوروژ به جمشید، در کتب و رسالات متعدد، دلایل دیگری هم برای بوجود آمدن آن ذکر کرده‌اند که به چند مورد از آن‌ها نیز اشاره می‌شود.

در رساله «ماه فروردین روز خرداد» به متن پهلوی آمده است: «در نوروژ در پیکر مردم جان و جنبش بوجود آمد. ایران زمین در چنین روزی پیدایی یافت. کیومرث، دیو آرزور arzvara را کشت. نخستین جفت بشر، مهری و مهریانی (مشیه و مشیانه) چون دو ساقه ریواس از زمین رستند. هوشنگ پیشدادی در این روز به پیدایی آمد. تهمورث اهریمن را به

بند کشید و مدت سی سال در بند نگاه داشت. جمشید جهان را بی‌مرگ و مردمان را همیشه جوان کرد. جمشید پیمانه چیزها بیاورد. جمشید بفرمود استودان‌ها (گورها) برکنند و مردم آن روز را نوروز خواندند... فریدون جهان را میان سه پسرش سلم، تور و ایرج بخش کرد. سه دختر بوخت خسرو را برایشان به زنی ستاند. سلم و تور بر ایرج رشک بردند و او را بکشتند. منوچهر در این روز به خونخواهی ایرج بیرون آمد و سلم و تور را بکشت. سام نریمان (گرشاسب) شنادزک (اوستا: سناویدک) دیو را بکشت. سام نریمان اژدها را بکشت. کی خسرو در این روز افراسیاب را به کین پدر خود سیاوش بکشت. کی خسرو سیاوش جهان را بدرود کرد و هم به گرزمان (بهشت) شد. منوچهر و آرش شیوا تیر ایران را از افراسیاب باز پس گرفتند. کی خسرو شاهی به لهراسپ سپرد و خود جهان را وداع کرد.

زرتشت مورد وحی و همپرسگی اهورامزدا قرار گرفت. زرتشت آیین مزدیسنا را آشکار کرد. کی‌گشتاسپ آیین بهی از زرتشت پذیرفت.^(۲۸) سام نریمان اژدها (ضحاک) را بکشد تا چندی به عنوان شاه هفت کشور بر تخت نشیند. اما چون کیخسرو ظهور کند، فرمانروایی را بدو واگذار کند و به مدت ۵۷ سال کیخسرو شاه هفت کشور گردد و سوشیانس موبدان موبد او شود. پس از آن، تن کی‌گشتاسب شاه را دوباره زنده کنند. کیخسرو فرمانروایی را به کی‌گشتاسب واگذار کند و سوشیانس مقام موبدان موبدی را به پدرش زرتشت در ماه فروردین، روز خرداد، اورمزد خدای رستاخیز و تن پسین (تنی که مردمان روز رستاخیز با آن دوباره زنده می‌شدند) کند و جهان از مرگ، پیری، رنج و بدی‌رهایی یابد. اهرمن همراه با دیوان، دروجان، هونوگان، ستمگران، کوران و کران ناتوان گردد، دیو از خود همه دیوان و دروجان را ببلعد و سروش مقدس دیو از ناتوان کند. اورمزد خدای اهریمن را بزند او را گیج و ناتوان کند، به طوری که از آن پس گنامینو (اهریمن) دیگر بر زمین فرمانروایی نکند. اهریمن در سوراخی که از آن جا تازش آورده بود، ناپدید شود. سر او را ببرند و دوزخ را از هفت فلز پر کنند. زمین تا سپهر ستارگان بالا رود. گرودمان (بالا‌ترین طبقه آسمان) از جایی که هست تا سپهر ستارگان گسترش یابد و همه جا گرودمان شود، مردمان از مرگ و پیری رهایی یابند.

درونمایه‌های اساطیری فوق نشان دهنده اهمیتی است که ایرانیان برای نوروز بزرگ قایل گردیده‌اند. زرتشتیان حتی تولد زرتشت را در روز «ششم فروردین» ذکر کرده‌اند و آن را جشن هفدرو hafdoroو می‌نامند.

ابوریحان می‌نویسد: «علمای ایران می‌گویند که در این روز ساعتی است که فیروز فرشته صبح را برای انشاء خلق می‌راند و فرخنده‌ترین ساعات آن ساعات آفتاب است. و در صبح نوروز فجر و سپیده به منتهی نزدیکی خود به زمین می‌رسد و مردم به نظر کردن بر آن تبرک می‌جویند».^(۲۹) وی در کتاب دیگر خود نوشته است: «نوروز نخستین روز است از فروردین ماه، از این جهت روز نو نام کردند، زیرا که پیشانی سال نو است. و آنچه از پس اوست ازین پنج روز همه جشن‌هاست. و ششم فروردین ماه نوروز بزرگ دارند. زیرا که خسروان بدان پنج روز حق‌های حشم و گروهان [و بزرگان] بگزاردندی و حاجت‌ها روا کردند، آنگاه بدین روز ششم خلوت کردند خاصگان را. و اعتقاد پارسیان اندر نوروز نخستین آنست که اول روزی است از زمانه، و بدو فلک آغازید گشتن».^(۳۰)

لازم به ذکر است که در بعضی از روستاهای استرآباد مثل «افرا تخته» علی‌آباد کتول، هنوز به عید نوروز «عید کلون» یا «عید کلان» یعنی عید بزرگ می‌گویند. خیام در نوروزنامه خویش آورده که در آفرینش، حرکت خورشید در بامداد نخستین روز فروردین از اولین درجه برج حمل شروع شد و: «... چون ایزد تعالی بدان هنگام که فرمان فرستاد که ثبات بگیرد (یعنی خورشید به حرکت در بیاید) تا تابش و منفعت او به همه چیزها برسد، آفتاب از سر حمل برفت و آسمان او بگردانید و تاریکی و روشنایی جداگشت و شب و روز پدیدار شد و آن آغازی شد بر تاریخ این جهان. پس از هزار و چهارصد و شصت و یک سال به همین دقیقه و همان روز باز رسید... چون آن وقت را دریافتند. ملکان عجم، از بهر بزرگداشت آفتاب را و از بهر آن که هر کس این روز را نتوانستندی یافت، نشان کردند و این روز را جشن ساختند و عالمیان را خبر دادند تا همگان آن را بدانند و آن تاریخ را نگاه دارند...» در جای دیگر می‌نویسد: «... چون کیومرث، اول از ملوک عجم، به پادشاهی نشست خواست که ایام سال و ماه را نام نهد و تاریخ سازد تا مردمان آن را بدانند، بنگریست که آن روز بامداد، آفتاب به اول دقیقه حمل آمد، موبدان را گرد کرد و بفرمود که تاریخ از اینجا آغاز کنند و موبدان جمع آمدند و تاریخ نهادند... اما سبب نهادن نوروز آن بوده است که چون بدانستند که آفتاب را دو دور بود، یکی آنک هر سیصد و شصت و پنج روز و ربعی از شبانه روز، به اول دقیقه حمل باز آید. لیک در سال بعد همان روز که رفته بود، بدین دقیقه نتواند آمدن، چه هر سال از مدت، همی کم شود... و چون جمشید آن روز را دریافت نوروز نام نهاد و جشن و آیین

آورد، پادشاهان و دیگر مردمان بدو اقتدا کردند... از این تاریخ (یعنی از زمان نهادن تاریخ به دست کیومرث) هزار و چهارصد سال گذشته بود و آفتاب اول روز به فروردین و به برج نهم آمد (در پادشاهی هوشنگ و تهمورث) چون کیسه نمی‌کردند، آغاز سال و نوروز تقریباً در این مدت نه ماه عقب افتاده بود. چون از ملک جمشید، چهارصد و بیست و یک سال بگذشت ($1461 = 1040 + 421$) این دور (یعنی دور اول از زمان تاریخ گذاری کیومرث و دور دوم از آغاز آفرینش) تمام شده بود و آفتاب به فروردین خویش به اول حمل باز آمد... پس در این روز که یاد کردیم جشن ساخت و نوروزش نام نهاد و مردمان را فرمود که هر سال چون فروردین نو شود، آن روز جشن کنند و آن روز نو داند تا آن گاه که دور بزرگ باشد که نوروز حقیقت بود (یعنی نوروز حقیقی)».^(۳۱)

خلاصه این متن چنین است که ابوریحان بیرونی منشأ نوروز را همچون سایر ایرانیان این گونه می‌داند: که پس از آفرینش آسمان، زمین و همه موجودات در آن‌ها، چندین هزار سال به حال سکون و بی‌حرکتی گذشت و بعد همه چیز به فرمان اهورامزدا آغاز به حرکت کردند و... یکی دیگر از درونمایه‌های اساطیری نوروز، اسطوره ریبتوین *raپیθwin* ایزد گرمای نیمروز است که در نیمه روز نوروز بر روی زمین ظاهر می‌شود. او در سراسر زمستان سرد، در زیر زمین به سر می‌برد و آب‌های زیر زمینی و آب چشمه‌ها را گرم نگه می‌دارد. ماندن او در زیر زمین برای نگه داشتن گیاهان، درختان و همه رویدنی‌هاست تا در زمستان نمرده و در آغاز بهار زنده شوند و این نماد پیروزی نهایی اهورایی و شکست نیروهای اهریمنی است. بنابراین ریبتوین هم ایزد زمان مینویی و آرمانی قبل از یورش اهریمنی به جهان مادی است، و هم ایزد رستاخیز زمانی سعادت‌مند آینده. بازگشت او چون بازگشت سیاوش، بازگشتی رستاخیزی است. با این تفاوت که ریبتوین از دنیای زیر زمینی آب‌ها و چشمه‌ها بر می‌گردد و سیاوش از دنیای مردگان. اسطوره بازگشت سیاوش که آن را یکی از دلایل پیدایش نوروز هم دانسته‌اند، در آستانه سال نو از جهان مردگان برای پیوند او با ایزد بانوی باروری است که خود سمبول و نماد برکت بخشی و نعمت به شمار می‌رفت.

اسطوره دوازده ستون نگه دارنده جهان هم با نوروز پیوندی تنگاتنگ دارد. ایرانیان باستان اعتقاد داشتند که دوازده تن از نیروهای اهریمنی در طول دوازده ماه سال دایماً در حال جویدن، بریدن و انهدام دوازده ستون نگهدارنده کیهان هستند. در آستانه سال نو، درست در

روزهای پیش از نوروز، زمانی که همه ستون‌ها جویده شده و در حال سقوط هستند، دیوان و نیروهای اهریمنی که از شادمانی سر از پا نمی‌شناسند و گمان می‌برند که کیهان دیگر نابود خواهد شد، برای رقص، پایکوبی و شادی به زمین فرود می‌آیند. اما وقتی به آسمان بر می‌گردند، می‌بینند که همه ستون‌های دوازده‌گانه از نو بازسازی شده‌اند. پس دوباره برای سالی دیگر خوردن و جویدن ستون‌ها را آغاز می‌کنند. (۳۲)

مسئله دیگری که با آیین‌های نوروزی پیوند خورده، موضوع فَرَوَهَرها (فَرَوَشی‌ها) یا روح مردگان نیک بود. در این مورد در صفحات قبل به طور مفصل توضیحاتی داده شده است. اما یک مورد شاخصی که باید بدان اشاره گردد، موضوع «نوروز بزرگ» است. در متون تاریخی مثل تاریخ طبری، تاریخ بلعی، آثارالباقیه، التفهیم، تاریخ ثعالی، المحاسن والاضداد، ربیع المنجمین، مروج الذهب، نوروز نامه، زین الاخبار، عجایب المخلوقات، برهان قاطع و... از آن به عنوان «نوروز ملوک»، «نوروز خاصه» و «خرداد روز» هم نام برده‌اند که در روز ششم فروردین واقع می‌شد. در این روز جشن‌ها و آیین‌های مفصل و باشکوهی برگزار می‌شد، مخصوصا در دوران ساسانیان که از احترام و اهمیت خاصی برخوردار بود. هنوز در میان زرتشتیان این روز چنانکه در متون پهلوی آمده، بزرگترین عید و نیز جشن تولد زرتشت و سرور همه روزهای ماه‌ها و سال محسوب می‌شود. در متون پهلوی نیز که نام نوروز بزرگ آمده، گویا نام نهمه و دستگاهی در موسیقی نیز بوده که ویژه همین روز به شمار رفته است. منوچهری در این باب چنین سروده:

نوروز بزرگم بزن ای مطرب امروز زیرا که بود نوبت نوروز، به نوروز

در بندهشن نیز به خرداد روز از ماه فروردین و اهمیت ویژه آن اشاره شده که بخشی از آن چنین است: «خرداد سرور سال‌ها، ماه‌ها و روزهاست. و این از آن روی است که او سرور همه است. او را آب گیتی خویش (مایملک) دنیوی است. چنین گوید که هستی، زایش و پرورش همه استومندان (موجودات مادی) جهان از آب است و زمین را نیز آبادانی از اوست. و چون اندر سال نیک شاید زیستن، برای (به سبب) خرداد است. چنین گوید که همه نیکی چون از ابرگران به گیتی آید، آن به خرداد روز که نوروز است آید. پیدا است که اگر آن روز تن را جامه‌ای نیکودهند و بوی خوش بویند و مروا (تفال) نیک کنند و بر نشیمنی از جای ریمن و از مردم بد دور بوند و آب‌ها را بهر (بخش) کنند و ستایش‌گاه‌های روز را که ایرنام *ayaranām*

(نام مجموعه سی ایزد که هر یک ایزد روزی است، مربوط میشوند به هر یک از روزهای سی گانه ماه) و اسنیه نام asniyanām (مربوط به روز و نام مجموعه ایزدانی است که بر پنج روز فرمان می‌رانند) انجام دهند، آن سال، نیکویی بدیشان بیش رسد و بدی را از ایشان دور سازد. او که آب را رامش بخشد یا بیازارد، آنگاه خرداد از او آسوده یا آزرده بود. او را همکاری تیر و باد و فروردین است».

ابوریحان بیرونی نوشته است: «در روز ششم این نوروز بزرگ است که نزد ایرانیان عید بزرگی است و گویند که خداوند در این روز از آفرینش جهان آسوده شد، زیرا این روز آخر روزهای شش گانه است (شش گاهنبار). در این روز خداوند مشتری را بیافرید و فرخنده‌ترین ساعت‌های آن روز ساعات مشتری است. زرتشتیان گویند: که در این روز زرتشت توفیق یافت که با خداوند مناجات کند. و کی خسرو بر هوا در این روز عروج کرد. و در این روز برای ساکنان کره زمین سعادت را قسمت می‌کنند و از این جاست که ایرانیان این روز را روز «امید» نام نهادند و اصحاب نیرنگ‌ها (یاد دارندگان سنت‌ها و رسوم) هر کس در بامداد این روز پیش از آنکه سخن گوید، شکر بچشد و با روغن زیتون تن خود را چرب کند در همه سال از انواع بلاها سالم خواهد ماند. ایرانیان می‌گویند که در بامداد این روز بر کوه پوشنگ شخصی صامت و خاموش دیده می‌شود که یک ساقه مرو در دست دارد و به اندازه یک ساعت پیداست، سپس از چشم پنهان می‌شود و تا سال دیگر این وقت آشکار نمی‌گردد».^(۳۳)

پس مشخص می‌شود که جشن نوروز فقط یک روز نبوده است، پنج روز نخستین نوروز عامه بوده که شاهان بار عام می‌دادند و به دادخواهی می‌نشستند و هدایا از سوی مردم پیش کش می‌شد. آنگاه روز ششم ویژه شاهنشاه و بزرگان بود: «نوروز بزرگ آنچه معروف است آن دانند که خسروان چون نوروز بودی بر تخت نشستندی و پنج روز رسم بودی که حاجت مردم روا کردند و عطاهای فراوان دادندی. و چون این پنج روز بگذشتی، به لهو کردن و باده خوردن مشغول شدندی. پس این روز از این سبب بزرگ کردند. و گفته‌اند که آن روزی است که جمشید مردم را بشارت دادی به بی‌مرگی و تندرستی و آموزندگی. و گویند که هم اندرین روز بود که کیومرث دیو را بکشت...».

نوروز عام و نوروز خاص نیز بر آمده از همین آیین‌ها بود. بر این مورد نیز باید تاکید گردد که مسئله تقویم یا گاه‌شماری در ایران تابستان در بوجود آمدن این تفاوت‌ها بسیار مؤثر بوده

است. در صفحات قبل اشاره کرده‌ایم که در گاه‌شماری‌های کهن ایران، سال، دوازده ماه سی روزه و به عبارتی ۳۶۰ روز بود. یکبار اردشیر بابکان برای تطبیق طبیعت با گاه‌شماری، دست به اصلاح تقویم زد. به این گونه که با وارد کردن ۵ روز اضافی به سال، آن را ۳۶۵ روزه نمود. این امر باعث تردید در توده عام مردم هم شد و دو گروه نخواستگان و سنت‌گرایان (موافق و مخالف) را پدید آورد. در این میان مردم در روز آخر اسفند و پس از برگزاری آخرین گاهنبار منتظر بودند که مانند همیشه در روز بعد، نوروز را جشن بگیرند. اما بنابر فرمان عمومی باید صبر می‌کردند تا نخست آن پنج روز سپری شود. نخواستگان پس از گذشت آن پنج روز، نوروز را در اول فروردین (روز هرمزد) جشن می‌گرفتند، اما آن پنج روز اضافی را طبق عادت حساب می‌کردند و به این ترتیب نوروز آنان با ششم فروردین یعنی خرداد روز برابر می‌شد. این چنین جشن گرفتن نوروز در یک زمان، اما در دو تاریخ متفاوت موجب پیدایش دو نوروز یعنی نوروز بزرگ یا خاص در ششم فروردین ماه و نوروز خرده یا عام در اول فروردین شد. این دوگانگی و دو روز بودن یک جشن، به جشن‌هایی دیگر چون مهرگان و گاهنبارها هم سرایت کرد و این امر بر اثر احتساب همان پنج روز اضافی پدید آمد.

به نظر می‌رسد برای ایجاد سازشی میان دو گروه مخالف بود که به نوشته ابوریحان، هرمزد نوه اردشیر (۳-۲۷۲ م) دو نوروز را به هم پیوند داد و روزهای میان شان را نیز جشن گرفت. و از این جاست که طول برگزاری این جشن‌ها را پنج روز دانسته‌اند، حال آنکه آن‌ها و به ویژه نوروز (از ادامه شادی و آیین‌ها در روزهای پس از آن بگذریم) در اصل یک روز بوده است. (۳۴)

یادداشت‌ها

- ۱ - اوستا، رضی، صص ۳۹۸ و ۳۹۹.
- ۲ - بندهشن، فصل ۲، بند ۱۰ و ۱۱.
- ۳ - گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، صص ۱۹۹ و ۲۰۰.
- ۴ - شناخت اساطیر ایران، صص ۹۶ و ۹۷، نوروزگان، ص ۲۹۴.
- ۵ - اوستا، رضی، صص ۴۸۳ و ۴۸۴.
- ۶ - گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، ص ۲۰۳.
- ۷ - جهان فروری، ص ۲۲.
- ۸ - التفهیم، ص ۲۵۶.
- ۹ - گاه‌شماری و جشن‌های باستانی ایران، ص ۳۴۹.
- ۱۰ - نوروز، ص ۶۴.
- ۱۱ - گاه‌شماری و جشن‌های باستانی ایران، ص ۲۱۲.
- ۱۲ - آثارالباقیه، صص ۳۴۰ و ۳۴۱.
- ۱۳ - تاریخ گردیزی، ص ۵۲۱.
- ۱۴ - گاه‌شماری در ایران قدیم، تقی‌زاده، ص ۷۲.
- ۱۵ - گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، صص ۲۱۵-۲۱۳: تاریخ نوروز و گاه‌شماری ایران، صص ۱۱۱ و ۱۱۲.
- ۱۶ - از نوروز تا نوروز، ص ۴۳: تاریخ نوروز و گاه‌شماری ایران، صص ۱۱۴-۱۱۱.
- ۱۷ - گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، ص ۹۷.
- ۱۸ - همان، صص ۱۰۸-۱۰۵.
- ۱۹ - نوروز/دومین همایش...، ص ۵۱.
- ۲۰ - پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۵.
- ۲۱ - داستان جم، صص ۹۹ و ۱۰۱.
- ۲۲ - پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۱۶.
- ۲۳ - وندیداد، فرگرد ۲ و ۳، بند ۴ و ۵.
- ۲۴ - آثارالباقیه، ص ۳۲۷.
- ۲۵ - زین‌الخبار، ص ۲۴۱.
- ۲۶ - فارسنامه، صص ۲۶ و ۲۷.
- ۲۷ - تاریخ ثعالی، ص ۱۵.
- ۲۸ - گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، ص ۱۱۰.
- ۲۹ - آثارالباقیه، ص ۳۳۶.
- ۳۰ - التفهیم، ص ۲۵۳.
- ۳۱ - نوروزنامه، صص ۱۱ و ۱۲.
- ۳۲ - جهان فروری، صص ۴۹ و ۵۰.
- ۳۳ - آثارالباقیه، صص ۳۳۶.
- ۳۴ - گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، صص ۲۱۲ و ۲۱۳.



بارعام خاصه نوروزی در جشن نوروز سال ۱۱۶۹ هـ. ق به دستیاری کریم خان زند



دپلمات‌ها و فرستادگان خارجی در تالار بارعام کاخ نگارستان در بارعام نوروزی فتحعلی‌شاه قاجار در نوروز سال ۱۲۲۴ هـ. ق (نگاره بخشی از دیوارنگاره بزرگ عبدالله خان)



مراسم بارعام و سلام نوروزی در زمان ناصرالدین شاه؛ نفر ایستاد در جلو، مستوفی الممالک وقت است.

نوروز در گذر زمان

بر خلاف اعتقاد عده‌ای از مورخین که جشن نوروز را بر آمده از میان رودان (بین‌النهرین) دانسته‌اند، گروهی نیز معتقدند که نوروز یک پدیده گاه‌شماری و متعلق به بومیان فلات ایران بوده است. شاید مغان مادی نوروز را همچون یکی از عناصر گاه‌شماری بومی فلات ایران، در گاه‌شماری رسمی ایرانیان وارد کردند.^(۱)

به علاوه برخی از مورخین بر این باورند که با فتح بابل به وسیله کوروش در سال ۵۳۹ ق.م، مغان مادی (مسئول دین و دنیا) هم به میان رودان وارد شده و به تبلیغات آیینی خویش پرداختند. همین مغان بودند که جشن نوروز را به آن نواحی بردند و بعضی از رسوم بابلیان را نیز آموختند. به احتمال زیاد این مغان جشن نوروز، دانش اخترشناسی و نیز گاه‌شماری در ایران شرقی را به ایرانیان تازه‌وارد (آریایی‌ها) آموختند. اخترشناسی و ریاضیات را هم مغان مادی به میان رودان بردند و سپس اخترشناسی و ریاضیات تلفیقی با بابل کهن را به ایران به ارمغان آورده و پراکنده ساختند.

به هر صورت در بابل جشن سال نو در آغاز اعتدال بهاری یعنی ماه نیسان (آخر اسفند) همچون نوروز ایرانیان و نیز اعتدال پاییزی در ماه تشریت مثل جشن مهرگان، برگزار می‌گردید.^(۲)

در الواح بابلی این جشن بهاری اکتیو AKiTu نامیده شده که گاه به آن زگموگ هم می‌گفتند. آن‌ها در این جشن که ۱۱ تا ۱۲ روز به درازا می‌انجامید و به افتخار خدای بزرگ یعنی «مردوک» برگزار می‌شد، گوسفند قربانی می‌کردند و خونس را به دیوارهای معبد مالیده و سپس لاشه را به رودی می‌افکندند تا بلایا دفع و گناهان بندگان خدای بزرگ آن‌ها یعنی

«مردوک» پاک شود. در پنجمین روز این مراسم گوش شاه را گرفته جلوی خدای مردوک به زانو می‌انداختند تا اقرار کند که در سال گذشته ظلم نکرده و گناهی هم مرتکب نشده است.^(۳) در حوزه دریای مدیترانه، فنیقی‌ها هم «جشن آدونیس» که جوان مورد توجه آفرودیت بود، داشتند. آدونیس روح نباتی محسوب می‌شد که بازگشت او موجب بیداری و زایش طبیعت می‌گشت. جشن آدونیس همچون نوروز در اول بهار برگزار می‌گردید. مردم بذر سبزی می‌افشاندند و دوشیزگان هم از آن مراقبت می‌نمودند. سپس چندی بعد همچون بسیاری از مردم ایران از جمله استرآبادی‌ها (در روز سیزده عید) سبزه را به آب روان می‌سپردند.

کریستین سن مورخ دانمارکی معتقد است جشن سال نو ایرانیان باستان در اوایل دوران هخامنشی در آغاز پاییز (جشن مهرگان) برگزار می‌گردید، ولی در اواخر پادشاهی داریوش، ایرانیان تحت تأثیر آسیای مقدم و سرزمین‌های مدیترانه‌ای و نیز تقویم مصری (که سال به ۳۶۵ روز و ۱۲ ماه و ۵ روز اضافه تقسیم شده بود) اعتدال بهاری را به عنوان آغاز سال نو برگزیدند.^(۴) پروفیسور لتس به پیروی از ابوریحان بر این باور است که در آغاز دوران هخامنشی و پیش از استفاده از سال شماری یا گاه‌شماری مصریان، ایرانیان در اول تیر و آغاز تابستان نوروز را برگزار می‌کردند.

به هر صورت جشن نوروز در عصر هخامنشیان باشکوه فراوان گرفته می‌شد. به عقیده بسیاری از جمله نیلندر، آثار حجاری شده نشان می‌دهد که هر سال نمایندگان ملل و اقوام مادی، ایلامی، بابلی، خوزی، آشوری، هندی، تونسی، آفریقایی و... با پوشاک قومی و ملی خود در تخت جمشید گرد می‌آمدند. آن نوروز و نوشدگی سال را در کاخ آپادانا در برابر شاه جشن می‌گرفتند و هدیه خود را به پادشاه ایران اهدا می‌کردند. اما در اوستا و ادبیات اوستایی اشاره به این جشن بزرگ تا قبل از هخامنشیان نشده، ولی در عصر ساسانیان منابع پهلوی و سپس بعدها منابع اسلامی قرن ۳ تا ۵ ه. که از متون پهلوی بهره برده بودند، به طور صریح از برگزاری باشکوه جشن نوروز یاد کردند.^(۵) در زیر به نمونه‌های کوتاه چنین متن‌هایی اشاره می‌گردد.

جاخط در قرن ۳ ه. (۲۵۵ ه. ق) می‌نویسد که: «درجشن‌ها (مهرگان و نوروز) شاه ساسانی برد یمانی به تن کرده، تاج ویژه خورشید را بر سر می‌نهاد و در تالار بزرگ می‌نشست. نخستین کسی که بر وی وارد می‌شد، مبارک‌ترین، خوش قدم‌ترین و نیک

نام‌ترین افراد بود. این مرد موافق با رسمی معمول، از شب هنگام بر در بارگاه توقف می‌کرد. چون روشنی روز فرا می‌رسید، بدون تحصیل اجازه‌ای به بارگاه وارد شده و به حضور شاه بار می‌یافت. میان او و شاه گفت‌وگویی در می‌گرفت و شاه می‌گفت: تو کیستی، از کجا آمده‌ای و چه همراه داری؟ پیک خجسته می‌گفت: من پیروزی‌ام و از سوی دو فرخنده نیک‌بخت (دو امشاسپند هئوروتات - خرداد و ام‌رتات - مرداد) می‌آیم، و آهنگ بار یافتن به حضور شاه را دارم. نامم خجسته است و پیک نصرت و پیروزی می‌باشم. آنگاه به نزدیک شاه می‌رفت. مردی داخل می‌شد و خوانچه‌ای می‌گسترد که در آن نان‌های گرد و کوچکی قرار داشت و از آرد هفت نوع دانه چون گندم، جو، ارزن، ذرت، عدس، برنج، لوبیا و گاه دوازده نوع حبوب پخته می‌شد.^(۶) این نان‌ها در تشریفات دینی و مراسم مذهبی کاربرد داشته و درون drūn نامیده می‌شد. همچنین در خوانچه‌ای که از لحاظ شکل و نوع اقلام چون خوان نوروزی (سفره هفت‌سین) بود، انواع میوه‌های تروخشک، شاخه‌های سبز، گل، شکر، سکه نو و شاخه‌های گیاهی از بید، زیتون، به، انار، مورد و کاج یا نوعی سرو قرار می‌دادند که نظر کردن به آن‌ها شگون داشت و با نگرش به این شاخه تفال می‌زدند. هر شاخه یا نوعی از شاخه‌ها به نشان و علامت ایالتی از کشور محسوب می‌گشت. بر گرداگرد خوانچه، کلماتی حاکی از نعمت، برکت، افزایش و شادی نوشته شده بود. این‌ها سفره‌هایی را به یاد می‌آورد که تا همین اواخر در خانه ایرانیان هنگام صرف خوراک دیده می‌شد و در حواشی‌اش عبارات و اشعاری حاکی از خیر و برکت نقش بسته بود.

آن مرد در حالی که دست بر سفره داشت، ادعیه و نیایش‌های ویژه‌ای می‌خواند و برای شاه، کشور و مردم دعا می‌کرد. پس از این مراسم، سینی‌ای از سیم (نقره) برای شاه می‌آوردند که در آن شکر، جوز هندی، خرما، تازه، نارگیل و جام‌هایی از زر قرار داشت که محتوای شیر و نوشیدنی نیز بود. در شیر خرما، تازه می‌ریختند شاه ابتدا به نزدیک‌ترین کسی که دوست می‌داشت تعارف می‌کرد و بعد خود می‌خورد. پس از این مراسم که جنبه دینی هم داشت، هدایا و بزرگانی که هدیه آورده بودند بار می‌یافتند. حکام ولایات، فرمانداران یا نمایندگان آنان نیز با هدایا و مالیات‌ها یا باج و خراج به حضور می‌رسیدند. این هدایا در دو دفتر جداگانه توسط ضابطان ویژه ثبت می‌شد. در دفتر مالیاتی، آنچه از مالیات و یا خراج ممالک تابعه رسیده بود، نوشته شده و در دفتر دیگر هدایا و نام هدیه‌کنندگان درج می‌گشت تا در اوقاتی که برای هدیه

کننده، عسرت و احتیاج پیش می‌آمد، به خزانه‌دار مراجعه و چند برابر هدیه‌اش را دریافت کند. زنان شاه و فرزندان‌ش نیز هدایای ویژه و گران‌بهای اهدا می‌کردند. مردم عادی در حد توانایی، آنچه را که دوست داشتند و یا صنعت و پرورده ویژه خودشان بود می‌فرستادند. خنیاگران و شاعران می‌نواختند، می‌سرودند و بهترین سروده‌های ستایش‌گرانه در حضور شاه ارایه می‌شد.^(۷)

همانگونه که از این متن بر می‌آید، بسیاری از این آداب و رسوم با کمی تغییر هنوز در بین ایرانیان رواج دارد. پختن نان‌ها و شیرینی‌های عیدی از گندم و برنج در بین زنان استرآبادی و روستاهای اطراف آن، چه برای سفره هفت سین و چه زمان پذیرایی از میهمانان به هنگام «عید گردشی»، یادمان‌های همان دوران هستند.

مطابق نوشته کسروی در قرن ۴ ه. ق پیک نوروزی که به حضور شاه می‌رسید، میزی ساخته از سیم، برابر شاه می‌نهاد. در کنار میز گرده‌ای از نان قرار داشت که از آرد حبوباتی چون، گندم، جو، ارزن، نخود، عدس، برنج، کنجد و لوبیای پخته شده بود. نیز هفت دانه از هر یک از این حبوب را کنار میز می‌نهادند. در وسط میز هفت شاخه از درخت‌هایی را می‌نهادند که جنبه تقدس داشتند و از روی شکل قرار گرفتن آن‌ها، تفال می‌زدند و برای سال نو پیش گویی می‌کردند. این شاخه‌ها از درختان بید، زیتون، به، انار و جز آن بودند که به تفاوت از یک، دو و یا سه بند بریده می‌شدند. هفت شاخه را به نام و نشان هفت اقلیم، یا هفت کشور روی میز نهادند (که در روایات مقدس و در اوستا به آن‌ها اشاره شده است) و در جاهای مختلف نوشته بودند: ابزود، ابزاید، ابزون، پروار، فراخی که به ترتیب به معنای، افزوده خواهد شد، افزونی، ثروت، خوشبختی و فراوانی بود. هفت جام سفید، هفت درهم سفید ضرب همان سال، یک دینار نو و یک بسته اسپند هم می‌گذاشتند.

دمشقی نیز می‌نویسد: «... به دنبال پیک خجسته، مردی می‌آمد که حامل یک بشقاب بود. در بشقاب گرده‌های نان وجود نداشت بلکه آن را بعد می‌آوردند. در بشقاب یا سینی هفت خوشه و هفت دانه از حبوب بود، به اضافه یک تکه قند و یک دینار و یک درهم ...».^(۸)

ابوریحان بیرونی نوشته است: «... آیین ساسانیان در این ایام چنین بود که پادشاه به روز نوروز اعلام می‌نمود که برای مردم جلوس کرده که به ایشان نیکی کند و روز دوم را برای دهقانان که قدری مقامشان بالاتر از توده بود جلوس می‌کرد و خانواده‌ها نیز در این قسمت

داخل بودند. روز سوم را برای سپاهیان و بزرگان موبدان، و روز چهارم را برای اهل بیت و نزدیکان و خاصان خود، در روز پنجم برای خانواده و خدم خود و به هر کدام آنچه را مستحق رتبه و اکرام بودند ایصال می‌کرد و آنچه مستوجب و سزاوار میرت و انعام بودند میرساند. چون روز ششم می‌شد از قضای حقوق مردمان فارغ و آسوده شده بود و برای خود نوروز می‌گرفت و جز اهل انس و اشخاصی که سزاوار خلوت بودند کسی دیگر را نمی‌پذیرفت. در این روز آنچه است تفریق نمود و می‌بخشید و هر چه که قابل خزانه و تودیع بود نگه می‌داشت».^(۹)

خیام نوشته است: «آیین پادشاهان ایران از گاه کی خسرو تا به روزگار یزدگرد شهریار که آخرین شاه ساسانی بود، چنان بوده است که در نوروز نخست موبد موبدان به نزد شاه می‌آمد با جامی زرین و لبریز از می و انگشتی و درم و دینار خسروانی و یک دسته سبزه تازه رسته و شمشیری و تیری و کمانی و دوات و قلم و یک اسب و یک باز سفید و یک غلام خوب‌روی. آنگاه شاه را ستایش می‌کرد و هنگامی که این مراسم پایان می‌یافت، بزرگان دولت می‌آمدند و شادباش می‌گفتند».

در فرهنگ جهانگیری هم آمده است: «... جشنی از این بزرگ‌تر بعد از نوروز نباشد. هم چنان که نوروز عامه و نوروز خاصه بود، مهرگان نیز عامه و خاصه بود... و پادشاهان در این روزها تاج زرینی که تصویر نیز اعظم بر آن بودی به سر خود و اولاد خود نهادندی و روغن بان را به جهت تبرک بر بدن مالیدندی و کسانی که در این روز نخست نزد پادشاهان جم آمدندی، موبدان بودند و هفت خوان را که شکر، ترنج، سیب، به، انار، عناب، انگور سپید و کُنار در آن بودی با خود آوردندی، چه عقیده پارسیان آن است که در این روز هر کس از میوه‌های مذکور بخورد و روغن بان بر بدن بمالد و گلاب بر...».

بعد از عهد ساسانیان و با ورود اعراب مسلمان به ایران، در عهد حجاج بن یوسف مخالفت با نوروز شدت گرفت طوری که در برابر گرفتن خراج و مالیات، اجازه برگزاری جشن می‌داد. اما چندی بعد عمر بن عبدالعزیز راه مماشات و انعطاف در پیش گرفت. در دوران هارون و مأمون این انعطاف بیشتر شد و کار به جایی رسید که خلیفه عباسی همچون شاهان ساسانی در تالار خویش بارعام داده و جشن نوروز باشکوه تمام برگزار می‌گردید. خلفا لباس‌های فاخر می‌پوشیدند و بزرگان، دیوانیان و رؤسای اصناف انواع عطر، فلزات قیمتی و سایر هدایا را پیشکش نمودند و شعرا نیز به مدحشان می‌پرداختند. در این امر نهضت فکری - ادبی شعوبیه

ایرانیان نقش بسیار مؤثری داشت. این نهضت که توسط نخبگان ایران علیه فخر فروشی اعراب اشرافی، رهبری و تفکرات آن پراکنده می‌شد، در میان هزاران حدیث و روایت زیرکانه به جعل تعدادی از آن‌ها پرداخت تا توانست شأن نوروز را احیاء و در میان دربار خلفا هم نفوذ دهد. طوریکه به نوشته بلاذری، متوکل: «امر نمود به سراسر بلادنامه نوشتند تا نوروز را یک ماه به عقب برند» تا با نوروز زمان اردشیر ساسانی هماهنگ شود. اما جناح عرب دربار و نیز اشرافیت عرب (پان عربیسم) جامعه هم بیکار نبود و دست به مقاومت می‌زد. مثلاً در زمانی که یحیی برمکی در عهد هارون خواست جشن نوروز را به خاطر انطباق با گاه‌شماری (ایرانی) دو ماه به تأخیر بیندازد، جناح عرب زمزمه مجوس (زرتشتی) بودن او را نمودند. بدین جهت یحیی قبل از اینکه قربانی توطئه آن‌ها شود، از خواسته خود صرف‌نظر کرد.^(۱۰)

هر چند تا قرن ۴ و ۳ هنوز حساسیت‌ها از سوی محافل و جناح‌های مختلف عرب ادامه داشت، طوریکه به محتسبان دستور داده بودند از بسیاری از آگهی‌های شادمانی و تبریکات نوروزی در معابر جلوگیری کنند.^(۱۱)

یا مثلاً امام محمد غزالی این متفکر، عصر سلجوقیان (قرن ۵ هـ.) صراحتاً امر می‌کرد که: «...چنگ و چغانه و صورت حیوانات فروشند برای کودکان در عید و شمشیر و سپر چوبین فروشند برای نوروز و بوق سفالین برای سده... از این چیزها بعضی حرام است و بعضی مکروه اما صورت حیوان حرام است. اما آنچه برای نوروز و سده فروشند چون سپر و شمشیر چوبین و بوق سفالین این در نفس خود حرام نیست. ولیکن اظهار شعار گبران (زرتشتیان) حرام و مخالف شرع است و هر چه برای آن کنند، نشاید... نوروز و سده باید مندرس شود و کسی از آن نام نبرد...».^(۱۲)

با این وجود تا حدودی نهضت شعوبیه تأثیر خود را بر جای نهاده بود. به علاوه نوروز بخشی از فرهنگ دیرینه مردم به شمار می‌رفت و چون با مسئله آفرینش انسان، طبیعت، نوزایی و مخصوصاً با شادمانی همراه بود، بعید به نظر می‌رسید مردم در برابر مخالفت‌های عده‌ای اندک با آن، کمر خم کنند.

به علاوه این دو عامل بتدریج سبب شدند نوعی تعامل بین برگزاری آیین نوروزی و خواست این عده بوجود بیاید و به دلایل گوناگون عید نوروز را پذیرفته شده از طرف ائمه هم بدانند. مجلسی در این باب اخبار و احادیثی در «اسماء العالم» خود آورده است. مثلاً او

می‌نویسد: «در آغاز فروردین آدم آفریده شد و آن روز فرخنده ایست برای خواستن نیازها، برآورده شدن آرزوها، دیدن پادشاهان، فراگرفتن دانش، کابین بستن و زناشویی، مسافرت کردن و دادوستد. در این فرخنده روز بیماران روی به بهبودی می‌گذارند و بارداران بزودی می‌زایند و روزی‌ها فراوان می‌شود. و ضمن بیانات امام از سلمان فارسی نقل شده که گفته است نخستین روز فروردین هورمزد نام دارد که از نام‌های خداوند است و روز بسیار فرخنده ایست». و در ادامه باز می‌نویسد که امام هادی فرموده: «... در نوروز خوب شست‌وشو کنید و خود را پاک نگه دارید و بهترین جامه‌ها را بپوشید و بوهای خوش به کار برید و سپاس خداوند را به جای آرید. زیرا در آن روز پیامبر اسلام در دشت غدیرخم برای ولایت علی (ع) بر مردم نهروان پیروز گشت. در این روز امام دوازدهم از همه دیده‌ها پنهان می‌شود و خداوند او را یاری می‌کند».

یا در حدیثی دیگر از قول موسی بن جعفر آمده که «... این روز (نوروز) بسیار قدیمی است، روز نوروز خداوند از بندگان پیمان گرفت که او را پرستش کنند و برای او انباز گویا نشوند و به آیین فرستادگانش در آیند و دستورشان را بپذیرند و آن را انجام دهند. آن روز نخستین روزی است که خورشید بتابید، بادهای بار دهنده وزیدن گرفت، گل‌ها بر روی زمین رویده است و آن روزی است که سروش پیام‌آور جبرئیل بر پیامبر اسلام فرود آمد و در آن روز ابراهیم بت‌ها را شکست...».

مردم اردبیل و روستاهای پیرامون آن هنوز معتقدند که چون مختار به انتقام شهادت امام حسین (ع) قیام کرد، دستور داد تا بر پشت بام‌ها آتش بیافروزند و شیعیان را بر آغاز انقلاب آگاهی رسانند. گروهی نیز بر این باورند که وقتی غلبه مختار بر قاتلان امام حسین پایان یافت، مختار گفت که به نشانه پیروزی در پشت بام‌ها آتش بیافروزند و سرور و شادمانی کنند.^(۱۳)

در دوران آل بویه هم به آداب و رسوم ایرانی از جمله جشن نوروز و مهرگان توجه چشمگیری می‌شد.^(۱۴) دو قرن بعد در عصر سلجوقیان و حکمرانی ملکشاه، اصلاح تقویم و گاه‌شمار ایران در دستور کار قرار گرفت که یکی از اهداف اولیه آن تثبیت جشن نوروز در اول بهار (فروردین) بود. عمر خیام به همراه ابوالعباس لوکری، میمون بن نجیب واسطی و ابوالمظفر اسفزاری گروهی مأمور این اصلاحات شدند.

پس از سلجوقیان، ایلخانیان مغول تلاش‌هایی برای مقابله با نوروز کردند، ولی مقاومت مردم آن‌ها را ناکام گذاشت، طوریکه به تدریج خود برگزارکننده جشن‌های نوروزی شدند.^(۱۵) در عهد صفویه جشن نوروز با شکوه تمام برگزار می‌گردید. در این باب سفرنامه نویسان اروپایی شرح‌های جالبی به یادگار باقی نهاده‌اند. شاردان فرانسوی می‌نویسد: «آیین نوروز در ایران، در جاهایی که پادگان، قشون، توپ و تفنگ باشد با شلیک توپ و تفنگ اعلام می‌شود. منجمان لباس‌های فاخر پوشیده و یکی دو ساعت پیش از تحویل به کاخ سلطنتی و یا عمارات حکومتی می‌روند و در پشت بام‌ها و یا روی ایوان و مهتابی، با اسطرلاب‌های خود مشغول تعیین لحظه حلول سال نو می‌گردند. به محض آنکه برای اعلام و آغاز سال نو علامت دادند، توپ‌ها شلیک می‌شوند و عمله‌های نقاره‌خانه‌ها به کار شروع کرده و صدای آلات موسیقی چون طبل، شیپور، نای و نقاره طنین افکن می‌شوند. بدین طریق است که آغاز سال نو با جشن، شادی، طرب، همه سنن و تشریفات آغاز می‌شود. (همان شیوه شلیک توپ و تفنگ در زمان تحویل سال در استرآباد).

در اصفهان که پایتخت است در همه روزهای عید، در برابر کاخ شاه مراسمی متنوع با رقص، موسیقی، نمایش، آتش بازی، نمایش‌های ویژه خنده‌آور، سیاه بازی و... برگزار می‌شود. ایرانیان برای نوروز، نام‌های ویژه‌ای دارند، از جمله آن را عید لباس نو می‌خوانند، چون هر کسی در هر شرایط و موقعیتی که باشد، لباس نویی تهیه کند. درباریان و همه اعیان و رجال، با فاخرترین لباس‌ها و خدم و حشم و همراهان در کاخ شاهی رفت‌وآمد دارند و در تماما این هشت روز، بازار تفریح، شادمانی، دید و بازدید، گردش و تفرج به نهایت رواج دارد. هر کس برای ایام نوروز، هدایا و پیش‌کش‌هایی تهیه می‌کند. روز عید مردم برای هم تخم مرغ‌های منقش و طلایی ارسال می‌کنند که گاه ارزش هر یک از آن‌ها به چند سکه طلا بالغ می‌شود. شاه ۵۰۰ تخم‌مرغ نوع مزبور در بشقاب‌های نفیس، در سرای خود میان زنان سوگلی حرم پیش‌کش می‌کند. بزرگان کشور، پس از تحویل سال، برای شادباش گویی نوروز به حضور شاه می‌روند. اعیان و اشراف تاج مرصع بر سر، با شکوه هر چه تمام‌تر به کاخ سلطنتی بار یافته و هر یک هدیه‌ای از گوهرهای گرانبها و نوادر دیگر، اسب اصیل و... بر حسب موقعیت و جاه و مقام خود تقدیم می‌کنند. بزرگان اغلب طلا می‌دهند... رجال و بزرگانی که در ایالات و نیز ولایات مأموریت دارند نیز تحف و هدایای خود را با فرستادگانی، ضمن تشریفات، به موقع

ارسال می‌کنند و هیچ کس از انجام چنین رسمی معاف نیست. بدین ترتیب شاه در عید نوروز ثروت فراوانی عایدش می‌شود.

شاه در تمام ایام نوروز، از ساعت ده بامداد تا ساعت یک بعدازظهر از رجال و اعیان کشور، باشکوه فراوان پذیرایی می‌کند... دینداران در صورت امکان، تمام نخستین ساعات روز نخست را در خانه با عبادت و خواندن نماز و ادعیه می‌گذرانند. به ویژه غسل و شست‌وشوی ویژه روز عید را در طلوعه بامداد انجام می‌دهند. نکته‌ای که بیش از هر چیز بر رونق و شکوه این عید می‌افزاید آن است که این روز را مصادف با انتصاب حضرت علی به ولایت می‌دانند. شیعیان برآنند که پیغمبر در روز تحویل آفتاب به برج حمل، جانشینی حضرت علی را در حضور همگان اعلام کرده است...» (۱۶)

کمپفر نیز که در دوران شاه سلیمان صفوی به ایران آمده بود می‌نویسد: «... این جشن از بزرگترین جشن‌ها نزد ایرانیان و از موارث کهن آن‌هاست. همه کس در این روز جامه نو می‌پوشند. دوستان و آشنایان به دیدن یکدیگر می‌روند. میهمانی‌ها بر پا می‌شود. نوشخواری می‌کنند و به تفریح می‌روند. تازه پس از دو هفته و در بعضی موارد سه هفته جشن‌ها و میهمانی‌ها به پایان می‌رسد. مقدمه نوروز چنین است که در میدان‌های عمومی با نیقاره، شیپور و سنج از نیمه شب تا ظهر نوازندگی می‌کنند. پس از آن مردم بلافاصله محل کار خود را ترک می‌گویند و همه با هیاهو و خوشحالی به میدان‌ها و بناهای عمومی روی می‌آورند.



مراسم سلام نوروزی در عصر فتح‌علی‌شاه قاجار به سال ۱۲۳۰ ه. ق (برگرفته از دیوارنگاره کار عبدالله خان)

همه به هم تبریک می‌گویند و همه جا پر از شادی است. بازی می‌کنند، سربه سر هم می‌گذارند، صحبت‌کنند، قلیان و چپق می‌کشند و دست به دست می‌گردانند و هر کس پکی می‌زند. شعرا و هنرپیشگان عرض هنر می‌کنند...» (۱۷)

در عهد قاجار هم نوروژ به طور مفصل برگزار می‌شد و شاهان این سلسله بارعام داشتند. اوژن فلاندن (عصر محمدشاه)، خانم کارلا سرنا (عهد ناصرالدین شاه)، گاسپار دروویل (عهد فتحعلی شاه) و مخصوصاً پولاک سیاح آلمانی در سفرنامه‌های خود توضیحات و شرح مفصلی ارائه داده‌اند. (۱۸)

اوژن فلاندن می‌نویسد: «... در ایوان بزرگ تخت زرینی برای شاه آماده است. همه رجال، بزرگان، روحانیون، دانشمندان، سران سپاهی و آن دسته از حکام و امیرانی که در پایتخت هستند همگی با رؤسای اصناف و بازرگانان بزرگ در انتظار ورود شاه هستند. سفیران و فرستادگان کشورهای خارجی نیز حضور دارند. شاعران برای خواندن مدایح نیز حاضر می‌باشند و به ترتیب مقام، صف به صف ایستاده‌اند. با ورود شاه در لباس رسمی که آراسته به جواهر بسیار است، خوش آمدگویی و سلام شروع می‌شود. پس از جلوس شاه، شاعران شروع به خواندن قصیده‌هایی اغراق‌آمیز در مدح شاه می‌کنند. با به پایان رسیدن مدیحه خوانی، شعارهایی با فریاد برای تجلیل از شاه بلند می‌شود و نیز هنگامی که از این شور و فریادها ارضاء می‌شود، به پا خاسته و با مشت مشت ریختن سکه‌های صاحب قرانی به میان مردم، رسم عیدی دادن را به جا می‌آورد. در این میانه مردم برای بدست آوردن چند سکه، چنان به سرو روی هم می‌ریختند که عده‌ای مضروب و مجروح شده و یا می‌مردند.» (۱۹)

خانم کارلا سرنا ایتالیایی در سفرنامه‌اش آورده است: «... مقامات درباری روز پیش از سال نو برای تبریک گویی به حضور شاه می‌آیند... بنا به خواست منجمان و فرمان اخترشناسان مراسم سلام را به روز دوم عید انداخته بودند... انبوه جمعیت با بهترین لباس‌های نو آمده بودند. نمایندگان هیئت‌های سیاسی خارجی در لباس تمام رسمی و با شکوه تمام برای شرکت در سلام در حرکت بودند. معمولاً شاه پیش از آنکه در تخت گاه به سلام عام بنشیند، وزیران را در تالار شمس‌العماره به حضور می‌پذیرد. سفیران و دیگر نمایندگان دول خارجی به نام دولت‌های متبوع خود و وسیله مترجمان، عید نوروژ را به حضور شاه تبریک می‌گویند، وی نیز از همان طریق بدان‌ها پاسخ می‌دهد.

سربازان شاه در حالی که دسته موزیک در جلو آن‌ها حرکت می‌کردند و آهنگ شاد می‌نواختند رژه می‌رفتند. در میدان توپخانه، توپچی‌ها با فاصله کنار هرم‌هایی که از گلوله‌های توپ به روی زمین روی هم چیده می‌شد، ایستاده بودند. از همه محله‌های مسلمان نشین شهر، مقامات دولتی و افسران ارشد، رؤسای ادارات، مورخان، شاعران دربار و گروهی از شخصیت‌های دیگر سر می‌رسیدند تا مراتب تهنیت را به پشگاه فرمانروای مطلق خویش عرضه داشته با وی تجدید میثاق کنند.

فراش‌ها با سینی‌هایی پر از شیرینی که بر سر داشتند و روی آن‌ها با روپوش‌های زردوزی و شرابه‌دار پوشیده شده بود از هر طرف در حرکت بودند. گروهی زن پوشیده در چادرهای نو و مزین به الیاف زرین بی‌سرو صدا عبور می‌کردند. کفش‌های بی‌پاشنه قرمز و زرد یا سبزشان از دور می‌درخشید و می‌نمود که برای اولین بار آن‌ها را به پا کرده‌اند. موهای قرمز و دست و ناخن‌های حناگرفته اطفال حاکی از آن بود که آنان نیز با دقت برای شرکت در جشن، آرایش و آماده شده‌اند. از راهی تو در تو و درها و خیابان‌های بسیار مرا به قسمتی از محل اقامت شاه که آن را دیوان خانه نامند و کاخ پذیرایی معنی می‌دهد هدایت کردند. این تالار پذیرایی در انتهای حیاطی وسیع و سنگفرش و مشجر و مزین به حوضی فواره‌دار واقع شده است. هنگام ورود به حیاط دو صف از حضار را مشاهده کردم که به سبب جشن آغاز سال، سرتا پا لباس نو بر تن داشتند. در طرف راست آب‌نمای بزرگ و جلوی تالار وزیر خارجه ایستاده بود... هیأت‌های سیاسی خارجی و همراهان آن‌ها، همچنین گروهی اروپایی دورش حلقه زده بودند. در طرف دیگر وزیر داخله و مالیه با کارمندان اداراتشان، از جمله اعضای دیوان محاسبات و عدلیه و فراشان وابسته به آن‌ها صف کشیده بودند. در برابر تالار، گروه شاعران ایستاده بودند که یکی از آن قصیده‌ای در منقبت شاه قرائت خواهد کرد و سرانجام روحانیون به طور دسته جمعی حضور یافته بودند ... هیچ زن ایرانی، هرچه هم مقام عالی داشته باشد در سلام شرکت نمی‌کند ... وقتی شاه وارد شده و بر تخت نشست، صدایی مهیب از فوج نگهبانی که در صفه جلو تالار ایستاده بودند در همه جا پیچید. این صدا از آهنگ شیپورهایی بود که به وسیله سربازانی که در بام‌های خانه‌ها و یا در محله‌های مختلف موضع گرفته بودند تقلید و تکرار می‌شد. بلافاصله چند تیر توپ و موزیک ایرانی و فرنگی به آهنگ شیپورها پاسخ دادند... اندکی بعد قلیانچی برای شاه قلیان و سپس یکی دیگر قهوه آورد. سرانجام شاه به سخن در



استرآباد، بارعام نوروز حاکم ایالت استرآباد امیراعظم در جشن نوروز سال ۱۳۲۷ ه. ق (سومین سال حکومت مشروطه). ۱) امیراعظم ۲) هژیر سلطان (مقصودلو) یکی از خان‌ها سرخنگلاته در جوانی ۳) آقاخان میرفندرسیک، خان منطقه فندرسک (نزدیک به خانبیین کنونی) ۴) کربلائی علی اصغر تقی اف (بعدها شفیعی) که اولین دستگاه چاپ سربی را در سال ۱۳۰۶ خورشیدی، (چهار سال پیش از مرگش) از روسیه به استرآباد آورد. ۵) عیسی خان، سرکرده قشون منطقه ساور ۶) اسدالله خان، سرکرده دسته لیوان و گز ۷) خان منطقه بندرگز (شاید برادر قهپاخان) جد برخی از ملاح‌های کنونی کردکوی بندرگز ۸) محمدعلی خان شاهکونی سرکرده دسته (نظامی) شاهکوه در آغاز جوانی ۹) برادر ناتنی امیراعظم



تهران - میدان ارگ، سومین روز جشن نوروز در زمان ناصرالدین شاه که برخی مراسم بازی و تفریح نوروزی را برگزار می‌کنند.

آمد و در تمامی مدتی که سخنان وی ادامه داشت همگان به حال تعظیم سر فرود آورده بودند. شاه در پایان سخنان خود سالی خوش را برای ملت خویش آرزو کرد. در این موقع وزیر خارجه و دیگر مقامات عالی کشور در تالار حضور یافتند و هر یک تبریک گفتند. رئیس روحانیون برای سلامت شاه دعا کرد. شاعری قصیده‌ای اغراق‌آمیز در مدح شاه قرائت کرد. سپس اعلیحضرت گشاده‌دستی به خرج داد و بدون استثنا به هر یک از حاضران سکه‌ای نقره با بهایی نازل که ویژه نوروز ضرب شده بود، عیدی داد. همه با میل سعی می‌کردند از این سکه‌ها به دست آورند چون معتقد بودند که خوشبختی و برکت می‌آورد و سال نو را با رونق و شادکامی می‌گذرانند. در این هنگام لیوان‌های شربت میان جمعیت به تعارف پخش می‌شود ... چون بر اساس یک رسم باستانی، به ویژه در جشن نوروز هیچ کس نمی‌تواند بدون تقدیم پیشکش به حضور شاه بار یابد. این عید برای اعلیحضرت فرصتی مناسب است تا از گروه کثیری که به خاطر کسب فلان یا بهمان مزیت درخواست‌هایی دارند، هدایای گرانبها دریافت کند چنان که اغلب اوقات تقدیم این هدایا نتیجه‌بخش است. بعد از خاتمه آیین سلام، شادمانی عمومی آغاز می‌گردد. در میدان جلو کاخ شاهی بندگان و رقاصان عمومی، چالاک‌ی و هنر خویش را عرضه می‌کنند و گلابیاتورهای نیمه عریان (کشتی‌گیران) به شیوه باستانی به ستیز با یکدیگر برمی‌خیزند. دست مزد همه این معرکه‌گیرها و بازیگران از طرف دولت پرداخت می‌شود... رقص و پایکوبی رقاصان و جوانان تا غروب ادامه می‌یابد. شب هنگام چراغانی است و آتش بازی و بازی‌ها به همراه سرودهای ملی و موزیک نظامی... در ایام نوروز همسران شخصیت‌های معتبر دولتی از انیس‌الدوله دیدار می‌کنند. در این ایام خانم‌ها طبق معمول درخواست‌های خود را همراه با شیرینی، مربا و نان‌های قندی که در لابه لای آن‌ها جواهرات قیمتی و کیسه‌های زیبای پر از پول می‌گذارند به حضور سوگلی شاه عرضه می‌کنند. بعد از تعارفات، خانم‌ها با آزادی کامل با یکدیگر گفتگو می‌کنند و آن‌ها که تقاضایی دارند مبلغی را که باید برای برآوردن حاجت خویش بپردازند معین می‌کنند...» (۲۰)

گاسپار دروویل می‌نویسد: «... به گمان من چنین عیدی در مشرق زمین وجود ندارد که در بعضی شهرها تا ۱۵ روز طول می‌کشد و کسب‌وکار هم تعطیل می‌شود. روز عید و دو روز بعد، در دربار جشن رسمی برپاست. در این مراسم پادشاه، وزرا و نجبا و سپس طبقات پایین‌تر، از جمله بزرگان را به حضور می‌پذیرد. پس از اجرای این تشریفات، شاه در پایتخت و

شاهزاده‌ها در حوزه‌های فرمانروایی خود بر مسند می‌نشینند و به کسانی که افتخار معرفی به حضورشان را پیدا می‌کنند هدایایی می‌دهند و یا از آن‌ها هدایایی می‌پذیرند. هدایایی که معمولاً به شاه و شاهزادگان تقدیم می‌شود عبارت است از اسب‌های اصیل، سلاح‌های گران‌بها و خوب ساخت، پارچه‌های زربافت و انواع پارچه‌های نفیس، شال کشمیر، پوست‌های اعلا، قند، قهوه، چای، مربا، شربت و غیره. مجموع هدایایی که به پادشاه داده می‌شود، دو میلیون فرانک ارزش دارد و این جدا از هدایایی است که استانداران از فرستادن آن‌ها هرگز کوتاهی نمی‌کنند تا در این روز پرشکوه به حضور پادشاه تقدیم گردد.

اما هدایایی که شاهزاده‌ها دریافت می‌کنند، به نسبت اهمیت آنان است. هنگامی که با اشاره شاه یا شاهزادگان معلوم شد که هدایا مورد قبول واقع شده است، تقدیم‌کنندگان سه بار تعظیم می‌کنند، از تالار خارج می‌شوند و در انتهای حیاط یا باغی که مشرف به تالار است صف می‌کشند. تا به حال دیده نشده است که پادشاه هدیه‌ای را رد کرده باشد، زیرا همه هدایا پیش از عرضه مورد بررسی بازرس‌ها قرار گرفته و شایستگی آن‌ها برای تقدیم به حضور پادشاه، مورد تصویب قرار می‌گیرد.

عیدی پادشاه و شاهزادگان عبارت از سکه‌های طلا و نقره است که به تازگی برای سال نو ضرب شده و به دست خودشان به حاضران می‌دهند. دریافت‌کنندگان به هنگام دریافت عیدی زانو می‌زنند، آن را دو دستی گرفته و به پیشانی خود می‌گذارند، سپس بلند می‌شوند و تعظیم‌کنان دور می‌شوند.

شاه در این روز برای فرزندان خود و استاندارهایی که خدمات آنان مورد رضایت بوده است خلعت می‌فرستد که معمولاً قبای زربافت یا نقره بافتنی است که بر حسب اهمیت آن‌هایی که آن را دریافت می‌دارند ارزشی بیشتر یا کمتر دارد. خلعت‌ها در بسته‌بندی‌های خاصی به همراه عده‌ای خاص ارسال می‌گردد. دریافت‌کننده سه روز آن را می‌پوشد و میهمانی بزرگی هم می‌دهد» (۲۱).

یادداشت‌ها

- ۱ - نوروز (مجموعه مقالات...)، صص ۲۱۵-۲۱۱.
- ۲ - گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، ص ۲۷.
- ۳ - جشن آب، صص ۴۰ و ۴۵.
- ۴ - نخستین انسان و نخستین شهریار، ج ۲، صص ۴۷۷ و ۴۷۸.
- ۵ - نوروز، ص ۹۴؛ گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، ص ۳۲۷.
- ۶ - التاج، صص ۱۹ و ۱۸۵.
- ۷ - جشن‌های آتش و مهرگان، صص ۴۱ و ۴۲.
- ۸ - به نقل از: نوروز (سوابق...)، ص ۱۸۷.
- ۹ - آثارالباقیه، ص ۳۳۲.
- ۱۰ - جشن‌های آب، صص ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۵ و ۲۵۰.
- ۱۱ - گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان صص ۴۲۱ و ۴۲۲.
- ۱۲ - کیمیای سعادت، ص ۵۲۲، تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۵، صص ۲۶۵ و ۲۶۹.
- ۱۳ - نوروزگان، ص ۱۰۵.
- ۱۴ - نوروز جشن نوزایی و آفرینش، ص ۳۱.
- ۱۵ - نوروز (مجموعه مقالات...)، ص ۲۱.
- ۱۶ - سفرنامه شاردان، ج ۴، صص ۱۸۳ تا ۱۸۸.
- ۱۷ - در دربار شاهنشاه ایران، صص ۱۸۲ و ۱۸۳.
- ۱۸ - سفر در ایران، ص ۱۳۵، سفرنامه کارلا سونا، صص ۲۶۱-۲۵۷.
- ۱۹ - سفرنامه اوژه فلاندن، ص ۴۳۰.
- ۲۰ - سفرنامه کارلا سونا، صص ۲۶۱-۲۵۷.
- ۲۱ - سفر در ایران، صص ۱۳۵ و ۱۳۶.

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info

موسیقی نوروزی و نوروزی خوانی

جشنی بزرگ و باشکوه همچون نوروز با آن سابقه دیرین و فضای شاداب و مفرحی که در فصل زایش طبیعت برگزار می‌گردید، قطعاً شادمانی‌ها و پایکوبی‌های آن همراه با نغمه‌ها، مقامات و ملودی‌های خاصی بود که نوروز خوانی‌های مناطق مختلف از جمله استرآباد بی‌ارتباط با آن‌ها نبوده‌اند. بی‌جهت نیست که در متون تاریخی و غیرتاریخی این مرز و بوم اشارات فراوان به موسیقی نوروزی کرده‌اند. اتفاقاً یکی از شخصیت‌های برجسته علمی منطقه گرگان به نام **سیدعلی (حسینی) جرجانی**، در این باب نگاه‌شته‌هایی دارد. او یکی از نغمه‌های نوروزی به نام «نوبهار» را در شرح ادوار صفی‌الدین ارموی معرفی کرده و آن را جزو ۳۲ مقام خویش آورده است. این نغمه احتمالاً با لحن نوبهاری متداول در دوره ساسانی بی‌ارتباط نبوده است. به علاوه جرجانی «نوروز عرب» یکی از نغمات قدیمی موسیقی ایرانی را هم از جمله ۳۲ مقام موسیقی به شمار آورده است.^(۱)

ابوسلیک گرگانی هم مقامی در حوزه موسیقی نوروزی داشته است. عبدالمومن بن صفی‌الدین در رساله «بهجت الروح» خود در عهد صفوی نوشته است: «نوروز آوازی است که از مقامات بوسلیک و همایون مشتق شده و یک و نیم بانگ دارد و از چهارمین نغمه است... نوروز اصل، به نظر می‌رسد همان نوروزی باشد که از بوسلیک و حسینی (سید علی جرجانی) مشتق شده است». نوروز صبا را نیز شعبه‌ای از مقام بوسلیک دانسته‌اند که «از پنجمین نغمه بوده و نیم بانگ» داشت.^(۲)

اگر نوروز می‌خواهی که بینی بجوی از بوسلیک و از حسینی
بدان نوروز را ای مرد هوشیار که می‌آید ز چارم نغمه هشدار
این اشعار در ارتباط با نغمه نوروزی برای آموزش موسیقی به شاگردان مورد استفاده قرار می‌گرفت.

دو عینم بوسلیک است و حسینی بود نوروز اصلم زین دو عینی
در اشعاری هم که در کتاب «بهجت الروح» درباره «مقامات ۱۲ گانه» آمده، در حوزه نغمه‌های نوروزی از مقام ابوسلیک گرگانی و حسینی جرجانی چنین نام برده است.

مقامات از عدد هشت آمد و چهار	دو شعبه هر مقامی راست ناچار
حسینی کز مقامات است برتر	دوگاه آمد قرینش با محیر
مقام راست دل را گنج گاه است	مبوقع لازمش با پنجگاه است
نوا آمد که افتد اندر جهان شور	بود نوروز خارا فرع و ماهور
بزرگ آمد چو چنگ ساز کرده	همایون و نهضت از وی دو پرده
رهاوی شد به نوروز اعراب رام	به نوروز عجم برد از دل آرام
زاصفاهان کسی کو گردد آگاه	به نوروز و نیشابورک برد راه
حجاز آمد یکی نخل ثمردار	سه گاه است و حصاران نخل را بار
چوسازی پرده عشاق را ساز	نغم در زوال و در اوج پرداز
پس از زنگوله اندر نغمه قوال	نماید چهارگاه آنگاه عزال
حیضی هست باهر اصل و اوجی	چی دریاکش بود قمری و موجی
عراق عشرت افزای است مطلوب	گاهی روی عراق و گاه مغلوب
چو آمد بوسلیک از پرده راز	عشیران و صبا را داد آواز
مقام کوچک اردانی توانی	که در رکب و بیاتی بیت خوانی

از قرار معلوم مقام‌های نوروزی دو فرزانه گرگانی از جمله معروف‌ترین‌ها به شمار می‌رفتند که این گونه مورد توجه قرار داشتند.

پایان کتاب المحاسن والاضداد هم با شرح مربوط به سرودهای نوروزی پایان می‌یابد و اشاره به پهلبد (فهلبد - باربد) موسیقی‌دان معروف دوران خسرو پرویز ساسانی دارد. کسروی (قرن ۴-۵ هـ.) هم آواز خوان‌های ایرانی را هم ردیف شاعران و سخنوران آورده و نگاهی هم

به الحان موسیقی‌های خاص نوروزی داشته است.^(۳)

نام لحن نورد هم از الحان سی‌گانه زمان ساسانیان نیز ساز نوروز، یا ناز نوروز بوده است. همچنین لحن بیست‌ویکم، مهرگانی (در برهان قاطع، لحن بیست و پنجم) نام داشته است. چنان که لحن بیست‌وهشتم و بیست‌ونهم کین سیاوش و کین ایرج بوده است. در جشن‌های دیگر نیز بی‌گمان سرودهای ویژه‌ای بوده که به مناسبت در لحن‌ها و دستگاه‌های ویژه، نواخته و خوانده می‌شده‌اند. نام الحانی که در اشعار و کتب متقدمین آمده، حاکی از این گونه‌هاست: افسر بهار، باد نوروز، بهمن و بهمنجنه، مهرگان بزرگ، مهرگان خردک، می بر سر بهار، نوبهاری، نوروز بزرگ (در روز ششم عید در حضور بزرگان نواخته می‌شد)، نوروز خارا، نوروز خردک، نوروز کیقبادی.^(۴)

نام گوشه‌هایی از هفت دستگاه موسیقی ایرانی، نیز نام‌هایی آشناست که از این نام‌ها، نوروز از همه بیشتر آشناست. نام گوشه‌هایی چون: نوروز عجم که وزن و ریتم سنگینی داشت و مختص روز اول عید نوروز بود، نوروز خارا مخصوص روز دوم بود و نوروز عرب که احتمالاً آن را برای ایرانیان عرب زبان قرار داده بودند، امروزه در دستگاه همایون و راست پنجگاه دارای یک درآمد و چند نغمه است.^(۵)

در کتب ادبی و تاریخی هم غیر از موارد یاد شده، از نغمات دیگری مثل: نوروز اصل، نوروز بیاتی، نوروز رهایی و... یاد شد است.^(۶)

نظامی گنجوی در ذکر الحان سی‌گانه باربد نوازنده معروف دوره خسروپرویز نام‌های «آیین جمشید»، «راح روح» و «نوبهاری» را حذف کرده و به جای آن نام «ساز نوروزی»، «غنچه کبک دری»، «فرخ روز» و «کیخسرو» را ذکر کرده است. آنطور که در برهان قاطع آمده «نوبهاری» لحن بیست‌وهفتم از سی لحن باربد بوده است و در سایر منابع نیز لحن «نوبهاری» جزو لحن‌های سی‌گانه باربد به حساب آمده است. این لحن در وصف طبیعت و بهار بود. «نوروز سلطانی» که احتمالاً همان «نوروز کیقبادی» یا «نوروز بزرگ» بود در روز ششم فروردین (خردادروز) یا عید نوروز اجرا می‌شد. در صفحات اولیه کتاب از «نوروز خاصه» یا نوروز بزرگ نام برده و توضیحاتی داده بودیم که چگونه از روزهای بزرگ محسوب می‌شد. در رساله بهجت الروح آمده است: «... نوروز خارا، شعبه‌ای است از مقام نوا. از پنجمین نغمه است و نیم بانگ دارد. یکی از بیست‌وچهار شعبه موسیقی قدیمی است. اگر از نغمه اول

حجاز و حصار آغاز کنند و در همایون و نهفت و اوج و زابل و کردانیه و زنگوله و عزال خوانند:

نوا آمد که افتد در جهان شور بود نوروز خارا فرع ماهور

«نوروز رهاوی گوشه‌ای است از شعبه روی عراق».

«نوروز عجم، شعبه‌ای است از مقام رهاوی. از ششمین نغمه است و سه بانگ دارد».

«نوروز عرب، شعبه‌ای است از مقام رهاوی. از اولین نغمه است و دو بانگ دارد. از اولین نغمه سه‌گاه شروع شده و به عراق و مخالف می‌رود و در سه‌گاه فرود می‌آید. یکی از ۲۴ شعبه موسیقی قدیم ایران است. اگر از نغمه اول سه‌گاه آغاز کنند و بر عراق و مخالف رفته باز در سه‌گاه محط کنند این را نوروز عرب گویند و اگر از همدیگر جدا کنند، پنجگاه شود.

رهاوی شد مقام و شعبه او تو نوروز عرب را و عجم گو

ز نوروز عرب گر نغمه جوئی عجم را هم ز شش نغمه بگوئی

در دیوان شاعران بزرگ پارسی از قبیل رودکی، فردوسی، منوچهری، فرخی، نظامی،

حافظ، مولوی و سعدی نامی از نغمات نوروزی آمده است. نظامی چنین سروده است:

چو در پرده کشیدی ساز نوروز به نوروزی نشستی دولت آن روز

چو برگرفتی سرود نو بهاری عرق گشتی گل از بس شرمساری

دستان‌های چنگش سبزه بهار باشد نوروز کیقبادی و آزادوار باشد

مطربان ساعت به ساعت بزنوای زیر و بم گاه سروستان زنند امروز و گاهی اشکنه

گاه زیر قیصران و گاه تخت اردشیر گاه نوروز بزرگ و گاه نوای بشکنه

منوچهری

در پرده نوروز بدین وزن غزل گفت وزنی که همه مطلع فتح و ظفر آمد

سوزنی سمرقندی

اکنون که مرغ پرده نوروز می‌زند ای ماه پرده ساز خروش رباب کو

خواجهی کرمانی

در میان نغمه‌های بی‌شمار فقط سه نغمه در دستگاه‌های همایون و راست پنجگاه به نام‌های نوروز عرب، نوروز صبا و نوروز خارا در ردیف کنونی موسیقی ایرانی وجود دارد و سایر نغمه‌های نوروزی فراموش شده‌اند. این ردیف در زمان ناصرالدین شاه قاجار توسط آقا

علی اکبر فراهانی نوازنده ماهر تار و فرزندانش میرزا عبدالله و میرزا حسینقلی که آن‌ها نیز جزو بهترین نوازندگان تار و سه‌تار و راویان صدیق موسیقی سنتی ایران به شمار می‌آمدند، تدوین شده است.

نوروز خوانی‌ها یادگاری از موسیقی نوروزی

پیک‌های نوروزی یا نوروز خوانان را بازمانده فرهنگ کهن ایران باید دانست. در زمان جمشید اسطوره‌ای: «از چند روز پیش از نوروز کوسان‌ها (کوس نوازان) پادشاه با علم عید در شهر می‌گشتند و فرا رسیدن نوروز را با موسیقی و سرود به آگاهی مردم می‌رساندند و هزینه‌های عید را هم از آنان می‌گرفتند».^(۷)

نوروز خوانی که در نقاط مختلف ایران، شیرخوان و بهارخوانی هم نامیده می‌شد به احتمال زیاد ریشه در تاریخ ایران قبل از اسلام، مخصوصاً عصر ساسانیان و در حواشی سواحل جنوبی دریای خزر داشت. این آوازهای بدون ساز از نظر ساختار و فرم مبتنی بر بداهه خوانی و بداهه‌سرایی و از نظر محتوا، مفهوم، مضمون و درون مایه، در ستایش ایزد، شاه، حکام بومی و مخصوصاً توصیف بهار و فرا رسیدن سال نو بود. اما بعد از رواج اسلام در این مناطق، نوروز خوانان برای انطباق با شرایط جدید، پذیرفتند مدح پیامبر، ائمه (امام خوانی، مدح دوازده امام) و ذکر بخشی از روایات را جایگزین مفاهیم و مضامین سابق کنند.^(۸)

از گذشته دور با فروکش کردن سرمای زمستان و نزدیک شدن بهار و تجدید حیات طبیعت، پیک‌های نوروزی روستاها و شهرهای کوهپایه‌های البرز، دشت گیلان، مازندران، گرگان (استرآباد)، شهرهای خراسان و آذربایجان، همدان، فارس و دیگر نواحی ایران با اجرای مراسم، بازی‌های نمایشی، خواندن اشعار و ترانه‌هایی در وصف بهار و نوروز، به عاشقان طبیعت بشارت آمدن نوروز را می‌دادند.

برخی از این پیک‌های نوروزی عبارتند از: نوروز نثار، کوسه برنشین (کوسه کلین)، عروس کولشی (در گیلان)، تکم‌چی، سایاچی، یملک‌چی (آذربایجان)، نوروز نوسال، نوروز خوانان، آتش افروز و حاجی فیروز.

البته در کشورهای دیگر همچون تاجیکستان، افغانستان و... نیز پیک‌های نوروزی با کمی توفیر به گونه‌ای دیگر پدیدار شده بودند. در تاجیکستان همانگونه که در صفحات قبل

ذکر کردیم، مراسم «گل گردانی» که در روستاهای مختلف آن را «بایکندک» و «بایچیچک» هم می‌نامیدند، باید در حوزه همین مراسم به شمار آورد. بچه‌ها که چند روز قبل از عید از صحرا گل‌های سیاه‌گوش را که از زیر برف‌های آب شده پدیدار می‌شدند، می‌چیدند و به صورت دسته‌های گل بر سر چوب برافراشته و با آغاز تاریکی، دسته جمعی شروع به حرکت می‌کردند. آن‌ها یک «سر بیت خوان» داشتند که اشعار را می‌خواند و به دنبالش «بهار مبارک بو» را مرتب تکرار می‌کردند. یک قسمت از این اشعار چنین بود، سر بیت خوان:

گل آوردیم به مهمانی

تو قدر گل نمی‌دانی؟

اگر دانی نمی‌خوانی؟

دسته بچه‌ها: بهار نو مبارک بو

البته این اشعار بسیار طولانی بود. زنان نیز در مقابل گندم، نخود، عدس، ماش، لوبیا، میوه خشک، نان، پول و... به گل گردانان می‌دادند. این گروه در پایان مواد جمع‌آوری شده را فروخته و خوراکی می‌خریدند و ریش سفیدان روستا را هم به خوردن آن‌ها دعوت می‌کردند.^(۹)

لازم به ذکر است شاه بیت یا همخوانی چنین سروده‌هایی در منطقه قشقه دریا چنین بود:

بهار آمد بهار آمد بهار لاله‌زار آمد

اما در استرآباد (گرگان) نوروز خوانان از دهه دوم اسفند بتدریج از مناطق اطراف وارد شهر و روستاهای منطقه استرآباد می‌شدند و معمولاً تا دو سه روز مانده به عید، یعنی تا قبل از روز «عرفه» کار خود را به پایان می‌رساندند. آن‌ها که معمولاً دو نفر و به ندرت سه نفر بودند، از صبح تا اوایل تاریکی در کوچه‌های شهر و روستاها در حالیکه بچه‌های کوچه‌ها و محلات شهر آن‌ها را همراهی می‌کردند، مشغول نوروز خوانی بودند و به ندرت اتفاق می‌افتاد که «پی‌خوان» به عنوان «فانوس‌کش» فانوسی روشن را در دست می‌گرفت و در محله سبزه مشهد تا اندکی از شب گذشته هم به کار خود ادامه می‌دادند.

اساس کار نوروز خوانان استرآبادی، خواندن اشعاری در وصف بهار، طبیعت، مدح پیامبر و ائمه (امام‌خوانی که در گیلان، مازندران هم رواج داشت) و... بود. گاه گریزی هم به مدح صاحبخانه (که برخی مواقع از بچه‌های به دنبال خود اطلاعاتی درباره آن‌ها می‌گرفتند) و افراد

خانواده‌اش می‌زدند و برای آن‌ها فی‌البداهه آرزوی رفع بلا، بیماری و بهبود حال بیمار احتمالی آن‌ها، شوهر دادن دختران دم‌بخت، داماد کردن پسرها، آرزوی سفر به مکه، کربلا و مشهد کرده و در پایان صاحبخانه را تشویق به دادن جنس و پول می‌نمودند. آن‌ها چون پیام آوران شادی، بهار و تجدید احیاء طبیعت، زندگی نو و... بودند، همیشه از طرف صاحبخانه‌ها مورد مهربانی و عنایت واقع می‌شدند. یعنی کسی دست خالی آن‌ها را برنمی‌گرداند و گرنه آن خانواده در سال نو «دس تنگ و کاسه دَمِ پرو» می‌شدند. یعنی کاسه خوراکی آن پشت‌رو شده و فقر به سراغ خانواده می‌آمد و یا «آندوخانه و مطبخ‌شان خالی و خُشک دسی به خانه کِلِه‌شان می‌فتاد»، یعنی خسیسی و کم‌برکتی در میان خانه رواج می‌یافت. و اگر دختر تازه ازدواج کرده یا تازه عروس داشتند «عاروس نروک و خشک پستان مِگشت» یعنی بچه‌دار نمی‌شدند. نوروز خوانان استرآباد معمولاً دو نفر چوب به دست (همچون عصا) بودند که نفر اصلی را «سرخوان» و دومی را «پی‌خوان» یا «کوله‌کش» می‌گفتند. این دومی غالباً خورجینی (توبره - کیسه دو بنددار) بر پشت داشت تا اجناس هدیه شده را در آن بریزد. البته همانطور که در عکس ارایه شده مشخص است، خود سرخوان هم گاه این خورجین را به پشت می‌انداخت.

نوروز خوانان استرآباد همچون گیلان و مازندران نغمه‌های ساده‌ای داشتند که اساساً موسیقی آوازی بود و هیچ سازی را بکار نمی‌گرفتند. تکرار متواتر جملات، گاه ویژگی‌های اصلی آن‌ها به شمار می‌رفت و نغمه‌ها هم اکثراً مایه بیات ترک، شور دشتی، دوگاه، سه‌گاه و چهارگاه داشتند. (۱۱)

اصولاً نوروزخوانی منطقه استرآباد تیم نگاهی به منطقه مازندران و شاهرود داشت. چرا که گویش آواز خوانان آن بیشتر تحت‌تأثیر زبان طبری (مازندران) بود. بویژه آنکه نوروز خوانان اکثراً بر آمده از روستاهای غرب استرآباد (بلوک سَدَن رُستاق) بودند که همگی گویش مازندرانی داشته و دارند. علت آن نیز همجواری غرب ایالت استرآباد (روستاهای بلوک سَدَن رُستاق) با شرق ایالت مازندران بود. دوم آنکه گروهی از اهالی این بلوک مهاجران مازندرانی بودند. به علاوه احتمال آنکه خود نوروز خوانان به علت انبوهی جمعیت نوروز خوانان رقیب در مازندران، به منطقه استرآباد و سایر نقاط دیگر هم می‌رفتند، زیاد بود.

چند نفری از نوروز خوانان استرآبادی اهل شاهرود بودند و یا از آن منطقه به استرآباد می‌آمدند. از جمله مرحوم مشدی عباس تُرودی معروف به «عباس مَمِجُو» به معنی ریزه، که

مدتی را هم به حرفه چلنگری در بازار کهنه استرآباد مشغول بود، از نوروز خوانان معروف و مورد احترام مردم در سال‌های ۱۵-۱۳۱۰ خورشیدی به شمار می‌رفت. به خاطر توجه و احترام اهالی نسبت به او، کوله پی خوان یا «کوله‌کش» او خیلی سریع از اجناس پر می‌شد و به همین دلیل هم خود وی کوله‌ای بر پشت نهاد. اجناسی که مردم به نوروز خوانان می‌دادند، معمولاً شامل میوه، حبوبات، آرد، گندم، قند، برنج، «کلوچه عیدی» برای بچه‌هایشان، شیرینی‌های پخته شده برای عید مثل پادرازی، گُلومبو، زنجبیلی (زنجبیلی) و گاهی هم پارچه نذری بود. اغلب نوروز خوانان در پایان روز و بیشتر در انتهای چند روز تلاش کاری، اجناس و پول‌ها را بین خود تقسیم می‌کردند. سهم سرخوان معمولاً کمی بیشتر بود. آن‌ها اجناس خود را در بین روز یا پایان روز در خانه یکی از نزدیکان در شهر و یا در روستای نزدیک انبار می‌کردند تا زمان تقسیم سهمیه فرا برسد. انباری سرای پدر بزرگ این نگارنده به گفته خودش، در محله سبزه مشهد به خاطر «خوش‌شگونی» برای مدت حدود ۲۰ روز برای انبار کردن اجناس دریافت شده، در اختیار نوروز خوانانی قرار می‌گرفت که از روستاهای دیگر می‌آمدند. آن‌ها هم غروب اجناس را بین خود تقسیم کرده و رهسپار خانه و کاشانه خویش می‌شدند. گاهی مواقع هم به ندرت شب را در همین سرا موقتاً بیتوته می‌کردند. در این مورد هم اعتقاد داشتند «جا و لا دادن به نوروزخوان خیرکش و خیر درکن، هَلکن و کوت کُن دیگ و لَقْلُو خانه هسته». یعنی اگر مکانی به این خبرآوردگان نوروزی داده شود در سال نو دیگ و ظروف (ماهی تابه) خانه پر از رزق و روزی می‌شود.

حال در زیر نمونه‌هایی از نوروز خوانی منطقه استرآباد (گرگان فعلی) و روستاهای آن را که با «هایشا هایشا، پِشِلِه پِشو، چَکِه پِروش و چَکِلِ چَکو» (همگی به معنی هلهله و شادی) بچه‌های کوچه و خیابان همراه بود و نوروز خوانان جلوی در هر منزل می‌خواندند تا اجناس را هدیه بگیرند، در زیر می‌آوریم. در بعضی موارد که راویان پاره‌ای از آن‌ها را فراموش کرده بودند و دیگران هم نتوانستند آن‌ها را بیاد بیاورند، به صورت نقطه‌چین ارایه کرده‌ایم. به علاوه چهار مورد هم دوگانگی در بعضی از پاره‌های ابیات وجود داشت. نگارنده در این موارد با توجه به مضمون و مخصوصاً هارمونیسم صدا، نزدیک‌ترین را برگزید.

نمونه نوروز خوانی (بهاریه) که به گویش استرآبادی بود:

اول بگم بسم الله صاحبخانه بسم الله، بسم الله

خبر دار که بهار آمده آهو به لاله‌زار آمده
گرفته روش اواز زیارت میده خدا نیاز ر حاجت
زده تُرجه به شاخ دار بهار خُو رفته، شده بیدار
باز به خو مِرِه زمستان تُمام شد برف و بارش و باران
بهار آمده، بهار آمده

آهو به لاله‌زار آمده
زده تُرجه گل به هر خانه خانه‌تان بی‌پلا ماینه
اُورده بهار ر نوروز آمده امروز و رفته دیروز
بده مُشتُلُق نوروز ر جیجو زِدیم چند روز ر
بشه درد و پلا دور از خانیت بشه خُشی، روز تا نامشائیت
بهار آمده، بهار آمده
آهو به لاله‌زار آمده

این دو پاره (مصراع کوچک) در پایان آنقدر تکرار می‌شد تا صاحبخانه هدیه و انعامی‌اش را جلوی درب حیاط پیاورد. آنگاه سر بیت‌خوان و پی‌خوان با هم چند پاره زیر را به عنوان حسن ختام و نیز قدردانی چنین می‌خواندند:

کنیم دعا زن و شوهر دور کنی ز خانه و سنی و هوو ر
خدا برکت میده به خان و مائیت بگرده پر نور دین و ایمانت
مبارک باشه سال نو مبارک باشه سال نو

لغات استرآبادی بکار رفته در این سروده مفاهیم‌شان چنین است:
روش: راه افتادن. زیارت: نام رود و روستایی در ۱۵ کیلومتری جنوب استرآباد.
ترجه: شکوفه نورس. جیجو: دور زدن، گردش کردن.
نامشان: غروب. شو: شوهر.

نوروزی خوانی دوم:

آل سلام و آل علیک صاحبخانه سلام علیک
ممد شیرخوان آمده یار و ممان آمده
خبر مدم از بهار باغ سبز و گل به گلزار

بـلـیل در بـاغ و چـاقوک رو دار

نو بهارک مبارک بو

لاله زار مبارک بو

خـانـت پـر بـرکت شـوت با حـرمت

الهـی مُطـبـخـت پـر بار بـگـردـه پـر انـبار

دخـتر کـنی عـاروس بـشی زوار و پـابـوس

بـشـه پـسـرت دـامـاد گـنـه خـانـت آـباد

الهـی بـگـردی کـبـلـائی و حـاجـی

بـیـیـنی کـر بـلا ر مـزار عـلی یـار خـدا ر

بـده انـعام و یـاد کـن خـدا ر مـحـمد پـیـمـبر، مـصـطـفی ر

بـشـه خـانـت پـر ز گـنـدم پـرینـج و آرد و.....

ای نو بهار مبارک بو

ای لاله زار مبارک بو

متأسفانه ادامه این نوروز خوانی فراموش شده است، زیرا به گفته راویان پاره‌ها به همین مقدار دیگر نیز ادامه داشت.

معنی لغات این سروده نیز بدین گونه‌اند:

چاقوک: گنجشگ دار: درخت

برینج: برنج شوت: شوهرت

نمونه سوم، نوروز خوانی متعلق به منطقه بندرگز (گز) و لیوان بود که هر دو ناحیه در منتهی‌الیه غرب ایالت استرآباد، و جزو بلوک سدن رستاق به شمار می‌رفتند. به علاوه متصل به منتهی‌الیه شرق مازندران بودند. به همین جهت گویش مازندرانی (طبری) داشتند که در نوروز خوانی‌ها بازتاب داشته است.

معنی فارسی

طبری

سـلام و عـلیک

السـلام و ال عـلیک

صـاحبـخانـه سـلام عـلیک

صـاحب خانـه سـلام عـلیک

مـشـهدی عـمو جـان بـا خـدا

مـش عـمو جـان بـا خـدا

تو را به مولا علی قسم می‌دهم
 و جودتان از بلا دور باشد
 به به به این سرا و کاشانه
 انشاءالله خیر ببینید
 امیدوارم پسران را داماد کنید
 و مطرب برای او سرنا بنوازد
 و رقاص هم در عروسی‌اش برقصد
 دشمنان شما دچار بلا و مصیبت شوند
 عید آرام آرام فرا رسیده
 و شادی و خنده را با خود آورده
 به دوستان مژده بدهید
 نوروز سلطانی (شاهانه) از راه رسید
 بهار خوش عطر و رایحه آمد
 حال به ما انعام و هدیه بدهید
 تا شما را دعا کنیم
 عید آرام آرام فرا رسید
 و شادی و خنده را با خود آورد
 امیدوارم خانواده‌ات را به کربلا ببری
 دستتان به قفل طلای ضریح برسد
 حاجت‌های شما برآورده گردد
 به حق امام رضا
 ای خواهر امیدوار هرگز بلا نبینی
 و پسرت را داماد کنی
 و شوهرت هم حاجی شود
 و بعد تو را هم به کربلا ببرد
 عید آرام آرام فرا رسید

قسم دهم به مولا
 و جودتان بوو بی بلا
 به به به این دولت سرا
 خیر بوینی انشاءالله
 خُش پسر هاگنی زوما
 لوطی ونه و بزنه زُرنا
 رقاصا هاگنه سماع
 شمه دشمنابیرن بلا
 عید خرامون بیمو
 شادی و خندون بیمو
 مژده هادین دوستون
 نوروز سلطون بیمو
 بهار خوشبو بیمو
 انعام هادین امار
 دعا هاگنیم شما
 عید خرامون بیمو
 شادی و خندون بیمو
 خانه الهی بوری کربلا
 شمه دس بر ربه قفل طلا
 شمه حاجب بووئه روا
 به حق امام رضا
 خواجر نوینی ته بلا
 خُش پسر هاگنی زوما
 ته مردی بووئه حاج آقا
 ته ر ام بوره کربلا
 عید خرامون بیمو

شادی و خندون بَیمو و شادی و خنده را با خود آورد

نمونه چهارم، نوروز خوانی منطقه کتول که آن هم به گویش مازندرانی بود. تذکر لازم آنکه گویش کتولی خود به طور عام متأثر از گویش مازندرانی و نیز استرآبادی بوده است.

مازندرانی

معنی فارسی

اول می‌گویم به نام خدا	اول گُمبه بسم الله
به یاد خدا، بنام خدا	به یاد خدا بسم الله
خلق کننده آدم و حوا	خالق آدم و حوا
خدائی که شاه و گدا را با هم خلق کرد	ها کَریده خلق شاه و گدا
خوار و ذلیل کرد شیطان بی‌حیا را	خوار ها کَریده شیطان بی‌حیا
نوروزتان مبارک باشد	شِمه نوروز مبارک بو
نوروزتان مبارک باشد	شِمه نوروز مبارک بو
سلام می‌کنیم و پیام‌آور هستیم	گُمبی سلام، یارمی پیغام
ای صاحبخانه نگاه و توجهی به ما بکن	هاگَن صاحبخانه اما ر نگا
سهم ما را جدا بکن و بده	هاگَن امه سَم ر سوا
خدا به تو به جایش برکت و روزی می‌دهد	خدا دِنه تیر برکت
برای پسر تاز و نعمت می‌آورد	یارنه تینه پسر تاز و نعمت
امیدوارم دختر را عروس کنی	عاروس هاگَنی خوش دِتر ر
و پسر بزرگت را هم داماد کنی	داماد هاگَنی گت پسر ر
نوروزتان مبارک باشد	شِمه نوروز مبار بو
نوروزتان مبارک باشد	شِمه نوروز مبارک بو

سپس بعد از گرفتن انعام این گونه ادامه می‌دادند:

امیدوارم همیشه دستانتان پر از نعمت باشد	بَوو پر شِمه دَستا
همیشه سفره خیرات شما جلو در پهن باشد	شِمه سفره پَن دَم درگا
ما شما را دعا می‌کنیم	اَمّا گُمبی شما ر دعا
امیدواریم ببینیم که خدا به شما برکت داده	بَوینیم که خدا برکت هدا

بَـوینین خیر همه سِرِه همه اعضای خانواده خیر ببینید
برسان سِلام و چه و پییر ر و سلام ما را به شوهر و بچه‌هایت برسان

نمونه پنجم، نورو خوانی به گویش مازندرانی که به علت پراکندگی راویان آن، فقط بخش اول را آورده‌ایم این سروده در خود شهر استرآباد و در تعدادی از روستاهای بلوک سدن رستاق آن خوانده می‌شد:

مازندرانی	معنی فارسی
صد سِلام و صد علیک	صد تا سلام و صد تا علیک
صاحب‌خانه سِلام علیک	به شما صاحب خانه سلام می‌کنیم
بِـیـموجانِ بـهـار	بهار خوب و زیبا آمد
مردم بَـوینِه نو و نِوار	مردم لباس‌های نو پوشیده‌اند
گل هدائِه دار و درخت	درختان شکوفه داده‌اند
شِمِه دِتر بَرسِه خانه بخت	دختر شما به خانه بخت برود
بِـلِـلِ نِـوِا خـواندِـنِه	بلبل به چهچه افتاده است
شیطان کَمین کُـنـدِـنِه	اما شیطان همچنان در کمین است
سَرساب بَـوِـئین که دِنیـا چِه	هوشیار باشید که از دنیا
نِـیک نام مـانـدِـنِه	فقط نام نیک می‌ماند
شِمِه نوبهار مِبارک بَـو	بهار و سال نو شما مبارک باشد
شِمِه لاله‌زار مِبارک بَـو	لاله‌زار هم بر شما خوش یُمن باشد

نمونه ششم، نرورز خوانی به فرم «امام خوانی» یا دوازده امام که مرحوم مشدی عباس ثرودی (شاهروی - معروف به عباس مَمِجُو) آن را می‌خواند. چند بیت اواسط و ادامه این نرورز خوانی را هم سه راوی نتوانستند تکمیل کنند:

اول گویم نام خدا ر	خدای مهربان و بی‌ادعار
سپس گویم محمد یا محمد	برس به فریاد امت یا محمد
اول گویم نام امام اولین ر	علی حیدر امیرالمؤمنین ر

دوم گویم امام دومین ر	امام حسن نازنین ر
سیم حسین شهید ر	که خورد ضربت معلون یزید ر
چهارم امامزین العابدین ر	همان چشم و امید دین ر
پنجم امام محمد باقر ر	ز باغ پیمبر پر ثمر ر
.....	
یازدهم امام عسکری ر	امام آدم و شاه و پری ر
دوازده صاحب زمان ر	امام و صاحب جان و مکان ر
محمد یا محمد یا محمد	بُرس به فریاد امت یا محمد

نمونه هفتم، یک نوروز خوانی بلند و طولانی که در منطقه بلوک سدن رستاق یا غرب استرآباد در محدوده روستاهای مسیر سید میران، دنگلان، بالاجاده، خطیرآباد، شموشک و به گویش مازندرانی خوانده می‌شد:

مازندرانی	معنی فارسی
اول بیسه نام خدا	اول به اسم خدا
سلام بر تهای آقا	سلام بر تو ای آقا
بیومه ته تولات سرا	آمدم به خانه تو
سر کشمیه همه جا	من به همه جا سر می‌زنم
غصه ریمه پیا	غصه را دور می‌ریزم
درینه عید آمد	عید نوروز ما داره میاد
یارنه عید قدیما	بیفتیم به یاد قدیم ها
نوبهار منوارک بو	بهار و سال نو بر شما مبارک باشد
لاله زار منوارک بو	لاله زارها بر شما مبارک باشد
ادی بویه بهار	حالا بهار شده
زمان کشت و وقت کار	وقت کشت و کار آغاز گشته
خاشک دارا کارینه خال	درختان خشک شده سبز شده اند
زمین و زمان بویه بزه زار	سراسر زمین پر از سبزه شده (می‌شود)

بر روی درختان شکوفه‌ها دیده می‌شوند
 گوسفندان بره زائیده‌اند (می‌زایند)
 بیماران بهبود یافته اند
 بهار و سال نو بر شما مبارک باشد
 لاله‌زارها بر شما مبارک باشد
 زمستان و سرما به پایان رسید
 مه خود را از راه کنار کشید
 شرایط بهاری (طبیعت نو) به در خانه‌ها آمده
 آمده تا جلوی سکو
 زراعت مردم به بار نشسته
 بلند شو و سوی زمین و زراعت برو
 بذر را بپاش تا محصول برداری
 بهار و سال نو شما مبارک باشد
 لاله‌زارها بر شما مبارک باشد
 حاج آقا بهار آمد
 صله رحم بجا بیاور
 با مردم خوش رفتاری کن
 تحمّل محبت را بین مردم بنشان
 قدم در راه خدا بگذار
 از رفیقان عهد و وفا طلب کن
 بهار و سال نو شما مبارک باشد
 لاله‌زارها بر شما مبارک باشد
 حالا شعرخوان (نوروزخوان) آمده
 او به همه جا می‌رود
 نزد فقیر و غنی
 و از سکوی شما بالا می‌آید

تبی تی دَر سَرِ دار
 گوسفند ووزنه وَرِه مار
 نُچاقا بَوونِه خار
 نوبهار مَوارک بو
 لاله‌زار مَوارک بو
 زمستون بَویه سَر
 نِزب هدائیه را رِ وَر
 بهار بِیَمو خانِه در
 گال بِیَمو تانالِ سَر
 بشکفته مردمِ بَر
 هِسْتِه بُو زمین سَر
 تیم رِ دَشن بَیری بَر
 نوبهار مَوارک بو
 لاله‌زار مَوارک بو
 بهار بِیَمو حاج آقا
 صله رحم بِیارِ بجا
 مردم چه خُب هاکن تا
 محبت رِ هاکن بشما
 قَایم پیی راه خِدا
 رَفَقَه بِخواه وِفا
 نوبهار مَوارک بو
 لاله‌زار مَوارک بو
 شعر خوان بِیَموهِ اِسا
 وِشونِه به همه جا
 پییش نِدار و دارا
 اِنه شِمِه نالجه بالا

شما هم دست بزنید و شادی کنید
 وضع هوا متغیر شده
 تردید نکنید و دو دل نباشید
 بهار و سال نو شما مبارک باشد
 لاله‌زارها بر شما مبارک باشد
 ای حاج آقای مه‌روون
 دستت را به جیبت ببر
 و از آن چند تومان در بیاور
 ای خواهر (صاحبخانه) با وفا
 امیدوارم که پست را داماد کنی
 و دست او را حنا کنی
 به خود تکان بده و راه بیفت
 و چفته در را باز کن
 دل و وجودت را شفا بده
 یکدسته به سوی هوا پرتاب کن
 بهار و سال نو شما مبارک باشد
 لاله‌زارها بر شما مبارک باشد
 شادی بر ایران حاکم شده
 امیدوارم کامتان شیرین شود
 روزگارتان به خوشی بگذرد
 طوری که دشمنان حیران بمانند
 و خدا پش‌تیبان شماست
 بهار و سال نو شما مبارک باشد
 لاله‌زارها بر شما مبارک باشد

چَکِه بَرنین، شادی هاگنین شما
 دَگِش بَـوِیه هـوا
 نکنین این پا و اون پا
 نـوبهار مـوارک بـو
 لاله‌زار مـوارک بـو
 حاج آقای مه‌روون
 خُش دست رِ هاگن جیبِ میون
 در هاگن چند توْمِن
 ای خـواخـر باوفا
 خُش پِسر رِ هاگنی زوما
 دَس و رِدوَنـدی جـنا
 تـکـان بـخور دَکـف را
 مـجـری وکـلون دِ رِ هاکن وا
 خـش دـل دِ هـااِده شـفا
 یـک پـنـجه دِ بـنـگن هـوا
 نـوبهار مـوارک بـو
 لاله‌زار مـوارک بـو
 شادی بـوویـه امـرون
 شیرین بـوویـه دهـون
 خـاشی کـنین به دوران
 دِشـمـن بـمـونه حـیرون
 خـدا شـمـه پُشـتیبون
 نـوبهار مـوارک بـو
 لاله‌زار مـوارک بـو

نمونه هشتم نوروزخوانی به گویش استرآبادی:

صد سلام صد علیک
صاحب‌خانه سلام علیک
مُشْتُلُق سرخوان آمیده
سال نو بازم آمیده
نوروز سلطانی آمیده
باد بهاری آمیده
گل به گلستان آمیده
نوبهار مبارک بو
لاله‌زار مبارک بو
دعا کنیم به جانان
گرم بمانه مکانان
بِچْکُل^(۱) زیر لحاف و مَتِکا
پول در بیار بده به ما
به حق سوره یاسین تبارک
سال نو بازاتان بَفْتِه^(۲) مبارک
خدا بهتان بده مال و دولت
برین خانه خدا
یا کربلا با عزت و شوکت
سلام از ما و از خدا سلامت
نوبهار مبارک بو
لاله‌زار مبارک بو

معنی لغات این سروده چنین است:

بِچْکُل: جستجو کند بَفْتِه: بیفتد

۱ - جستجو کن

۲ - بیفتد

نمونه نهم، یک نوروزخوانی که رواج زیادی داشت و چند پاره آن فراموش گشته است:

صد سلام و صد علیک
صاحبخانه سلام علیک
آمدم تنه خدمت
با عزت و حرمت
خبر دار روز قیامت
خدا کنه رحمت
ای نوبهار مبارک بو
ای لاله زار مبارک بو
بخوانم من امام اولی را
شه کشور امیرالمؤمنین را
ای محبان علی مرتضی
سال نو بادا مبارک بر شما
زبان بگشایم و گویم سخن را
امام دومی، امام حسن را
امام سومی شاه شهیدان
حسینم ر کشته تیغ بیلیدان
امام چهارمی زین العباد
گل باغ حسین نامراده

.....

.....

ای نوبهار مبارک بو
ای لاله زار مبارک بو

اگر زن حامله جلو در می آمد، در ادامه می خواندند:

عروسک سر عسل
خدا بهت بده پسر

ناش ممصالح باشه
 بختش پر طالع باشه
 ای نوبهار مبارک بو
 ای لاله‌زار مبارک بو

نمونه دهم، نوعی نوروزخوانی کوتاه در منطقه «آفرا تخته» علی‌آباد کتول بوده است که توسط بچه‌ها به طور دسته جمعی جلوی در خانه‌ها خوانده می‌شود:

معنی فارسی	گویش کتول
خاله‌ای خاله گنجینه	خاله، خاله گنجینه
گوشت بره خوب است	بره گوشت مَنجینه
اما ما گوشت نمی‌خواهیم	أما بره گوشت نَخوامبی
به ما بده تخم مرغ	أما ر هاده مَرغنه
تخم مرغ داخل لانه مرغ را	مَرغانه میان کولو
که یک گوشه افتاده	دَکِیته به پهلو
آن را بده بدست یارو (پی‌خوان)	هاده بدست یارو
تا خوشحال بشویم	تا بَواشیم خوشحال
عید و سال نو عین بهار بر شما مبارک باشد	بَواشه مِوارک شِمه عین بهار

صاحب‌خانه هم در این ناحیه تخم‌مرغ و گردو به بچه‌ها «عیدانه قبل از عید» می‌داد. در منطقه رامیان (شرق شهر استرآباد) هم، دسته بچه‌های نوجوان قبل از عید در کوچه‌ها به راه می‌افتادند و با خواندن «الاشاهی، الاکوهی» نوید در رسیدن بهار و سال نو را می‌دادند. در شاهکوه هم بچه‌ها و نوجوانان در کوچه‌ها به راه می‌افتادند و جلو در هر خانه‌ای چنین می‌خواندند:

صد سلام و صد علیک
 حاج عامو سلام علیک
 عید بَیمو عیدی هاید

برکت ر خدا هاده
 بگـردیمی ده دله
 گرم بمانه شمه خانه کله

 آنـد برزوئم ناله
 ماه من بيمو قبله
 صد سلام و سی علیک
 حاج عامو سلام علیک

نمونه یازدهم مربوط به منطقه روستای کفشگیری در بلوک سدن رستاق واقع در غرب شهر استرآباد و به گویش نزدیک به طبری بود:

معنی فارسی	گویش روستای کفشگیری
خواهر با وفای من	خواجر جان با وفا
چرا سر تو خم است	ته کله هسته دلا
و چادر شبت را نگاه می‌کنی	چارشتو رکاندی نگا
سرت را بالا بگیر	کله ر بگیر بالا
نوروز خوان را نگاه کن	شعرخوان ر هاکن نگا
انعام نوروز خوان را بده	هاده شعر خوان انعموم ر
در درون ده دور می‌زنم	گردش دارمه ده میان
بدان که مردم می‌خواهند	مردم خواسینه بدان
حیدر خرامان آمده	حیدر خرامون بيمو
نوروز شاهانه از راه رسید	نوروز سلطون بيمو
ای امت محمد	ای امت محمد
بر محمد صلوات بفرست	بفرست صلوات بر محمد
عباس جان (صاحبخانه) مهربان	عباس جان مهربان
دست داخل جیت بکن	دست دزن جیب میان

انعام هاده یک تومان یک تومان به ما انعام بده

مورد دوازدهم نیز متعلق به منطقه کفشگیری است:

صد سلام و صد علیک	صد سلام و صد علیک
حبیب (صاحبخانه) مهربان	حبیب الله مهربان
سلام مرا علیک بگیر	م سلام ر بیر علیک
ملائکه سلام من را علیک می گیرند	ملائک گوننه لبیک
ای حبیب با وفا	حبیب جان با وفا
الهی به کربلا بروید	الهی بورین کربلا
زن و شوهر با هم بروید	زن و شوهر دتا
و به دور خانه خدا بگردید	بگرددی دور سرا
در آنجا خدا را صدا کنید	بئوری خدا خدا
و نیز یا ابوالفضل و یا خدا بگویند	یا ابوالفضل یا الله
الهی پسرت را داماد کنی	پسیر پ هاکن زوما
نوروزخوان به شما تبریک می گوید	شعر خوان گونه موارکا
در عروسی ساز و سرنا بزنید	بزننی ساز و پس پشی
الهی عروس خوبی بیایید	عاروس بیاری مخصوصی
عروست کچل نباشد	ته عاروس نوونه کل
مثل گوسفندهای شاهکوه تپل باشد	بووئه شاکو واری دنبل
حیدر خرامان آمد	حیدر خرامان بیمو
در باغها گلها روئیده اند	گل در گلستان بیمو
	

مورد سیزدهم نیز مربوط به منطقه بندرگز و اطراف آن و این چنین است:

صد سلام و سی علیک	بزارجان سلام علیک
امه سلام بیر علیک	ملائک گوننه لبیک

اول گُـمبی بسـم الله	ها کـرده دینار بنا
دین محمد برقرار	قسمت بوئه کربلا
دست بورین قفل طلا	نکفه شمه سیره درد و بلا
نوروز شعرخوان بایمو	باد بهاران بایمو
بررار جان مهروان	دست بور حبیب میان
هاده مینه نوروز خان د انعام	یحیی جان (اسم صاحبخانه) با خدا
قسمت بوئه کربلا	زن و ششی هر دتا
بیارین مَمیج و خِرما	هادین امار پلا
پُر بوئه نعمت شمه سرا	بخاریم و هلکانیم دعا
شمه پسر با عرضه	با هزار ناز و غمزه
ایشالله بیره نامزه	خوش بوئه ونه زندگی تازه
یحیی جان با ایمان	دست دزن حبیب میان
در بیار آتا توما	هاده شعرخوانه انعام
ای نیو بهار مبارک بو	ای لاله زار مبارک بو

اما مورد شاخص در دهکده کوهستانی «سیاه مرگو» واقع در دهنه محمدآباد کتول دیده می‌شد. و آن اینکه در روزهای اول عید، دو نفر که اهالی به آن‌ها «غربتی» می‌گفتند، تازه در ده به راه می‌افتادند و نوروزخوانی می‌کردند که ترجیع بند آن‌ها هم «ای نوبهار مبارک بو - ای لاله زار مبارک بو» بود. غربتی‌ها معمولاً به جوگی‌ها و کولی‌هایی می‌گفتند که یکی از شغل‌های آن‌ها مطربی بود. آن‌ها روزهای عید را مغتنم شمرده و برای کسب درآمد تن به چنین کاری می‌دادند. بنابراین این مورد نه نوروزخوانی اصیل به شمار می‌رفت و نه می‌توان آن را آدابی رایج دانست.

میر نوروزی

دیگر از مراسم‌های آیینی قبل از عید نوروز، «میر نوروزی» بود که حاکم یا امیر بر حسب ظاهر و موقتاً خود را از حکمرانی خلع و یکی از مردم عوام را بر جایگاه خویش می‌نشاند. این

امیر موقتی در طی چند روز حکمرانی خود، خلعت گران بها پوشیده و سوار بر اسب در کوچه و خیابان به راه می افتاد. مردم هم در یک فضای مفرح و شادی بخش در پی او هلله می کردند. او نیز در ضمن مراسم عده ای را عزل و یا نصب بر امورات می نمود. در منطقه بجنورد مردم عده ای سواره را در عقب و جلوی او در کوچه ها به راه می انداختند.^(۱۱)

این امیر سعی می کرد در طی حرکت، از اهالی پول و باج بگیرد. در کردستان به این مراسم «امیر بهاری» و در مازندران که تا اواخر دوره صفوی برگزار می گردید، اهالی حاکم قلابی و موقت را «بابو» و «بابوگر» می نامیدند.^(۱۲)

در منطقه استرآباد و در حوزه کار میدانی و مردم نگاری این نگارنده، کسی به اجرای چنین مراسمی در گذشته و در این ناحیه اشاره نکرد، اما یک نوع بازی بچگانه شبیه به میر نوروزی تا دهه ۱۳۴۰ خورشیدی وجود داشت که به احتمال زیاد یادگار ساده شده همان مراسم بود. این بازی «ممد لَجه اسب سوار» نام داشت که به معنی «محمد خُل و شلخته سوار بر اسب» بود. در این بازی مفرح یکی از نوجوانان در نقش محمدلجه چوب بلندی را از جلو و از وسط پا به پشت می برد که در حکم سوار شدن بر اسب بود. بعد با تکرار کلمه «پتکو، پتکو، پتکو...» می دوید. در این زمان بقیه بچه ها هم در فاصله کمی در پی او هلله کنان روان می شدند و برایش لنگه کفش، چوب و اگر زمین گلی بود، کپه های کوچک گل پرتاب می کردند. آن ها کوچه ها را دور می زدند و موجب خنده و شادی اهالی می شدند.

مراسم میر نوروزی اصلی به احتمال زیاد در روز آخر «پنجه مسترقه» یا همان پنجه دزدیده سال کیسه برگزار می گردید. زیرا این روز را برای حکمرانی نحس دانسته و به همین دلیل یک شخص عادی را موقتا به حکمرانی می گماشتند که بر اثر نحسی اگر قرار بود اتفاقی بیفتد، نصیب آن حاکم موقت بشود. داستان سریال تلویزیونی «افسانه سلطان و شبان» در حقیقت برگرفته از همین رسم نوروزی ایرانیان قدیم بوده است.

مراسم کوسه بر نشین

یکی دیگر از مراسم های روز اول عید نوروز که پیام آور بهار و شادی به شمار می رفت، «مراسم کوسه بر نشین» بود که به نام های «بهار جشن» و به قول مسعودی «رکوب الکوسج» هم خوانده می شد. این رسم را عده ای همان میر نوروزی دانسته اند. اجرای آن هم بنا به

نوشته‌های ابوریحان، گردیزی و مسعودی چنین بود: که مردی کوسه (بی‌ریش) و معمولاً زشت چهره را بر خری می‌نشانند که از طرف حاکم شهر حمایت می‌شد. حاکم جهت پشتیبانی از او و گردآوری خراج و جنس، عده‌ای سپاهی را به دنبالش رهسپار می‌نمود. در حین حرکت مرد کوسه پس از خوردن خوراکی‌های گرم کننده مثل گردو و سیر، خود را باد می‌زد و ترانه‌هایی می‌خواند مبنی بر آنکه فصل سرما به پایان رسیده و گرما او را می‌آزارد. به همین جهت مردم به طرف وی برف و یخ پرتاب می‌کردند و یا بر رویش آب می‌پاشیدند. این رسم کنایه و تقلیدی بود که بشارت می‌داد سرما تمام شده و فصل گرما فرا رسیده است. به این مأمور موقتی، قدرت اجرایی و نیز کوتاه مدت بخشیده می‌شد. او از هرکاسب و دکانی یک سکه می‌گرفت. هرگاه کسی از این کار امتناع می‌کرد، با ظرفی که در دست داشت و آمیخته از گل و مایع سیاه رنگ بود بر روی وی می‌پاشید و دستور تاراج دکان و اموالش را به سپاهیانی صادر می‌کرد که در رکابش بودند. از صبح تا ظهر آنچه می‌ستاند از آن خزانه و شاه بود. از ظهر تا عصر آنچه می‌گرفت به خودش و سپاهیان همراهش تعلق داشت. او از هنگام عصر ناپدید شده و خود را پنهان می‌کرد، چون هرگاه او را می‌دیدند، بلافاصله او را کتکش می‌زدند.^(۱۳)

اما در منطقه استرآباد، در حوزه کار مردم‌نگاری، مراسمی شبیه کوسه‌برنشین در گذشته وجود داشت که برای دو منظور طلب باران یا طلب آفتاب بود و ارتباط مستقیم به زندگی کشاورزان داشت. این مراسم بدین گونه انجام می‌گرفت که مردی «ساده ملو» را با لباس کهنه بر الاغی می‌نشانند و به پالان الاع هم چند حلب یا قوطی خالی می‌آویختند. سپس وی را در حالیکه بچه‌ها دنبالش بودند در کوچه و خیابان می‌گردانند. در این بین اگر نیت طلب باران بود، جلوی در هر خانه یا مغازه‌ای بر رویش آب می‌پاشانند، و اگر طلب آفتاب بود مقدار گندم یا برنج رویش ریخته و مقداری هم به خود وی می‌دادند تا در پایان مراسم آنها را بین فقرا تقسیم کنند. به علاوه در حین گردش این شخص و الاغش سنگ‌ریزه، گل و چوب هم به سویش پرتاب کرده و با سیخ زدن به الاغش موجب خنده و شادمانی مردم هم می‌شدند.

پیک‌های نوروزی در نقاط دیگر

در بسیاری از نقاط ایران پیام‌آوران شادی و جشن نوروز به شکل‌های گوناگون مراسمی را برگزار می‌کردند که هنوز تعدادی از آنها در بعضی نقاط از جمله ده‌نشینان دامدار و عشایر

ناحیه البرز، اجرا می‌گردند. در کوهستان‌های شمال فیروزکوه هنوز «نوروز چوپانی» یا «نوروز گردی» رواج دارد. مردم در روز دوم نوروز جشن گله و آغاز چرا را برگزار می‌کنند. در این روز چوپانان «لزوری» با ساز و برگ و لباس چوپانی جلو درب خانه‌های دامداران عضو خیل رفته و میش‌ها را که از حدود دی ماه تا آن روز در آغل مانده و زاییده‌اند، از زنان خانوار دامدار تحویل می‌گیرند. زنان هم در این روز با تهیه شیرینی، میوه و پول عیدی، از بامداد در انتظار چوپان جلو درب خانه می‌ایستند و هر کدام نیز یک «کترا»ی کفگیر چوبی که ابزاری است برای به هم زدن شیر، درست کردن «آروشه» و دیگر فرآورده‌های لبنی، در دست می‌گیرند. هنگام رسیدن چوپان، میش‌ها را به گله وارد می‌کنند و در خورجین و توبره چوپان هم شیرینی، آجیل، میوه و پول نقد می‌گذارند و با نواختن آرام‌کترا به پشت میش‌ها چند گامی به دنبال گله می‌روند زیرا این کار را باشگون می‌دانند و از خداوند می‌خواهند که گله در سال جدید بی‌آسیب و تندرست بوده و میش‌ها هم چاق، پروار و پُرشیر باشند.

در آذربایجان پیک‌های نروزی «تِکِم چی» یا «سایاچی» نامیده می‌شدند. آنها از اواسط اسفند از روستاها به سوی شهرها می‌آمدند و در حالیکه سینی بزرگی از نقل، نبات، شمع، آینه و تمثال حضرت علی در دست داشتند، به خواندن اشعاری به زبان ترکی می‌پرداختند و هم زمان «تکم» خود را به رقص در می‌آوردند و بشارت نوروز، طبیعت نو و سال نو را می‌دادند. تکم عروسکی بود به شکل بز یا شتر که با تکه پارچه‌های رنگین ساخته و با منجوق و آئینه تزئین می‌شد. سپس آن را بر قطعه تخته طوری استوار می‌کردند که با طنابی به حرکت و رقص در آید. تکم‌چی‌ها اشعاری در وصف بهار، مدح پیامبر، حضرت علی و ائمه می‌خواندند و در مقابل هدیه دریافت می‌کردند. در منطقه اردبیل علاوه بر تکم چی‌ها، دسته‌های «پملیک چی» هم بودند که از روستاهای دامنه‌های سبلان به شهرها می‌آمدند. آنها در کوله خود گل‌های صحرایی را آورده و با هدیه دادن به مردم، پاداش خود را می‌گرفتند.

سایاچی‌ها در بعضی از نقاط به وسیله «شیطان قاوالی» که شبیه طبل کوچک دسته‌دار با دو تکه سنگ آویزان شده در اطراف بود، قبل از عید ملودی‌های خاصی را به نام «سایا» می‌خواندند که مجموعه اشعار ۸ و ۷ هجایی بودند.

حاجی فیروز

مشهورترین پیک نوروزی که هنوز در گوشه و کنار این مرز و بوم می‌توان آن‌ها را یافت، حاجی فیروزها هستند که در بعضی نقاط به اسم‌های مختلف شناخته می‌شوند. مثلاً در خراسان به آن‌ها «جیگی جیگی ننه خانم» می‌گفتند.^(۱۴) درباره چگونگی پیدایش آن‌ها نظرات متفاوتی ارایه گردیده است. عده‌ای معتقدند که این رسم برگرفته از آیینی بوده که در آن گروه‌هایی با صورتک سیاه، در آغاز سال نو، در بین‌النهرین باستان به راه می‌افتادند و افسانه بازگشت تموز، خدای سیاه چرده مردم آنجا را از جهان مردگان به دنیای زندگان به نمایش در می‌آوردند. عده‌ای آن را مربوط به آیین ایشتر بابلی و حتی سومری‌ها مرتبط دانسته‌اند. گروهی هم آن را منتسب به ماجرای سیاوش نموده‌اند. مخصوصاً آنکه سیاوش در ادبیات اوستایی به معنی «مرد سیاه چرده» است.^(۱۵)

در این مورد صورت سیاه را نماد بازگشت او از جهان مردگان، لباس سرخ او را نمادی از خون سرخ سیاوش و حیات مجدد و شادی او را شادی زایش دوباره دانسته‌اند.

دسته‌ای دیگر هم بر این باورند که این مراسم یادگار عصر بهرام گور است که عده‌ای از اهل موسیقی را از هند به ایران آورده و در شهرها پراکنده نمودند تا شادمانی را به مردم عرضه کنند. فردوسی این تعداد را ۶۰۰۰ نفر دانسته که در آغاز به نام لولی و بعدها کولی نامیده شدند. آن‌ها نخست صورت خود را همچون هندیان سیاه می‌کردند و با رقص و آواز اقدام به شاد کردن مردم می‌نمودند.^(۱۶)

در استرآباد قدیم (گرگان فعلی) حاجی فیروزها از اواسط اسفند به تدریج در کوچه و خیابان پیدا می‌شدند و پیام فرا رسیدن سال نو را جلوی تمام مغازه‌ها و خانه‌ها به آگاهی مردم می‌رساندند. آن‌ها با پوشیدن پیراهن و شلوار قرمز، کفش یا گیوه نوک تیز منگوله‌دار، کلاه دراز شیپوری منگوله‌دار، صورت و دست‌های سیاه کرده، با زدن دایره زنگی اشعاری با صدای بلند می‌خواندند و تقاضای پول می‌نمودند. یکی از اشعار معروف آن‌ها که در شهر استرآباد و بعضی مناطق اطراف آن خوانده می‌شد، چنین بود:

ارباب خودم سلام علیکم

ارباب خودم سرتو بالا کن

ارباب خودم منو نگاه کن

ارباب خودم لطفی به ما کن
 ارباب خودم بز بزنندی
 ارباب خودم چرا نِبخندی
 بشکن بشکنه، بشکن
 من نِمشکنم، بشکن
 اینجا بشکنم یار گله دارد
 اونجا بشکنم یار گله دار
 این سیاه بیچاره چقدر حوصله داره
 حاجی فیروزه، سالی یک روزه
 همه می‌دانن، منم می‌دانم
 تو هم می‌دانی، عید نوروزه
 سالی یک روزه، حاجی فیروزه

البته در بعضی از نقاط روستایی استرآباد مراسم دیگری شبیه به حاجی فیروز برگزار می‌شد. مثلاً در حیدرآباد و چالگی قبل از عید بچه‌ها و اهالی ده در محوطه‌ای گرد می‌آمدند و نمایش «غولک به در» را تماشا می‌کردند. در این میان مطربان دوره گرد (گودارها) هم صورت خود را سیاه کرده و تمبک می‌نواختند. مردم هم در طول این برنامه به آن‌ها پول می‌دادند. اما مورد جالب در رشت اتفاق می‌افتاد. حاجی فیروزها در شب اول عید با مشعل فروزان در دست به محل دباغخانه کنار «صیقلان رود» می‌رفتند. در آنجا دختران دم‌بخت در اوج آواز خوانی و شادی منتظر آنان بودند. با فرا رسیدن حاجی فیروزها هلهله به اوج خود می‌رسید. در پایان شب هم پسران نابالگی که به دنبال حاجی فیروزها به این منطقه آمده بودند، بندهایی را که دختران به لباس خود بسته بودند، باز می‌کردند تا بختشان باز شود. سپس دختران پس از انداختن چند سنگ به داخل رود، به خانه‌های خود باز می‌گشتند.^(۱۷)

خانه تکانی

از مفیدترین ره‌آورد این جشن باستانی، تمیز کردن تمامی نقاط خانه توسط مردم بود.

معلوم نیست از چه زمانی این تکاپوی پسندیده با عید نوروز همراه گردید. ولی مهم آنکه «مصلحان اجتماعی» با درایت و تیزبینی «بهداشت فردی و عمومی» را با مراسم و آیین‌های جشن نوروزی پیوند زدند، طوریکه بعد از گذشت قرن‌ها، هنوز مردم به طور خود انگیزه اقدام به کارهایی می‌کنند که باید در حوزه «یک همگرایی مهم اجتماعی» مورد بررسی قرار گیرد. اگر این مهم نبود با کدامین تشویق، ترغیب، تهدید و حتی تنبیه می‌شد یک ملتی را نه، بلکه چند ملت را همزمان در طی حدود ۲۰ روز اسفندماه وادار به تمیز کردن سراسر خانه‌های خود نمود. باید بر این نکته توجه شود که از گذشته‌های دور تا دهه‌های اخیر، به دلیل وضعیت فرهنگی، تحصیلی و سایر نشانه‌های اجتماعی، مخصوصاً طبقه پایین و بخشی از لایه زیرین بخش متوسط جامعه ایران، کمتر به «بهداشت عمومی و فردی» توجه می‌نمودند. برای این تیپ اجتماعی می‌باید الزاماتی در حوزه فرهنگ عمومی از جمله اعیاد و نیز اعتقادات مذهبی، ایجاد می‌نمودند تا به طور خود انگیزه و برانگیزه حداقل یکبار در سال، به طور کامل محیط زندگی خود را می‌روبینند و «پلیدی و خصایص اهریمنی» را از خانه خود و اعضای خانواده دور می‌کردند.

همانگونه که در بخش «جشن فروردگان» توضیح داده شد، ایرانیان دوران باستان سخت به فَرَوَهَرها (فَرَوَشی‌ها - ارواح) مردگان خود احترام می‌گذاشتند و به شدت بر این باور پایبند بودند که این ارواح ده روز آخر سال که نه (۵ روز پنجه اول و ۵ روز پنجه بزرگ) از دنیای مینوی و آسمانی به زمین و به میان بازماندگان خود باز می‌گردند. و با استناد به متون اوستایی و نوشته‌های افرادی مثل ابوریحان، تأکید نمودیم که بازماندگان می‌باید برای شادی فَرَوَهَرهای مردگان خود، خانه و کاشانه را بدقت پاک و پاکیزه می‌نمودند. استرآبادی‌ها نیز سخت اعتقاد داشتند که شب‌های جمعه مخصوصاً جمعه آخر سال و نیز شب عید، ارواح بدیدار بازماندگان می‌آیند. بنابراین خانه باید کاملاً پاک باشد و گرنه ارواح قهر کرده می‌روند و همان سال اعضاء دچار فقر و بیماری می‌شوند. بدین جهت بر این نکته هم باید تأکید شود که خانه تکانی حداقل عمری به اندازه آیین زرتشت و شاید قبل از آن هم داشته است.

در بین استرآبادی‌ها امر خانه‌تکانی که گاه «قُندواری» و «خانه وَرچینی» هم نامیده می‌شد، بسیار با اهمیت تلقی می‌گردید، طوریکه باورهای متعددی درباره آن داشتند. زنان و دخترانی که «خاله خورو و خو رفته» (تنبیل) نبودند، ولی «دس جنبان و ددو بدو کننده»

(پرتحرک) بودند، از حدود ۲۰ روز مانده به عید به تدریج کار شست و شو و تمیز کردن خانه را آغاز می‌کردند. آن‌ها اعتقاد داشتند که استفاده از افراد تنبل در خانه‌تکانی، موجب کم تحرکی و در نهایت کم برکتی در سال نو می‌شود. و یا اگر زن چند ماهه حامله در امر خانه‌تکانی «بجّه بجّه» (تحرک) زیادی می‌داشت، زایمانش «دُمبچو و دوگانو» (دوقلو) و مخصوصاً پسر می‌شدند.

شستن «حوض چارپِل و لغاز افتاده» (حوض چهارگوش، کثیف و قورباغه افتاده) و «اُورا» (آب راه) خانه و خالی کردن لجن‌های رسوبی آن مورد توجه شدید بود چرا که می‌باید آب‌های مصرفی به همراه «شیطان» از او را خانه بیرون می‌رفت. در ضمن «پُتو حوض» یا همان زایدی که سوراخ مجرای تخلیه آب حوض‌ها را می‌بست، حتماً می‌باید برای سال جدید عوض می‌شد.

«چُکُلیدن تمام سولاخ سُمبه‌ها و سُمب سو» خانه با دو نوع مایع کاملاً ضد عفونی کننده انجام می‌گرفت. یکی نفت بود که معمولاً تیپ متوسط و اشراف جامعه شهری از آن بهره می‌بردند. نفت را تجار با کشتی از طریق دریای خزر از شهرهای ساحل شمالی دریای خزر (بادکوبه، هسترخان و...) به بندرگز و خواجه نفس و سپس بازار کهنه استراباد آورده، به معرض فروش می‌نهادند. دوم آب ولرمی که از سر شب صابون کله قندی شاهرودی را درون آن رنده کرده و می‌گذاشتند تا صبح کاملاً حل شود. برای نظافت درون سوراخ‌ها و ترکهای دیوار، چوبی به کلفتی یک خودکار و به بلندی حدود ۷۰ سانت را انتخاب می‌کردند و بر یک سر آن پارچه کوچک را محکم می‌پیچانند و سپس گره می‌زدند تا به صورت مشعلی کوچک درآید. سپس با فرو کردن همین سر چوب در نفت (یا کاربرد نفتالین) یا همان آبی که صابون در آن حل شده بود، آن را کاملاً خیس کرده و بعد با فرو بردن در ترکها و سوراخ‌ها، چوب را می‌چرخانند تا محتوای مایع آن جدا شود. بدین گونه «مور و مَهرِ فراری میدادن» یعنی مورچه و مارها را می‌گریزانند و «کُلو شیطان» (لانه شیطان) را در سراسر خانه به ویرانی می‌کشیدند و نیز «بچه شیطان رِ سَقَط می‌کردن» که البته همان محل‌های تاریک و نور یعنی جاهایی بودند که اکثر حشرات می‌زیستند و در آن‌ها تخم‌ریزی می‌نمودند.

باقی این مایع را نیز معمولاً در پایان کار در اطراف مستراح پاشانده و در مرکز آن نیز خالی می‌کردند. ترکیب «اُو صابون خِلا و مُستِراب» در حقیقت اشاره به همین مایع و کنایه‌ای از هر

چیز اضافه آمده را می‌داد. حساسیت به این مسئله حشرات و تخم‌ریزی آن‌ها بقدری در امر روبیدن خانه مهم بود که باور داشتند تا قبل از عید «آلبو، خرچسینه و چُسمبابو کوش مگیرن» اما بعد از عید حتی «زیقبو و چرتینگ روش مگیرن». یعنی تا قبل از عید انواع حشرات کفش به پا دارند که کنایه‌ای از تمیز نبودن خانه و راه افتادن حشرات در گوشه به گوشه آن بود، اما با خانه‌تکانی و فرا رسیدن عید و طبیعت زنده، حتی پرندگان کوچک هم سرحال و پرتحرک می‌شوند. آلبو، خرچسینه و چُسمبابو جانوران کوچک به اندازه سوسک، سیاه و نیز تنبل در راه رفتن هستند. زیقبو و چرتینگ هم دو پرندۀ بسیار کوچک به اندازه نصف گنجشک می‌باشند که بسیار پر تحرکند. کوش نیز به معنی کفش، و روش گرفتن هم به معنی راه افتادن است.

«آندوخانه» و «پستاخانه» یا پستو و انباری که معمولاً آن‌ها هم تاریک و نمور بودند، از دیگر مکان‌های خانه به شمار می‌رفتند که می‌باید کاملاً روئیده و قبل از عید با «گِل زرد روکش» می‌شدند. یعنی با دوغاب مخلوط گل زرد و کمی آهک، رنگ‌آمیزی می‌گردیدند. «کِلِه» یا اجاق داخل مطبخ (آشپزخانه) و گوشه حیاط هم معمولاً توسط ننه کلان یا ننجان (مادر بزرگ) و یا مادر می‌باید روکش گل جدید می‌گرفتند و «دَمبو» آن (نی بلند و تو خالی برای دمیدن بر آتش) نیز جدید انتخاب می‌شد و گرنه یکی از «بچه‌های خانه مُرده لیک و زَرَدَنبوک» می‌شدند. یعنی دچار بیماری لاغری می‌گردیدند. به علاوه حتماً خاکسترهای سال کهنه می‌باید از کف اجاق روئیده می‌شد و گرنه «آمد نداشت» یعنی خوش‌یمن نبود.

تمام «قَنو»های داخل حیاط (کودهای حیاط‌های گلی) حتماً می‌باید از آب باران جمع شده تهی می‌گردید. خانم‌های سن بالا اعتقاد داشتند یکی از جاهایی که «شیطان کُلو مَکُنه» همین چاله‌های پرآب شده درون حیاط است. که جداً مرکز آلودگی، انواع میکروب و نیز تجمع حشرات بود. نگارنده این سطور خود در بچگی عامل تخلیه همین چاله‌های آب خانه پدری در ازای «دو قران» به همراه سایر بچه‌های خانه بود که پدر بزرگ پول آن را می‌پرداخت. و گاه در برابر دریافت «نون قندی» چنین کاری می‌کردیم.

«بَنَدِکُلو» یا تار عنکبوت نیز از جمله موارد مورد حساسیت خانم‌ها و مخصوصاً مردان خانه بود. زیرا اعتقاد داشتند یکی از اشکال تغییر چهره شیطان، عنکبوت است. بنابراین با «جارو دسته بلند» این تارها را به دقت روئیده و محو می‌نمودند.

«آفتو دادن لحاف رختخواب» از جمله موارد شاخص دیگر در حوزه بهداشت خانواده بود.

استرآبادی‌ها معتقد بودند که «آفتو شیطان کُشه». بنابراین در یک روز کاملاً آفتابی از زمان «آفتو سوار» (هنگام پگاه)، کلیه لحاف، رختخواب و متکاها را بر روی «رچه» (طناب) و شاخه‌های درختان، در معرض نور آفتاب می‌نهادند و به هنگام «افتو زردی و نامشان» (غروب) آن‌ها را بر می‌داشتند.

به طور کلی خانه‌تکانی به چند دلیل اعتقادی انجام می‌گرفت که دو مورد آن بسیار مهم می‌نمود. نخست «در کردن شیطان از خانه» و دوم «پایبش نشدن فقر و مرض» در سال نو برای افراد خانواده که منظور درگیر نشدن اعضا با فقر و بیماری بود. در دو روستای شاهکوه و وطن، به طور خاص به این کار «شیطان در ها کردن» و «شیطان کُشان» می‌گفتند.

رنگ آمیزی خانه‌ها

همزمان با خانه‌تکانی سعی می‌شد بدنه دیوارهای خانه را نیز رنگ بزنند. برای اینکار چه در خود شهر استرآباد و چه روستاهای اطراف، از گل‌های مخصوص که معمولاً به رنگ‌های سفید، لیمویی ملایم و خاکستری بود استفاده می‌کردند. برای این کار خاک رس را گاه با آهک مخلوط کرده و به صورت دوغاب در می‌آوردند. سپس زنان و دختران طبقه پایین و متوسط با پارچه یا «جارو نرمه» محلول بدست آمده را به دیوارها می‌مالیدند. این رنگ‌آمیزی را در بعضی از روستاها از جمله سیدمیران «چارکت» می‌نامیدند. در محمدآباد (۵ کیلومتری شمال استرآباد) ابتدا یکبار از گل سفید به عنوان بتونه برای پر کردن ترکها استفاده کرده و سپس دیوارها را «روکش» می‌دادند. زنان روستاهای کوهستانی رادکان، دوزین، شاهکوه، خُلین در، چه جا، نرسو و سیاه مرگو در منطقه خطیرآباد «دودپاک ها کردن» می‌نامیدند. در روستای معصوم‌آباد، مالی» و در لِمِسک و منطقه خطیرآباد «دودپاک ها کردن» می‌نامیدند. در روستای معصوم‌آباد، چند ماه قبل از عید «خاک سفید» را از بیابان‌ها به خانه آورده، و آن‌ها را با آب قاطی کرده و گل بدست آمده را کاملاً ورز (مالش) می‌دادند. سپس این گل را به صورت کپه کوچکی همچون کلوچه در آورده و بر پشت‌بام در معرض خورشید می‌نهادند تا کاملاً خشک شود. سپس چند روز مانده به عید همین کپه‌های خشک شده را پودر کرده و در آب حل می‌نمودند و دوغابی به نام «شیر» درست می‌کردند. برای کف اتاق‌ها هم گل زرد، کاه و سرگین اسب را مخلوط می‌نمودند. در حیدرآباد به جای سرگین اسب از مدفوع گاو استفاده می‌کردند. در

کردکوی این رنگ کف اطاق را «بِنِگِل» می‌نامیدند. زنان و دختران بندرگز و کردکوی و روستاهای اطراف آن رنگ‌آمیزی جداگانه‌ای برای قسمت پائین اطاقها داشتند که به این قسمت در ناحیه کردکوی «رَچندو» و در منطقه بندرگز «رَجه» می‌گفتند.

کار مسگری

(سفیدگرهای دوره گرد)

دو نوع سفیدگری که استرابادی‌ها به آن «بَرَقْدکاری» می‌گفتند، در نزدیک عید برای خانواده‌ها مهم بود. یکی همان تعمیرات و رنگ‌آمیزی خانه بود و دومی سفید کردن ظروف مسی از قاشق، اوگردان (لنگری - بادیه دسته‌دار)، چلو سوزن (آبکش)، دوری (بشقاب)، کاسه و لُغلو (ماهی تابه) تا دیگ‌های کوچک و بزرگ (۵ منه و ۱۰ منه و...)، اُفتوبِه (اُفتابه)، مَشْرِپِه (مشرفه)، «مَجْمَع مِرسی» یا همان سینی‌های مسی، حموم برنجی (سماور که به آن سَمَوار هم می‌گفتند) و... بودند. برای این کار سفیدگرها که استرابادی‌ها به آن‌ها «کارمسگر» و «برقدکار» هم می‌گفتند، از اواسط اسفند در کوچه‌ها به راه می‌افتادند و با فریاد «ای کار مسگره» اقدام به سفید کردن ظروف مسی مردم می‌نمودند. آن‌ها پس از ورود به حیاط مشتری خود، در یک گوشه چاله‌ای کوچک می‌کنند که توسط شاگرد کار مسگر پر از ماسه می‌شد. سپس ظرف‌های کهنه و زنگار زده مسی را درون این چاله نهاده و پس از ریختن



نگاره یک نداف که کار و تلاش آنها یک ماه مانده به نوروز در استراباد به شدت افزایش می‌یافت.

سفیدکاری ظروف مسی پیش از جشن نوروز به دستیارِ کارمسگرها

ماسه به درون ظرف، شاگرد کیسه‌ای روی ماسه می‌انداخت و با چرخش پا، ظرف را از درون و بیرون به وسیله این ماسه و کیسه تمیز می‌کرد تا «قلع‌گیر» شود. آنگاه ظرف تمیز شده را در اختیار خود استاد کار مسگر که بر روی تشکچه‌ای می‌نشست، قرار می‌داد. وی ظرف را روی آتش کوره (دم) می‌نهاد تا پس از داغ شدن به آن قلع بمالد. سپس با پنبه‌ای بزرگ آغشته شده به نشادر، قلع را روی ظرف پخش کرده و سفید می‌نمود. البته اگر ظروفی «وَل ولینگ» (کج و کوله) بود اُستاد کار نخست به وسیله چکش و سندان کوچکی که در زمین فرو می‌کرد، غُرگیری می‌نمود و سپس به سفیدکاری آن می‌پرداخت. البته در حین کار، در حدود ساعت ۱۰ صبح با چای و نان از کار مسگر و شاگردش پذیرایی هم می‌شد.

در بین باورهای زنان استرآبادی، یکی این بود که کهنگی با سال کهنه باید از خانه و مخصوصاً مطبخ (آشپزخانه) و «کِلِه‌ها» (اجاق‌ها) بیرون برود و همه چی، «نو نُوار» بشوند. ظروف مسی از جمله وسایل درون این مطبخ‌ها بودند. دختران تازه ازدواج کرده معتقد بودند که ظرف مسی سفید نشده در سال نو باعث «زُبان درازی شو مردمان مِشِه». یعنی زبان اعتراض فامیل شوهرها را می‌گشود که احتمالاً با ایرادگیری، آن را به بی‌سلیقگی تازه عروس‌ها منتسب می‌کردند. اما زنان سَن‌دار و جاافتاده وجود ظرف کهنه در سال نو در مطبخ را عامل فقر و کم‌برکتی می‌دانستند. عده‌ای نیز بر این باور بودند که «کُنِه ظرف هَوو سر زن خانه میاره».

تعویض خط چو

یکی از مواردی که در اواخر هر ماه، فصل و مخصوصاً آخر سال مورد توجه مردم قرار می‌گرفت تسویه حساب‌های مالی خانواده‌ها با بقال، نانوا، حمامی و... محله بود. در گذشته معمولاً برای خرید جنس توسط خانواده‌های معتمد از بقال یا نانوا و مخصوصاً استفاده از حمام‌ها، همیشه پول داده نمی‌شد بلکه شَموش (چوب باریک حدود ۵۰ سانتی) را فروشنده به مشتری کاملاً مورد اعتماد خود می‌سپرد که با هر بار مثلاً نان خریدن، خودش خطی عمیق روی آن چوب می‌انداخت و در پایان ماه هم با شمردن خط‌های «خط چو» مطالبه پول خود را می‌نمود. این مورد بیشتر برای نانوایی و مخصوصاً حمامی کاربرد داشت. حمامی در ازای هر نفری که به حمام می‌رفت یک خط بر روی چوب می‌انداخت که در پایان ماه یا فصل، بویژه

قبل از عید، با شمارش آن‌ها «حق آب به سر شدن» خویش را دریافت می‌نمود. یکی از مقاطعی که حتما می‌باید اهالی استراباد «قبل از عرفه و بعد از حموم عیدی» به آن توجه می‌نمودند، پرداخت بدهکاری‌ها، تعویض همین خط چوها و دریافت چوب جدید بود. در ضمن «حق البُق» کارگر حمام که با بوق یا شیپور خود روزهای زنانه و مردانه بودن حمام را در طول هفته‌های سال از روی پشت‌بام اعلام می‌نمود، جدا حساب می‌کردند. این حق البُق اجباری نبود.

حمام عیدی

در فرهنگ ایرانیان آب همیشه سرچشمه حیات و پاک کننده ناپاکی بوده است. پاشیدن آب در چهار کنج حیاط در روز چهارشنبه‌سوری و نیز اولین روز سال نو ریشه در این اعتقاد و نیز راندن شیاطین و ارواح خبیثه داشته است. غسل، تطهیر و «حموم عیدی» نیز می‌توانست ریشه در همین باور داشته باشد. غسل تعمید در عید فصح مسیحیان، توجه به مراسم مقدس آب به هنگام تعدادی از جشن‌ها در میان ایرانیان باستان که گاه با اوستاخوانی همراه بود نیز از جمله این باورها به شمار می‌رفتند. یکی از فروزه‌های مهم در اوستا و باور ایرانیان باستان «آشویی» به معنی پاکی و درستی بود. آشویی دو نوع داشت، یکی درونی که شامل اندیشه، کردار و گفتار نیک می‌شد و دیگر آشویی بیرونی که شامل پاکی تن، خانه، لباس و اطراف خانه بود. (۱۸)

به نوشته ابوریحان بیرونی، ایرانیان غسل ویژه عید نوروز داشته‌اند. او نوشته است: «... سبب این که ایرانیان در این روز غسل می‌کنند این است که این روز به هرّوژا که فرشته آب است تعلق دارد و آب را با این فرشته مناسبتی است. و از این جاست که مردم در این روز هنگام سپیده‌دم از خواب بر می‌خیزند و با آب قنات و حوض خود را می‌شویند و گاهی نیز آب جاری بر خود از راه تبرک و دفع آفات می‌ریزند... در این روز مردم به یکدیگر آب می‌پاشند و سبب این کار همان سبب اغتسال است و برخی گفته‌اند که علت این است که در کشور ایران دیرگاهی باران نبارید تا ناگهان بارانی سخت ببارید و مردم به این باران تبرک جستند و از این آب به یکدیگر پاشیدند و این کار همچنان در ایران بماند... نیز گفته‌اند سبب این که ایرانیان در این روز به هم آب می‌پاشند این است که چون در زمستان تن آدمی به کثافات آتش از

قبیل دود و خاکستر آلوده می‌شود، این آب را برای تطهیر از آن کثافات به هم می‌ریزند».^(۱۹) بر این نکته نیز تاکید می‌شود که «آب» در آیین ایرانیان باستان عامل دفع کثیفی و پلیدی محسوب می‌شد و سخت مورد احترام مردم بود. در «یشت‌های» اوستا، هشتمین یشت یعنی «تیریشْت» (تیشتریه) مخصوص ایزد آب و باران است. او در مقابل دیو خشکی «آپه‌اوشه» apa oša که آب‌ها را زندانی می‌کند، قرار دارد. در این موارد «کرده‌های» تیریشْت مضامین زیبایی دارند.^(۲۰)

«حموم عیدی» استرآبادی‌ها نیز ریشه در همین اعتقادات دیرینه دارد. قبل از عید تمامی افراد خانواده حتماً می‌باید حمام رفته و پاک و نظیف آماده سال نو می‌شدند. نشستن بر سر سفره هفت‌سین به انتظار تحویل سال، بدون انجام «حموم عیدی»، کراهت داشت. اصولاً حموم عیدی جزو «قِرَتان پرتان و غُنچه قُپینای» ایام نوروز و سال نو به شمار می‌رفت. این چند واژه گویش استرآبادی به معنای به خود رسیدن از نظر آرایش و تر و تمیزی بود. حمام‌های استرآباد در دو مقطع ماه رمضان و چند روز قبل از عید معمولاً شبانه روزی می‌شدند. در چنین شرایطی یا یک روز در میان زنانه و مردانه بود و یا از صبح تا حدود ۳ بعد از ظهر در اختیار خانم‌ها و ادامه آن در اختیار آقایان قرار می‌گرفت. حموم عیدی کمی مجلل تر برگزار می‌گردید. مثلاً حناء، اجابی و گل سر را از قبل آماده می‌کردند. خانم‌ها گل سر را داخل پارچه و سپس دولچه (لگن کوچک مسی) می‌نهادند تا آب آن دفع شود. این ماده را در داخل حمام بر سر می‌مالیدند تا «مو نرم و حرارت کله کم شود». حناء را هم در داخل حمام به سر، کف دست و پا و نوک ناخن‌ها می‌مالیدند و برای چند ساعت بی‌تحرك می‌نشستند تا خوب رنگ دهد. گاهی هم در خانه این کار را کرده و بعد به حمام می‌رفتند.

دعاگری دم عید

در آخرین روزهای سال کهنه مخصوصاً در روز چهارشنبه آخر سال، زنان استرآبادی تا قبل از مراسم چهارشنبه‌سوری سعی می‌کردند حتی المقدور از خانه خارج نشوند؛ زیرا «به دعا برخورد می‌کردن». یعنی عده‌ای در چنین روزی دعا‌های خود را توسط دعانویس‌های معروف گذر میرکریم در محله میدان «قَلَم مِزْدَن»، یعنی تجدید می‌کردند. حال اگر کسی با این زن رو در رو می‌شد «دم عید آمد نداشت و سال نو سختی پاپلیچش می‌شد»، یعنی خویش یمن نبود و

مشکلات زیادی برایش پیش می‌آمد.

در این چند روز آخر سال کهنه معمولاً کار دغانویس‌ها، سرکتاب‌گیرها و سرطاس‌نشینان پر رونق بود. «آب باطله» از جمله مواردی بود که مورد استفاده زنان شهر استرآباد و بسیاری از روستاها (از جمله کفشگیری، محمدآباد، آهنگرمحله و...) قرار می‌گرفت. برای خواندن باطل نامه معمولاً به چهار تیپ اشخاص متوسل می‌شدند. یکی از دغانویسان، دوم ملای ده، سوم یکی از خانم‌های مطهره و مسن محله و چهارم مادر بزرگ خانواده. دعای مخصوص از روی «کتابچه دعا» انتخاب و با خواندن هر تکه از آن، به آبی که داخل یک طاس مسی بزرگ بود، «کُف و وُف» (فوت) می‌کردند. این آب باطله را یا چهارگوشه خانه می‌پاشیدند یا داخل آب حمام برنجی (سماور) و یا داخل آب برنج می‌ریختند و به نیت شفا، تندرستی و در امان ماندن از گزند دشمنان به خورد همه اعضای خانواده می‌دادند. البته این مسئله هم به صورتی دیگر ریشه در گذشته ایرانیان داشت. شاید متن‌های دینی کهن در شکل‌گیری این اعتقادات بی‌تأثیر نبوده‌اند. مثلاً در «خردادیش» و یشت چهارم آمده: «... همگان بدانند که هرگاه به هنگام نیاز مردم به امشاسپندان [شش فرشته‌ای که در صفحات پیشین آن‌ها را معرفی کرده‌ایم] متوسل شوند، از بیماری در امان مانده و نیز از حمله و یورش دشمن، مردم ستمگر، دروغگو، جادو و تیرم‌روزی محفوظ خواهند ماند».^(۲۱)

سروده‌های قبل از عید

بخشی از فلکلور منطقه گرگان کنونی (استرآباد سابق) را غیر از نوروز خوانی‌ها، سروده‌های قبل از جشن نوروز تشکیل می‌دادند. نگارنده در زمان کار میدانی و مردم‌نگاری (منوگرافی)، سه نوع از این سروده‌ها را ثبت نموده است. اولین نمونه «لالایی» است که به احتمال زیاد مطول بوده ولی فقط دو بیت آن به یادگار باقی مانده است:

لالا، لالا، دم عیده، کنم خنده

بچم جامه مُخواد از پنبه

تو نوبه خُو دیده که بَلکم

بیارن باراش، خاله یا عمه

دومین نمونه اشعاری بودند که بچه‌ها در برابر پدر خوانده و او را آگاه می‌کردند که تهیه و

خرید «جامه عیدی» را از یاد نبرد:

عید داره میاد و لختیم

به پییر چند باره ما گفتیم

ما تُنیکه مُخوایم کُوش مُخوایم جامه مُخوایم، رُوش مُخوایم
عید دیدنا خجالت نکشیم خُب پَر شیطان بکشیم

نمونه سوم اشعاری بودند که ملا (مکتب‌دار) به بچه‌های «ملاخانه» (مکتب‌خانه) به صورت مکتوب می‌داد تا چند روز قبل از عید «از بر» (حفظ) کنند و در طی دوران تعطیلات عید در خانه بخوانند و تکرار نمایند:

نوروز آمد، نوروز آمد شو رفته و امروز آمد
ای مار من پییر من رختای نو کردین به تن
وُخه عیده، حالا عیدانه بدین

پییر جان سلامت مُکنم خودم غلامت مُکنم
نُگا به دستات مکنم بازم سلامت مکنم
وُخه عیده، حالا عیدانه بدین

ای مار من بری بهشت آق مُلایم عیدی نوشت
وُخه عیده، حالا عیدانه بدین

نه یک قُبران و دیشی نه یک غازی و پی شی
بدین تارچه و جوز و گلاب شیرینی و پول، با ترشی

همانگونه که از مضمون و محتوای این اشعار بر می‌آید، مکتب‌دار، با وادار کردن بچه‌ها به حفظ آن‌ها و تکرارشان در خانه در ایام عید، در واقع طلب عیدی خود را از خانواده بچه‌ها برای سال نو می‌نمود.

عرفه و آداب آن

در صفحات قبل توضیح داده شد که آخرین گاهنبار که آخرین روزهای سال کهنه و قبل از عید است را ایرانیان همسپتدم می‌نامیدند که مخصوص جشن آفرینش انسان بود. این جشن مراسمی مربوط به آیین زرتشت هم داشته است. استرابادی همین روزها را «عَلِفِه نو» یا «علفه زنده‌ها» و روز قبلش را «علفه کهنه» یا «علفه مرده‌ها» می‌نامیدند. در بعضی از

شهرهای خراسان هم روز عرفه را «روز بی بی حور» می‌گفتند.

در بسیاری از نقاط ایران از جمله استرabad و خراسان، روز عرفه را روز آزادی روان و روح مردگان هم می‌پنداشتند^(۲۲) و اعتقاد داشتند که ارواح آن‌ها از آسمان به زمین نزد اعضای خانواده‌شان می‌آیند. بدین جهت بازماندگان باید حمام کرده (حموم عیدی) و تمیز باشند و حتی الامکان لباس‌های تمیز و نو می‌پوشیدند و «سو» (چراغ) یا شمعی نیز می‌افروختند. با توجه به توضیحاتی که درباره «جشن فروردگان» در صفحات قبل دادیم، این جشن در بین ایرانیان باستان به مدت ۱۰ روز مانده به عید یا همان ۱۰ روز آخرسال کهنه (۵ روز پنجه کوچک و بعد ۵ روز پنجه بزرگ) به مناسبت همین باور که در این مدت فُروهرها یا ارواح مردگان از آسمان به زمین نزد بازماندگان خویش می‌آیند، برگزار می‌شد. آن‌ها تمام خانه را تمیز کرده و خود نیز پاک و لباس نو می‌پوشیدند.

مردم استرabad و خراسان هم روز عرفه را دقیقاً متعلق به روح آزاد مردگان دانسته و در این روز به گورستان بر سر مزار مردگان خود رفته و «خیرات در می‌کردند». علاوه بر غذاهای پخته شده و حلوا، آن‌ها نان کلوچه (همچون «درون» زرتشتیان) بین حضار در قبرستان تقسیم می‌نمودند که هنوز بقایای برگزاری این مراسم به چشم می‌خورند.

مردم روستاهای متعددی در ایالت استرabad سابق (گرگان - گلستان فعلی) همین اعتقاد را داشتند. در حوزه کار میدانی و مردم‌نگاری این نگارنده، در روستاهای محمدآباد (۵ کیلومتری شمال استرabad)، شمشک، آفرا تخته علی آباد کتول، شاهکوه، رادکان، سید میران و چند مکان دیگر، مشخص گردید که این مراسم رفتن بر سر مزارها و خیرات کردن برای ارواح مردگان از گذشته دور رواج داشته و هنوز هم دارد. در آفرا تخته مردم در روز عرفه که آن را «بو مُردگان» نامیدند، حمام کرده و با لباس نو، نان محلی «چلبک پخته» را برداشته و بر سر مزار مردگان خود می‌رفتند. آن‌ها روی مزارها فانوس روشن می‌کردند و نان محلی را به عنوان خیرات پخش می‌نمودند. حلوا شَقِزی در روستای سید میران و حلوا جوی (حلوا گردویی) در بسیاری از روستاهای منطقه کردکوی و بندرگز از خوراکی‌های مخصوص خیرات در این روز و در محل گورستان‌ها بود. مردم شاهکوه که به «عرفه مرده‌ها» و «عرفه زنده‌ها» معتقد بودند، در شب هر دو عرفه شمع روشن بر سر در حیاط‌ها و اتاق‌های خود می‌نهادند. آن‌ها در روز «عرفه مرده‌ها» به گورستان بر سر مزار مردگان خود رفته و برای خشنودی ارواح آن‌ها حلوا (برنجی

و آردی) و «گوشت ته چین» (پلو با گوشت) پخته و بین بقیه تقسیم می کردند. به علاوه بر روی قبور مردگان خود شمع، چراغ موشی و مشعل های بسیار کوچک می افروختند. در بندر گز یک شب مانده به عید را «مردۀ عید» نامیده و برای خیرات و اموات چشم به راه، جوز حلوا، تندور نون پخته و بین همسایه ها تقسیم می کنند. در استون آباد دو روز مانده به سال نو را «غریب پزان» نامیده و برای امواتشان که در غربت دفن شده اند غذا و حلوا می یزند.

اهالی روستای بدیل آباد کردکوی ده روز مانده به سال نو را روز «بوی مردگان» می نامیدند و به نیت مردگان خود پلو و خرما بین فقرا و همسایگان پخش می کردند. همچنین بیرون بردن نان، آرد، برنج، تخم مرغ، «آلو کرسی و کِلِه مطبخ» (آتش منقل کرسی و اجاق آشپزخانه) و «کُشتن سو» (فوت و خاموش کردن چراغ) در این دو روز یعنی عرفه کهنه و نو کاملاً ممنوع بود. وگرنه بدیمنی، فقر، بیماری و «کآچه شدن بچه های خانه» (خل و دیوانه شدن فرزندان خانواده) را به همراه می آورد.

مردم استرآباد «عَلِفِه شو» (شب عرفه) را معمولاً سبزی پلو با ماهی و فرداشب یعنی شب عید را «چلو رشته» (رشته پلو) می خوردند. نهار روز عید هم سبزی پلو با «ماهی کپور شکم پُر» بود که معمولاً اندکی از رشته پلو دیشب را به میمنت «تبرک و مثل رشته دراز شدن عمر افراد خانواده» با پلو این روز قاطی می کردند. عده ای هم قبل از سال تحویل، آب گرم کرده و پس از تحویل سال بلافاصله رشته را درون آن ریخته تا به مقدار کمی چلو رشته به همراه سبزی پلو با ماهی برای نهار آن روز مهیا کنند.

اما برخلاف اعتقاد گروهی از مردم نقاط مختلف از جمله مردم افغانستان که شب عید را «خروس پلو» طبخ شده با بادام و پسته و... می خوردند، در استرآباد خوردن مرغ و خروس در این شب سخت منع شده بود. زیرا چون این دو حیوان دایماً گرسنه و مشغول خوردن هستند، بنابراین خورندگان آن ها در شب عید هم تا آخر سال گرسنه می ماندند.

از آداب مهم این دو روز، «سو کردن» فانوس، لَمپا، چراغ موشی، لاله و یا شمع توسط زنان استرآبادی در چند گوشه خانه بود. قبل از آغاز تاریکی و در شامگاه روز عرفه (شب عید)، انواع چراغ های یاد شده و یا شمع در چند مکان خانه روشن می شد تا سپیده دم فردا همچنان افروخته باقی بمانند. در پایان هم نباید به آن ها «کُف و پُف» (فوت) می کردند، بلکه شمع ها



چند گونه از ابزار گوناگون روشنایی که اهالی استرآباد آنها را نوروز می‌باید در گوشه به گوشه خانه سو می‌کردند. چراغ موشی، لمپا، گردسوز، لاله و پی‌سوز

می‌باید تا آخر می‌سوختند و فیتله چراغ‌ها را هم آنقدر پایین می‌زدند تا خود خاموش شوند. این افروختن‌ها که پیشه در گذشته دور دارد، علاوه بر توجه به آتش، گرمای داشت حرمت فَرَوَه‌رها (فَرَوَشی‌ها) در آخرین روزهای سال کهنه و ایام فروردگان هم بود. انواع «سو»ها را معمولاً در مطبخ، جلو اتاق‌ها روی سکو، روی تنور و اجاق گوشه‌ای از حیاط و در بعضی از روستاها مثل نوچمن، ساور، رادکان، کارکنده، خراب شهر، نوکنده، مَزَنگ، سیدمیران، نودیچه، کفشگیری و روستاهای کوهستانی دهنه محمدآباد کتول از جمله آستان، زرسو، مایان، چه‌جا و خَلین دَر، در طویله هم روشن می‌کردند. در روستای محمدآباد در شمال استرآباد، به نام و نیت اموات بزرگ و درجه یک و نیز تازه فوت شده‌ها، به تعداد آن‌ها در شب سال نو شمع روشن می‌کردند. این رسم در اکثر شهرها و روستاهای شمال ایران رواج داشت. عده‌ای شمع‌ها را بر مزار مردگان، مساجد، تکیه‌ها و نیز بر سر چشمه‌ها هم افروختند.^(۲۳) در تعدادی از شهرها و روستاهای خراسان در هر اتاق به همراه شمع، مشک و عنبر هم

می سوزانند. (۲۴)

در آلاشت شب بیست و ششم ماه اسفند (قبل از عرفه) جشنی به نام «بیست و شش» یا «عید ما» داشتند که ضمن خیرات کردن برای مردگان، با تن پاک و لباس نو بر سر مزار مردگان هم می رفتند و در آنجا پارچه های آغشته به نفت و متصل به چوب (مشعل) را بر روی قبور می افروختند. (۲۵)

کوزه اندازی و زالو انداختن

در پایان سال کهنه خون گیری موجب «سبکی» می شد و معمولاً برای این کار به سه طریق متوسل می شدند. کوزه اندازی، زالو انداختن و حجامت که گستردگی عام نداشتند و فقط عده ای خاص به خاطر حالت «سنگینی» (خمودگی)، دردهای ویژه و یا فقط برای «در کردن خون کهنه» اقدام به این کار می کردند. البته بهترین موقع برای خون گیری فصل بهار بود. کوزه اندازی که در استراباد به آن «بادکش» هم می گفتند بدین طریق انجام می گرفت که در وسط پارچه ای کوچک سکه ای را می نهادند و سپس پارچه را بر روی سکه جمع و با نخ محکم می بستند تا قسمت سکه بر روی پشت شخص بنشیند و قسمت بالای پارچه که به صورت گل در می آمد و به نفت آغشته می شد، به طرف بالا بایستد (به شیوه ای که در تصویر ارائه شده). وقتی قسمت پول روی پشت شخص نشاند، قسمت نوک پارچه را آتش می زدند و سپس کوزه ای کوچک و دهان گشاد (که بعدها استکان جای آن را گرفت) پشت رو بر روی پارچه آتش گرفته می نهادند و کاملاً فشار می دادند تا راه ورود و خروج هوا را ببندند. پارچه برای مدتی کوتاه در زیر کوزه شعله ور می ماند تا اکسیژن هوا تمام و موجب باد کردن آن قسمت از پوست شود که در زیر دهانه کوزه یا استکان قرار می گرفت. این عمل موجب «سبکی»، آرامش و رفع تعدادی از دردها می گشت. البته در این روش هدف فقط همین موارد بودند.

حجامت معمولاً در حمام و به وسیله شاخی میان تهی انجام می گرفت. برای انجام آن هم دهانه گشاد شاخ را بر روی پشت شخص مورد نظر و در جای مناسب خوب می نشاندد. سپس از قسمت دیگر شاخ شروع به مک زدن می نمودند و این کار را آنقدر ادامه می دادند که پوست در زیر قسمت دهانه گشاد شاخ کاملاً متورم شود. آنگاه شاخ را برداشته و بر قسمت

متورم شده تیغ می‌کشیدند تا خون بیاید.

زالو انداختن که استرابادی‌ها به آن «زُلو اِنداختن دَم عید» می‌گفتند، یک نوع دیگر درمان بالینی و در حوزه روماتولوژی بود. چون بزاق زالو ترکیبات ضدلختگی خون، ضد درد و بی‌حس‌کننده همچون «هیرودین» دارد، معمولاً برای رفع درد عضلات و یا آب آوردگی روی زانو از این حیوان استفاده می‌کردند. زالو بر قسمت نهاده شده آنقدر خون می‌مکید که خود باد کرده و بر زمین می‌افتاد.

باورها مربوط به قبل از عید

غیر از موارد یاد شده در صفحات قبل، تعدادی دیگر از باورهای مردم استراباد که عمدتاً مربوط به قبل از عید می‌شدند، عبارت بودند از:

- وارد کردن ذغال به خانه از چند روز قبل از عید ممنوع بود زیرا سیاه‌بختی و سیاه‌روزی برای افراد خانواده می‌آورد.

- روز و مخصوصاً شب عید نمی‌باید چیزی بیرون داده می‌شد چون در سال جدید از وسایل خانه کم می‌شد.

- «کلچپاس و دکو کردن» (ور رفتن و آزار دادن) خل و دیوانه روزهای عرفه کهنه و نو و مخصوصاً شب عید، بدیمن و باعث «پاپلیج» (مشکل) برای افراد سن بالای خانواده (مادر و پدر) می‌گردید.

- «باد دادن صندوق» یعنی باز کردن صندوق‌های فلزی قدیمی، برکت می‌آورد. یعنی می‌باید وسایل درون صندوق‌ها هوایی می‌خوردند که احتمالاً به خاطر رطوبت زیاد، باعث جلوگیری از تخریب و بیدخوردگی می‌شد. فقط کسانی که «کفن یمانی» یا هر نوع پارچه کفنی برای خود گوشه صندوق داشتند نمی‌باید از داخل سارق باز می‌شد زیرا احتمال مرگ آوردن برای صاحبش می‌رفت.

- داخل چند ظرف کوچک برنج یا آرد می‌کردند یا در ظروف (کیسه) برنج و آرد را باز می‌گذاشتند، به نیت آمدن برکت زیاد به میان خانه و گشایش مالی برای مرد خانواده. عده‌ای هم نمک داخل کوزه‌های مخصوص نمک را حتماً عوض می‌کردند و نمک نو می‌ریختند. مخصوصاً خانواده‌هایی که «نمک کوزه» خود را قرار بود روز سیزده بشکنند.

- هر چند کسی نمی‌باید چند روز مانده به عید، چیزی از خانه بیرون می‌داد، ولی اواسط اسفند کسانی بودند که از همسایه‌ها یا فامیل‌های خوشبخت «شگومی» و یا از یک سید «تبرکی» مثل مستی آرد، گندم و برنج می‌گرفتند. از زن سید مخصوصاً خوشبخت و خوش خلق، یکی از پیراهن‌هایش دریافت می‌گردید.

- اگر چند روز آخر سال کهنه، گربه خانه غیر متعارف چند بار زیر لحاف کرسی می‌خزید، دلیل آن زمستان سرد سال نو تعبیر می‌شد.

- «پارچه عیدی» را برای زنانی که حامله بودند، چند روز قبل از عید در یکی از مساجد قیچی (برش) می‌زدند به این نیت که نوزاد او سالم به دنیا بیاید. البته اگر «زن پسرزا» نبود و چند بار دختر زایمان کرده بود، این برش شامل پارچه مردانه می‌شد تا بدین سبب، سبب متولد شدن پسر شوند.

- «رُفت و روب» جلوی درب حیاط و داخل کوچه چند روز قبل از عید برکت‌زا و حاجت دهنده بود و «آمد داشت». البته این مورد در تعداد قابل توجهی از نقاط دیگر ایران از جمله در بین زرتشتیان روستاهای نصرت‌آباد و خرمشاه کرمان و یزد هم رایج بود. (۲۶)

- ناخن گرفتن شب عید به شدت منع بود. البته شب‌های چهارشنبه و به اعتقاد گروهی دیگر از مردم استرآباد، شب‌های جمعه هم خوشامد نبود.

- «چک پُرسی و آنقَر مَنقَر کردن همساده» (پرس و جو و دخالت بیجا در کار همسایه) قبل از عید و حتی در ایام خود عید بسیار بدیمن و موجب «سَر تُو» (سرزنش) یا «تنگی خلق» (کم حوصلگی - بداخلاقی) اعضای خانواده در سال نو می‌شد.

- قهر بودن با فامیل و همسایه‌ها از جمله مواردی به شدت منع شده به شمار می‌رفت، زیرا برای سال نو «دشمن زیاد کن» و نیز مانع «نام در کردن» (حسن شهرت) خانواده به ویژه زن خانه می‌شد. معمولاً برای «آشتی عیدی» زنان سعی می‌کردند «کاسه همساده» کنند. یعنی با فرستادن یک کاسه آش یا خورش برای طرف مقابل، زمینه آشتی را فراهم می‌کردند. جواب متقابل یعنی فرستادن خورش یا گذاشتن «مرغانه» (تخم‌مرغ) در همان ظرف (پس از خالی کردن و شستن) و برگرداندن آن به معنی پایان قهر و نوعی آشتی‌کنان بود.

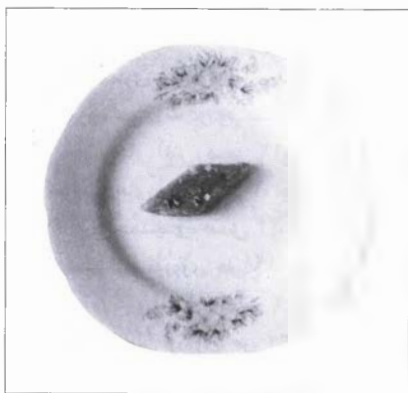
- علاوه بر نهادن آرد در داخل یکی از ظروف کوچک، گاهی زنان آرد را با دست در

گوشه‌هایی از خانه مخصوصاً در «مطبخ» می‌باشیدند تا موجب نیکبختی اعضا و پر برکتی محیط خانواده شود. به طور کلی توجه به گندم، آرد و به ویژه نان در بین مردم استرآباد بسیار مهم تلقی می‌شد. اگر کسی تکه‌ای نان در کوچه و خیابان و بر روی زمین می‌دید، می‌باید آنرا بر می‌داشت و پس از بوسه زدن بر آن و نهادن بر پیشانی، آن را در گوشه‌ای می‌نهاد تا لگد نشود. دادن «گندم مستی» (گندم برشته شده) به میهمانان که عید دیدنی آمده بودند، بی‌ارتباط با همین اعتقاد نبود. در روستای سیاه مرگو در دهنه محمدآباد کتول، و نیز روستای افرا تخته علی‌آباد کتول و تعدادی از روستاهای منطقه خان ببین (فندرسک)، صاحبخانه به هنگام ورود میهمانان عید، مقدار کمی گندم را با مشت بر روی شانه‌هایشان می‌ریخت.

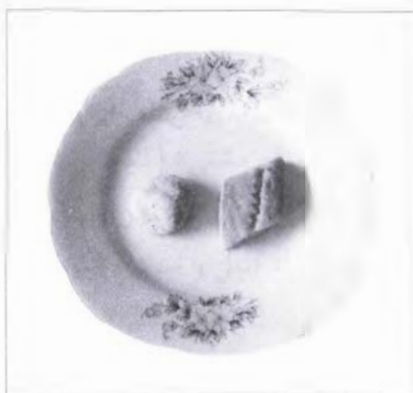
یادداشت‌ها

- ۱ - نوروز (دومین همایش...)، ص ۱۹۴، شرح ادوار صفی‌الدین ارموی، صص ۵۶ و ۱۰۹.
- ۲ - همان، ص ۱۹۲.
- ۳ - گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، صص ۳۳۵ و ۳۳۶.
- ۴ - پژوهشی کوتاه درباره استادان موسیقی ایران و الحان موسیقی ایران، صص ۱۶، ۱۸، ۲۸، ۲۹ و ۷۸.
- ۵ - جشن‌های آتش، صص ۱۲، ۱۸، ۳۱، ۳۹ و ۵۴.
- ۶ - جشن‌های آب، ص ۱۰۵، جامع‌الالحان، ص ۳۸۹.
- ۷ - نوروز جمشیدی، صص ۲۴، ۴۸ و ۱۰۲.
- ۸ - خنیاگران نوروزی، ص ۱۹.
- ۹ - نوروز در ورا رودان، صص ۸۲-۶۵.
- ۱۰ - خنیاگران نوروزی، ص ۴۷.
- ۱۱ - جشن‌های آب، صص ۲۰۸ و ۲۰۹.
- ۱۲ - گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، صص ۴۱۴ و ۴۲۴.
- ۱۳ - التفهیم، صص ۲۵۶، ۲۵۷ و ۳۴۲؛ مروج‌الذهب، ج ۱، ص ۵۵۴، زین‌الخبار، صص ۲۴۵ و ۵۲۲.
- ۱۴ - عقاید و رسوم مردم خراسان، صص ۱۷ و ۹۷.
- ۱۵ - پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۵۷.
- ۱۶ - کتاب ماه هنر، بهمن و سافند ۱۳۷۹، ص ۱۹.
- ۱۷ - گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، صص ۱۵ و ۱۶.
- ۱۸ - مراسم قدیمی و آداب زرتشتیان، صص ۴۰ و ۴۱.
- ۱۹ - گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، ص ۳۱۰.
- ۲۰ - اوستا، رضی، ص ۳۶۳.
- ۲۱ - همان، ص ۱۹۲.
- ۲۲ - عقاید و رسوم مردم خراسان، ص ۸۰.
- ۲۳ - نوروزگان، ص ۹۷.
- ۲۴ - عقاید و رسوم مردم خراسان، ص ۸۰.
- ۲۵ - نوروزگان، ص ۹۷.
- ۲۶ - جشن‌های آب، ص ۱۲۲.

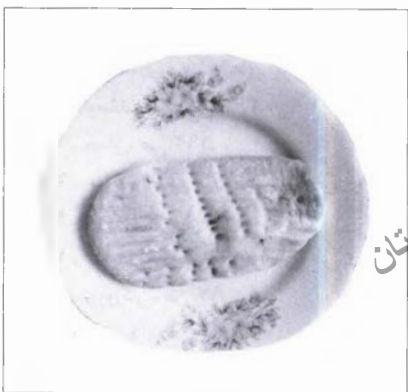
چند گونه از شیرینی‌های مردم گردان (استرآباد) در روزهای جشن نوروز



حلوا مآج



سرغلبیلی (دست چپ) رنجفیلی (سمت راست)



پادرازی



کلمبو

(نگاه کنید به ص ۱۴۸ به بعد)

خوراکی‌های عید نوروز

در صفحات قبل اشاره کرده بودیم که ایرانیان باستان و زرتشتیان برای ایام «فروردگان» یا ده روز مانده به عید (پنجه کوچک و بزرگ) انواع خوردنی‌ها و شیرینی‌ها را چه برای فرَوَهرها (ارواح مردگان) و چه برای ایام نوروز می‌پختند. در اوستا، منابع پهلوی و نیز یازند به تفصیل از آن‌ها یاد شده است. چنین گرده نان‌هایی همان «درون» drun بودند که در اوستا «درانه» darāna نامیده شده و از آرد گندم پخته می‌شد. این نان هنوز در میان زرتشتیان ایران و مخصوصا در بین پارسیان هند از جایگاه ویژه و مقدسی برخوردار است و در برخی مراسم مذهبی هم از جمله «درون‌یشت» به عنوان نذری بر سر سفره می‌نهند. از جمله روزهایی که ویژه چنین رسمی است، روز خردادماه از ماه فروردین خرداد سال می‌باشد. در روز خرداد یا ششم عید که پس از پنجه بزرگ، نخستین روز سال نو بود، به نوشته کسروی (در قرن ۴-۵ هـ.) «درون» یا نان مقدس را بر سفره نوروزی می‌نهادند.^(۱)

پختنی‌ها و خوراکی‌های مخصوص عید در میان استرآبادی‌ها را هم می‌توان به چند گروه حلواها، شیرینی‌ها، شکلات‌ها و چند خوراکی متفرقه تقسیم نمود. از خصایص ویژه پخت تعدادی از این خوراکی‌ها، تعاون و همیاری فامیل مخصوصا همسایه‌ها و هم محلی‌ها بود. کار جمعی و پیشبرد چنین کارهایی نه تنها موجب تسریع در کار، بلکه خود باعث ایجاد فضای جمعی مفرح و شادابی می‌گشت طوری‌که برای زنانی که در تمام مدت سال در فضای سنتی و بسته اجتماعی آن عصر ملالت‌آور بود، حال پختن این خوراکی‌ها موجب «چَکَلِ چَکو» (همگرایی آرامش بخش و نیز توأم با شادی) و جمع صمیمانه آنها می‌گردید. به علاوه زنانی

که با هم قهر بودند، با فرصت پیش آمده برای همکاری، با یکدیگر در نهایت آشتی نیز می‌کردند. سمنو نمونه بارز چنین استدلالی است که در زیر به آن پرداخته می‌شود.

سیمنو: مراسم سمنوپزان را چند روز قبل از عید نوروز و «قبل از گل کردن درخت آلو» برگزار می‌کردند تا زمان آن دیر یا زود نشده و باعث «سفیدی سیمنو» نگردد. برای پخت سمنو در دهه اول ماه اسفند ابتدا «گندم سفید و گوشتی» اطراف تاش و شاهرود را که معروف به «گندم بالا» (منظور منطقه کوهستانی جنوب استرآباد) بود را خیس داده داخل پارچه یا کیسه‌ای می‌نهادند و به مدت حدود ۲ یا ۳ روز دایما روی آن با نوک انگشتان آب می‌پاشیدند تا «ترجه» (جوانه) بزند. (در خراسان کیسه حاوی گندم خیس داده شده را درون چاهی می‌آویختند).^(۲) سپس گندم‌های ترجه زده را درون چند «مجمع مرسی» (سینی‌های بزرگ مسی) پخش می‌کردند و به مدت چند روز در معرض هوا می‌نهادند تا حدود ۴ یا ۵ سانت «قد» بکشند. آنگاه زنان همسایه یا فامیل به طور دسته جمعی آن‌ها را تکه تکه کرده و داخل حوض یا لگن مسی بزرگ سه بار آب می‌کشیدند. در این مدت چشم مردان و حتی «زنان ناپاک و بد طینت» نباید بر آن‌ها می‌افتاد تا «بر نگردد» (بد رنگ و بی‌مزه نشود).

مرحله بعدی آن بود که گروه زنان این گندم‌های نو رس را داخل «سیرکوب» (هاون‌های چوبی بزرگ) می‌کوبیدند و سپس این فرآورده را از داخل «چلو سوزن» (آبکش برنج) یا هر نوع صافی ریز می‌گذراندند تا «شربت» یا همان شیره گندم‌ها را «صاف» کنند. پس از آن به تدریج این شربت و آرد را داخل دیگی که بر روی «سلینگه» (سه پایه فلزی بزرگ) بود و آب گرم داشت می‌ریختند و آرام آرام با «آرسین» (کف گیر) دسته بلند یا «اوگردان» های (آب گردان - کاسه‌های دسته دار) بزرگ و دسته بلند هم می‌زدند تا ته نگیرد. در این مدت آتش هیزم زیر سه پایه را بیشتر می‌افروختند و به طور دایم اسپند زیر و هم دور دیگ دود می‌کردند تا از «چشم نظر» و چشم ناپاک در امان بمانند. این هم زدن تا پاسی از شب ادامه می‌یافت تا به تدریج شعله زیر دیگ را کم و کم‌تر کنند. در این زمان مجمع بزرگ سینی را به همراه پارچه بر دهانه دیگ می‌گذاشتند تا کمی «دم» بدهد. بر روی این مجمع یک کاسه آب، جا نماز، آیینه، شانه، برنج و چند شمع روشن می‌نهادند. به علاوه در نزدیکی دیگ فرشی پهن می‌شد تا تمام کارهای لازم را در مجاورت دیگ انجام دهند. پختن سمنو گاهی به صورت موروثی نسل اندر

نسل در یک خانواده انجام می‌شد و اگر یکی از بازماندگان از پختن آن به دلایلی صرف نظر می‌کرد «خوابنما» می‌شد و می‌باید لوازم مورد احتیاج را به کس دیگری که سمنو می‌پخت واگذار می‌نمود.

بعد از پختن سمنو فامیل‌های درجه یک پای دیگ می‌آمدند و به همراه صلوات‌های مکرر و دود کردن اسپند، هر کس حاجتی داشت مقداری بادام یا گردوی با پوست را داخل دیگ سمنو می‌ریخت.

پای دیگ نماز و گاهی نیز نوحه و روضه خوانده می‌شد. سمنو در حقیقت «آش ولایانه» (ولیمانه) حضرت زهرا برای دوره بارداریش محسوب می‌شد. اعتقاد بر آن بود که همان شب فاطمه زهرا سر دیگ می‌آید و به آن «پنجه» می‌زند و تا صبح جای انگشتانش باقی می‌ماند و باعث شیرینی بیشتر سمنو می‌گردد. در خراسان به جای پنجه اعتقاد به جای نقش مهر و تسبیح فاطمه زهرا داشتند.^(۳) اگر کسی باطن پاکی داشت می‌توانست علایم آنرا ملاحظه کند. عده‌ای برای برآوردن حاجت و آرزوهای خود شب پای دیگ می‌خوابیدند و یا در هم زدن محتویات دیگ شرکت می‌کردند و گاهی شکر، مغز گردو و یا گردو با پوست، گلاب، شیرینی، خرما، قند و شمع نذری خود را به صاحب دیگ می‌دادند. خانم‌ها نیز نصف شب «ختم تسبیح» می‌گرفتند تا حاجتشان برآورده شود. آن‌ها سرپا می‌ایستادند و تسبیح در دست برای هر دانه آن می‌خواندند: حبیبه اُسرأ حیات زینب، حجاب عصمت، بانوی کبریا زینب، به جان هر دو برادر، به جان پدر و مادر قسم تو را، بکن حاجتم روا زینب، به سوزهایی که در دل توست، رسان ما را به مقصود مدعا زینب.

اگر حاجت حاجتمندان برآورده می‌شد غالباً رسم بر آن بود که آن شخص قسمتی از لوازم سمنوی سال دیگر را به «صاحب دیگ» می‌داد. بسیاری معتقد بودند که در حین پختن سمنو اگر چشم ناپاک به آن بیفتد سمنو خراب شده و تغییر رنگ می‌دهد به همین دلیل در خانه را «سینجیق» (کاملاً بسته) و کسی را راه نمی‌دادند. فردای صبح سمنو را بین فامیل و همسایه‌ها تقسیم می‌کردند. همسایه‌ها نیز داخل ظرف تخم مرغ، قند، شکر، و... می‌گذاشتند و ظرف را بر می‌گرداندند.

در این قسمت ضرورت دارد به این مورد اشاره گردد که پخت سمنو خاص استرabad نبود، بلکه در چند نقطه دیگر از ایران و حتی در چند کشور آسیای میانه همچون تاجیکستان،

ترکمستان، قزاقستان و... هم سمنو پخته می‌شد. اما با وجود شباهت‌های فراوان پخت آن با منطقه استرآباد، تفاوت‌های اندکی در اجرای مراسم آن دیده می‌شد. در بخش «گستره نوروز» به موارد شاخص مراسم سمنویزان در کشورهای یاد شده اشاره گردید. در این قسمت به چند مورد دیگر در داخل و خارج از ایران اشاره می‌گردد.

در کردستان به این فرآورده سمنی samani گفته می‌شد.^(۴) در خورگندم و جو با هم سبز و از شیر هر دو برای ساخت سمنو استفاده می‌شد.^(۵)

در سیستان ایران سمنو را که «تجگی» می‌گفتند در «قلیف» (دیگ‌های مسی کوچک) می‌پختند.^(۶)

در تاجیکستان و قزاقستان به آن سومنک somanak می‌گفتند. در تاجیکستان علاوه بر شیوه پخت همچون زنان استرآبادی، یک نوع دیگر آن به صورت زواله (چونه) حلوا و کلوچه مانند بود که در سینی چیده و در تنور پخته می‌شد.^(۷) در این باب در اوایل صفحات همین کتاب در بخش عید نوروز در تاجیکستان توضیحات بیشتری داده شده است.

حلوا اُماچ ōmach: یا «حلوا ماچ» یکی از حلواها و خوراکی‌های قدیمی مخصوص عید نوروز استرآبادی‌ها بود که هنوز خانواده‌های اصیل و سنتی به پخت آن اقدام می‌کنند. در روستاهای کوهستانی از جمله شاهکوه هم این حلوا پخته شده و به آن «حلوا اُماچی» می‌گفتند که معمولاً تا روز سیزده عید به همراه «کاک نون»، خرما خشک، توت و نقل بر سر سفره عیدی به چشم می‌خورد.

مواد لازم برای حلوا اُماچ عبارت بودند از: آرد گندم، روغن حیوانی (روغن دمبه) یا کره محلی، زعفران، هل، گلاب، عسل و پودر پیسته و بادام.

طریقه پخت این حلوا چنین است که ابتدا آرد گندم را داخل سینی بزرگی می‌ریختند و با سر انگشتان دست آب بر روی آن می‌پاشیدند و آنقدر مالش (ورز) می‌دادند که به صورت گلوله‌های ریز در می‌آمدند. سپس یک غریبل (الک) را پشت رو کرده و بر پشت آن گلوله‌های آرد را به قدری با کف دست می‌گرداندند تا کاملاً از سوراخ‌های آن گذشته و دوباره به صورت آرد درآید. بعد این آرد را روی پارچه تمیزی پهن می‌نمودند. و برای مدت ۳ یا ۴ روز خشک می‌کردند. پس از این مدت باز این بار آرد کاملاً غریبل می‌شد. آنگاه «روغن خوب» (روغن دمبه حیوانی یا کره) را به قدر مورد احتیاج در داخل یک دیگ مسی بزرگ داغ می‌کردند. پس

از داغ شدن، نخست ریز دانه‌های آرد الک شده و سپس بقیه آرد نرم را داخل این روغن می‌ریختند و کاملاً سرخ و برشته می‌نمودند. بعد دیگ را از روی سه پایه آتش پایین نهاده، عسل، هل و گلاب را در ضمن آنکه به خوبی شلاق (هم) می‌زدند، به آن اضافه می‌نمودند. شلاق زدن همچنان ادامه می‌یافت تا زعفران را در داخل گلاب حل و کمی دم کنند. وقتی خوب «رسید» آن را به مواد شلاق خورده اضافه می‌کردند و بار دیگر آنقدر هم می‌خورد تا کاملاً جمع شده و «روغن بیفتد». یعنی طوریکه دیگر به ته ظرف نچسبد. در این بین مقداری گلاب دیگر به آن اضافه می‌شد. در پایان فرآورده را داخل مجعه‌های بزرگ مسی (مجمع مرسی) ریخته، پهن می‌کردند و پس از پاشیدن پودر پسته و بادام بر روی آن، به وسیله کارد، کل حلوا را به صورت لوزی برش می‌دادند. این لوزی‌های برش خورده همان حلوا اماچ بودند. این خوراکی عید نوروز استرآبادی‌ها به دو دلیل مخصوص طبقه متوسط و اشرافی شهر بود و معمولاً بر سر «سفره عید» همین دو تیپ اجتماعی دیده می‌شد. نخست به خاطر هزینه سنگین آن و دوم به خاطر تلاش و کار زیادی که بیشتر صرف هم زدن یا شلاق خوردن آن می‌شد. اصولاً کیفیت این حلوا را که بعد از برش خوردن به صورت نوعی شیرینی در می‌آمد، در مقدار شلاق خوردن آن می‌دانستند و زنان معتقد بودن «کول شکن» یا همان کتف انداز است.

حلوا جوزی: که در روستاهای بلوکات استرآباد «جوز حلوا» می‌گفتند و همان «حلوا گردویی» بود. این حلوا را برای مراسم‌های سوگواری و خیرات برای مردگان در روز عرفه هم می‌پختند. ولی اکثر روستاییان اطراف و حتی تعدادی از خانواده‌های اصیل استرآبادی، برای عید نوروز نیز آن را تهیه می‌کردند.

استفاده از انواع حلوا، نان‌های شیرین و شیرینی‌های قبل از عید و در ایام فروردگان (۱۰ روز دو پنجه کوچک و بزرگ قبل از عید نوروز) و خیرات آن‌ها برای فَرَوَهَرها یا همان روح مردگان، از گذشته دور در بین ایرانیان رواج داشت. هنوز زرتشتیان مقیم ایران و هند، در این ده روز به طور دسته جمعی (قامیل یا همسایه) به پختن چنین نان‌هایی می‌پردازند. «نان شیر»، «کماج»، «نان پیه پیاز»، «حلوای رسن»، «حلوا شکری» و «سیُک» (نان روغنی) از جمله آن‌ها به شمار می‌روند که به خاطر فَرَوَهَر (فَرَوَشی‌های) مردگان خود می‌پزند.^(۸)

مواد لازم برای پختن حلوا جوزی عبارت بودند از: آرد برنج نیم‌کوب که استرابادی‌ها به آن «زیردندانی» می‌گفتند، مغز گردوی نیم‌کوب، عسل، گلاب و روغن حیوانی (دمبه) یا کره محلی.

استرابادی‌ها معمولاً گردو، پیاز و انار سالانه خود را در «پشت بام» یعنی بین دو سقف سفالی و سقف صاف اتاق نگه‌داری می‌کردند تا در مواقع لزوم، از یک فضای چهارگوش باز و تعبیه شده بر سقف اطاق، به وسیله نردبان از آن‌ها بهره ببرند.

به علت گرانی عسل، طبقات پایین به ویژه در روستاها، به جایش شکر، شیره انگور یا از «دیشو» استفاده می‌کردند. دیشو شیره میوه خرماندوهای بسیار کوچک به اندازه سنجد بود که بعد از پختن و صاف کردن خرماندو به دست می‌آمد. این دیشو را گاهی با برف زمستانه هم مخلوط و «برف دیشو» درست می‌کردند و شب‌های یلدا دسته جمعی آن را می‌خوردند. اگر در ایام عید برف می‌بارید (مثل دوم فروردین سال ۱۳۶۰ خورشیدی)، برف دیشو را در شب‌های عید نوروز هم می‌خوردند.

برای پخت این حلوا نخست گردوی نیم‌کوب را با کره یا روغن حیوانی خوب تف می‌دادند تا برشته شود و سپس برنج نیم‌کوب را هم به آن اضافه نموده و برای مدتی هم می‌زدند. آنگاه کمی آب و سپس عسل و گلاب را اضافه کرده و آنقدر شلاق می‌زدند که خوب رنگ قهوه‌ای شکلاتی گرفته و در ضمن «روغن بقیه» یعنی روغن پس دهد. حال دیگ را از روی چراغ بر می‌داشتند و پس از سرد شدن، به مقدار کم بر روی کف دست گذاشته و به اندازه کتلت ولی کمی کلفت‌تر، آن‌ها را پهن و گرد می‌نمودند تا برای چیدن در ظرف راحت باشد.

شیرینی‌های عیدی

آنچه را که تاکنون از آن‌ها یاد شد، در گروه حلواهای عیدی به شمار می‌رفتند. در این قسمت به معرفی شیرینی‌های عیدی می‌پردازیم.

نون زنجبیلی (زنجبیلی): مواد لازم برای پخت این شیرینی عبارت بودند از: آرد گندم، زنجبیل کوبیده، شکر، روغن حیوانی، شیر و زرده تخم مرغ.

برای پخت ابتدا آرد و خمیر مایه را با کمی نمک، شیر، شکر، چند زرده تخم مرغ و زنجبیل

پودر شده خمیر می‌کردند و می‌گذاشتند تا خوب ور بیاید. سپس خمیر ور آمده را پشت سینی‌های بزرگ مسی خوب پهن می‌نمودند و با نوک چنگال یا چوب‌های چند میخه، بر روی آن می‌کوبیدند. بعد تمامی خمیر را به صورت لوزی‌های کوچک برش می‌دادند و پس از چیدن در سینی، در تنور می‌پختند. زنجبیل این شیرینی می‌باید به قدری می‌بود که طعم آن علاوه بر زمان خوردن، بوی آن هم به هنگام چیدن سرسفره به مشام می‌رسید. به همین دلیل هم نام آن را نون زنجبیلی گذاشته بودند.

کُلمبو: مواد لازم برای این شیرینی مغز گردو پودر شده، خرمای بدون هسته، گلاب، هل، دارچین، روغن، آرد، شیر و شکر و گاه کمی زعفران بود.

برای پخت این شیرینی ابتدا آرد، خمیر مایه و شیر را خمیر کرده و می‌گذاشتند تا خوب ور بیاید. سپس خرما و پودر گردوی چرخ کرده را در داخل روغن خوب تف می‌دادند و در پایان به آن گلاب، هل و دارچین می‌افزودند. بعد از آنکه خمیر خوب ور آمد، آن را به صورت چونه‌های کوچک در آورده و پهن می‌کردند و به اندازه یک قاشق چای خوری بزرگ داخل آن را مواد (خرما و پودر گردو) نهاده و یک ورق دیگر خمیر روی آن‌ها می‌گذاشتند. بعد دور دو ورق بالا و پایین را خوب انگشت می‌زدند تا به صورت خمیر گرد درآید.

در این مرحله بر روی همگی آن‌ها با وسایل چوبی طرح‌های مختلف می‌دادند. آنگاه کلیه این خمیرها را داخل پارچه برای چند ساعت می‌گذارند تا خود را بگیرد. بعد داخل سینی چیده و در تنور می‌پختند. نمونه چنین شیرینی یا خرمای سرخ شده در روستای «افرا تخته» علی‌آباد (بلوک کتول سابق استرآباد) برای عید تهیه می‌شد.

سَرغَلَبیلی: مواد لازم برای این شیرینی عبارت بودند از: آرد، مایه خمیر، شیر، شکر، هل و پودر قند.

برای پخت ابتدا شیر، آرد، روغن، کمی نمک و هل را خمیر کرده و کاملاً ورز می‌دادند به گونه‌ای که اصلاً به دست نچسبد. بعد آن را در پارچه‌ای تمیز در زیر پتو یا پارچه کلفت به مدت چند ساعت می‌خوابانند تا خوب ور بیاید. پس از این مرحله، خمیر را به اندازه گردو بر پشت غریبل گذاشته و آن را پهن می‌کردند. سپس یک طرف آن را بلند کرده و با نوک انگشت

می‌غلتانند تا به شکل حلزون درآید و در ضمن جای سیم‌های توری روی بدنه آن بماند. وقتی کلیه خمیرها بدین صورت درآمد، همگی را در ظرفی چیده و در زیر پارچه کلفتی قرار می‌دادند تا خوب «خود را بگیرد» یا به تعبیر دیگر کمی سفت می‌شد. آنگاه همگی را در ظرف پر روغن سرخ کرده و در پایان بر رویشان پودر قند می‌پاشیدند و یا در درون ظرف پر از پودر قند می‌غلتانند.

قطاب: مواد لازم برای این خوراکی عید، شامل این مواد می‌شدند: آرد گندم، روغن خوب، تخم‌مرغ، خمیرمایه، ماست، شیر، پودر قند، ماش، پیاز، ادویه، هل و شکر. برای پخت این شیرینی هم خمیر را کاملاً آماده می‌کردند. بعد مقداری ماش آب‌پز را به همراه ادویه و پیاز تف داده و سپس چرخ می‌کردند. به جای این مواد گاهی اسفناج آب‌پز را به همراه نخود آب‌پز چرخ شده مورد استفاده قرار می‌دادند. برای ساخت خود شیرینی ابتدا خمیر ور آمده و کاملاً روغن خورده را با دهنه لیوان به قطعات کوچک گرد و پهن شده تقسیم می‌کردند. سپس مقداری به اندازه یک قاشق از مواد یاد شده را روی ورقه خمیر گذاشته و از یکطرف لبه آنرا بلند کرده، لازده و دو سوی لبه خمیر را به هم وصل نموده و می‌پیچانند به گونه‌ای که به صورت حلزون در می‌آمد. این شیرینی خام را معمولاً در داخل سینی چیده و در تنور می‌پختند. ولی به ندرت خانوارهایی هم یافت می‌شدند که آن را در روغن سرخ کرده و در پایان بر روی آن پودر قند می‌پاشیدند.

کالنی نون: که در گذشته شب عید در روستاهای منتهی علیه غرب استرabad (حوالی بندرگز به سوی مازندران) مخصوصاً مناطق کوهپایه‌ای و کوهستانی پخته می‌شد و در حقیقت یک نوع دیگر قطاب بود. با این تفاوت که مواد درون خمیر، عدسی آب‌پز به همراه تکه‌های کوچک «کدو ترکمانی» (کدوهای بزرگ) بود که به همراه پیاز داغ تف خورده بودند. و گاهی هم گردو و کنجد را لای خمیر می‌نهادند و در تنور می‌پختند. شکل و طرز پیچش این خمیر هم عین قطاب بود.

نون پادرازی: کم شیرین و ساده‌ترین شیرینی عیدی استرabadی‌ها بود. خانم‌ها نزدیک

عید آرد گندم را با کمی خمیر ترش، شیر، شکر و روغن خمیر می‌کردند و پس از ورز دادن زیاد و ور آمدن، آن را به شکل و اندازه کتلت در می‌آوردند و روی آن با نوک چنگال سوراخ سوراخ می‌کردند. چون شکل کف پا هم می‌یافت، به همین دلیل به آن «نون پا درازی» می‌گفتند. این نان عیدی در خراسان هم پخته می‌شد و به «پا درازو» معروف بود.^(۹) در شیراز نیز این نان عیدی و هم نان زنجبیلی توسط زنان برای ایام عید پخته می‌شدند.



گونه‌ای از آسیاب سنگی که به شیوه کوبش دانه‌های را پودر می‌کردند. برنج، گندم و یا حبوبات را داخل گودی میان آسیاب ریخته و سپس با دسته سنگی روی آنها می‌کوبیدند تا پودر شوند. به راستی گونه‌ای هاونگ سنگی بود. البته گونه چوبی هم داشت که به آن «سیرکوب» می‌گفتند.

گلاج: یا گولاچ یک نوع نان - شیرینی بزرگی به اندازه یک بشقاب بود که معمولاً برای «خیرات در کردن» اموات در روزهای عرفة قبل از عید نوروز می‌پختند و به گورستان‌ها و بر سر مزارها می‌بردند. هم چند گلاج را از زنان استرآبادی و چند روستای اطراف هم می‌پختند، ولی اصل آن متعلق به اوغوزها (اجداد ترک و ترکمان) و احتمالاً مغولان در آسیای میانه بود. این نان - شیرینی در حقیقت همان «قلمه» هموطنان ترکمان ما بود که سایر قبایل ترک آسیای میانه هم آن را به مناسبت اعیاد می‌پختند و احتمالاً از عصر تیموری یا صفوی در منطقه استرآباد هم پخته می‌شده است. زنان برای پخت آن ابتدا خمیر را خوب ورز و مشت و مال داده و ور می‌آوردند. سپس آن را به اندازه بشقاب و به شکل دایره در داخل روغن از دو سو سرخ کرده و در پایان بر روی آن پودر قند می‌پاشیدند. زنان هم وطن ترکمان هنوز هم این نان - شیرینی را به چند مناسبت از جمله عید نوروز و مخصوصاً عید قربان می‌پزند.

رشته به رشته: این خوراکی شیرین هم باید ارمغان و ره‌آورد مهاجرین مازندرانی به منطقه استرآباد بوده باشد که قبل از عید و گاه در مناسبت‌های دیگر هم پخته می‌شد. البته

تجار استرآبادی دو نوع یزدی و اصفهانی آن را نیز در ماه‌های بهمن و اسفند به وسیله کاروان به «بازار کهنه» استرآباد رسانده و در بین مردم به فروش می‌رساندند. اما به تدریج «دکان کربلایی حسین» (از اجداد مفیدی‌های فعلی گرگان) در راسته آب‌نبات سازان بازار کهنه، اقدام به درست کردن آن نمود. به علاوه نوع خانگی آن هم به وسیله زنان بدین صورت پخته می‌شد. ابتدا نیم دانه یا «برنج گرده» را شسته و در پارچه کیسه‌ای تمیز به مدت یک روز می‌خوابانند. سپس بعد از آنکه کمی خشک می‌شد، آن را در هاونگ (هونگ) می‌کوبیدند و آنگاه برای آنکه کاملاً پودر و نرم شود «خراس گردان» می‌کردند. یعنی بار دیگر به وسیله آسیاب دستی نرم می‌شدند. در این صورت مواد آن کاملاً آماده می‌شد. بنابراین یک مجمه (سینی بزرگ) مسی را پشت رو، روی چراغی با حرارت کم می‌نهادند و از بیرون پشت آن را کاملاً با روغن خوب چرب می‌نمودند. پس از آنکه مجمه کاملاً گرم می‌شد، آرد برنج را با نوک انگشتان بر روی آن می‌پاشانند که در طی حدود یک دقیقه به صورت تورهای نازک پف کرده در می‌آیند که بلافاصله می‌باید لا می‌خورند. این محصول رشته به رشته نامیده می‌شد. برای پخت آن هم همین رشته به رشته را داخل ظرفی پر از روغن داغ می‌انداختند و خیلی زود در می‌آوردند و روی آن را پودر قند می‌پاشیدند. در این شرایط قابل خوردن بودند.

شیرینی برنجی: که در منطقه گلوگاه و هزار جریب به «حلوا برنجی» و در روستای مزنگ استرآباد به «کندا» kenda معروف بود. این شیرینی برای عروسی‌ها، شب یلدا و هم عید نوروز مهیا می‌گردید. تهیه آن نیز بدین گونه بود که نخست آرد برنج نیم‌کوب را با آرد گندم، روغن و شکر مخلوط کرده و در گوشه‌ای می‌نهادند تا حالت ور آمدن و پف کردن بگیرد. بعد آن را به مدت چند ساعت در لای پارچه تمیز می‌خوابانند، سپس قطعه قطعه و یا گرد می‌کردند و به دو شیوه می‌پختند. یکی اینکه این قطعات را در روغن از دو سو سرخ می‌کردند و در روش دیگر، قطعات را در سینی چیده و در تنور می‌پختند. این روش دوم در چند روستا از جمله در مزنگ رواج داشت.

نون قندی: به انواع نان‌های کوچک و شیرین اطلاق می‌شد که کاک نمونه بارز آن بود. این نوع نان‌های کوچک و شیرین از موادی همچون آرد گندم، روغن، شیر، خمیر ترش (خمیر

مایه) و اندکی شکر تهیه می‌شدند. خمیر مالش داده و ور آمده را به قطعات کوچک گرد تقسیم می‌کردند و پس از آنکه روی آن زرده تخم مرغ به همراه زردچوبه می‌مالیدند، آن‌ها را در تنور (بعدها فر) می‌پختند. این نان در روستای «افرا تخته» علی آباد کتول، «کلوچه قندی» و در شاهکوه «کاک نون» نامیده می‌شد. زنان شاهکوه دو نوع کاک می‌پختند. نوع بزرگ آن که کنجد و سیاه دانه هم داشت، ده روز مانده به عید نوروز پخته می‌شد و به همراه حلوا آرد برنج که به وسیله زردچوبه زردرنگ هم می‌شد به عنوان «حق صله رحم» بین فامیل، همسایه و فقرا تقسیم می‌شد. نوع کوچک آن هم بر سر سفره عید تا سیزده باقی می‌ماند.

نون کلوچه: همان نان‌های ساده محلی یا تنوری بود که زنان به طور روزمره یا چند روز در میان برای اعضای خانه خود می‌پختند. ولی در نزدیکی‌های عید خمیر آن را به جای آب با شیر ور آورده و برای بچه‌ها مقدار بسیار کمی شکر و روغن به خمیر اضافه می‌کردند و بر روی آن کنجد یا سیاه دانه هم می‌پاشیدند. سپس در اندازه‌های کوچک به قطر حدود ۵ تا ۷ سانت در تنور خانه می‌پختند. این نان با روغن بیشتر در روستای کفشگیری «کشتا» نامیده می‌شد. گاهی مواقع هم مادران در پایان پخت نان‌های اصلی، این کلوچه‌ها را درون خاکستر گرم به جا مانده در ته تنور می‌انداختند و روی آن را می‌پوشاندند تا خوب مغز پخت شوند. چنین نانی را در داخل شهر استرآباد «کلوچه خاکستر پخت» و در روستاهای کوهستانی غرب «ایالت استرآباد» کلو نون kelva می‌نامیدند.

سیچو کماج: یا قرقوروت کماج که مختص ناحیه علی آباد کتول بود و برای مراسم عروسی و عید نوروز آماده می‌شد. طرز تهیه آن نیز بدین گونه بود که ابتدا با شیر خمیر می‌کردند و پس از ور آمدن، چونه‌اش را با وردنه به اندازه نان قلاچ پهن می‌نمودند. سپس روی این لایه را قرقوروت ریز شده و بر رویش «هفت دارو» (پودر هفت گیاه دارویی) و پیاز خام ریز شده می‌ریختند. آنگاه یک لایه خمیر دیگر به اندازه همان خمیر اولی روی محتویات قرار داده و گوشه‌های دولایه خمیر بالا و پایین را با نوک انگشتان به هم متصل و محکم می‌نمودند. حال این نان آماده را داخل خاکستر تنور انداخته و روی آن هم خاکستر می‌ریختند تا خوب بپزد.

مردم منطقه کتول نان دیگری به نام «نون بی بی نوروز» هم برای ایام عید درست می‌کردند.

شکلات‌های عیدی

در میان خوراکی‌ها و پختنی‌های عیدی که خانم‌ها مبادرت به پخت آن می‌نمودند، چند نوع معروف و قابل توجه بودند که حکم شکلات‌های امروزی را داشته و بر «سفره عیدی» هم می‌نهادند. در زیر به معرفی آن‌ها می‌پردازیم.

پشت زیگ: این خوراکی مکیدنی و شیرین را که «حلوا کونجی» هم می‌نامیدند، در زمستان‌ها و از جمله برای شب یلدا و ایام دید و بازدید عید نوروز نیز می‌پختند. پشت زیگ را باید سلف سوهان عسلی کنونی داشت. طرز تهیه این خوراکی بدین گونه بود که ابتدا کنجد را آنقدر حرارت می‌دادند که ترد و بریان شود. سپس آن را با مغز گردو نیم‌کوب مخلوط می‌کردند. پس از این مرحله شکر را بر روی حرارت چراغ آب می‌کردند و آنگاه مخلوط کنجد و گردو را درون آن ریخته و کمی هم می‌زدند. در پایان کف یک سینی بزرگ را با روغن چرب کرده و مواد پخته شده را که به علت گرمی روان بود بر سطح سینی می‌ریختند و به صورت یک ورق کاملاً پخش می‌کردند. بعد از آنکه این مواد کاملاً «سنگ تریک و سفت سقندر» (سفت و سخت) می‌شد، با کوبیدن جسمی محکم بر نقاط مختلف آن، تکه تکه‌اش می‌کردند و بر سفره شب یلدا یا سفره نوروز می‌نهادند.

در گذشته چون قند و شکر مصرفی مردم شمال ایران از جمله اهالی شهر و روستاهای ایالت استرآباد را از طریق دریا و خشکی از شهرهای روسیه واقع در سواحل شمالی دریای خزر (مثل هسترخان، بادکوبه، آستاراخان و...) می‌آوردند، مصرف شکر به خاطر قیمت بالای آن برای طبقات متوسط پایین و محروم، مقدور نبوده، بنابراین برای پخت پشت زیگ خانم‌ها از شکر قرمز بهره می‌بردند.

پیشه گندله piseh gondeleh: این خوراکی را نیز تعدادی از روستاییان غرب منطقه استرآباد برای جشن یلدا و نوروز می‌پختند. طرز تهیه آن هم چنین بود که آرد برنج را با کنجد کوبیده به یک نسبت مخلوط کرده و تف می‌دادند. سپس شکر قرمز را هم بر اثر حرارت کاملاً

آب کرده و مخلوط درست شده را بر آن مواد اولیه می‌افزودند و هم می‌زدند تا کاملاً جا بیفتد. در پایان آن را به صورت گلوله‌های بزرگ در آورده و بر سر سفره عیدی می‌نهادند.

شقری saqczy: در تعدادی از روستاهای «بلوک سدن رستاق» واقع در غرب استرآباد، مردم به همان «پشت زیگ» یا «حلوا کونجی» شقری می‌گفتند. اما در تعدادی از روستاهای دیگر که در همین ناحیه واقع و در منطقه کوهپایه‌ای مشرف به جنگل قرار داشتند مثل نوکنده، مزنگ، سالیکنده و... به چیز دیگری شقری می‌گفتند. از نظر آن‌ها شقری به خوراکی شبیه شکلات گفته می‌شد که از میوه جنگلی «خرمندی» (خرمالو) تهیه می‌گردید. زنان پس از چیدن این خرمالوهای کوچک، در خانه آن‌ها را پخته و شیر غلیظ آن را صاف کرده و در سینی پهن می‌نمودند. چون سرد و کمی سخت می‌شد آن را به قطعات کوچک تقسیم نموده و به صورت شکلات مصرف می‌کردند. خرمالو چون تا اواسط پاییز در جنگل وجود داشت، معمولاً زنان روستایی مقداری از نوع شکلات شده آن را در درون دول‌های کوچک (کیسه‌هایی که دهانه آن‌ها به وسیله نخ جمع می‌شد) برای سفره عیدی نگه می‌داشتند که به آن «پستا شقری» یا شقری ذخیره شده می‌نامیدند. نکته دیگر آنکه نوع رقیق‌تر این شقری همان «دیشو» بود که با برف زمستانی مخلوط و شب‌های برفی به عنوان «برف دیشو» در کاسه ریخته و می‌خوردند. در استرآباد برف دیشو را از مخلوط برف و شکر قرمز درست می‌کردند. عده‌ای هم برف را با شیر انگور که به آن هم دیشو می‌گفتند مخلوط می‌کردند. مردم شاهکوه و چند روستای کوهستانی دیگر هم به آن «شقرزو» می‌گفتند و آن را از شاهرود تهیه می‌کردند.

مار مُرده: این فرآورده نه نان بود، نه حلوا و نه شیرینی. بلکه نوعی خوراکی بود که از مخلوط برنج (معمولاً نیم دانه) بریان شده و کنجد تف داده به علاوه شکر درست می‌شد. این خوراکی مخصوص شب یلدا و «شو چره» šū čereh شب‌نشینی‌های زمستانه) بود. ولی برای شب‌های آخر سال که به هم نگه داشته می‌شد. افراد خانه پس از کارهای سنگین مربوط به عید نوروز مثل شست‌وشو و خانه‌تکانی، اگر عید در موقعیت برفی و یا سرد واقع می‌شد، شب‌ها بدور هم زیر کرسی جمع شده و به خوردن آن مشغول می‌شدند.

برای نگه‌داری مار مرده، معمولاً آن را درون «دول» dol ریخته و سر آن را کیپ کرده و در زیر کرسی می‌نهادند تا «خُب سَرسابی شده سوم نَرِنه» یعنی خوب مراقبت شده، کپک نزنند و نم نگیرد. مار مرده را در چند روستای کوهستانی از جمله درمایان، دوزین، افراتخته و شاهکوه از گندم برشته و به همراه شکر کوبیده شده درست می‌کردند.

بُوُرک: از شیرینی‌های مراسم جشن و سرور از جمله عید نوروز هموطنان ترکمان و سیستانی مقیم منطقه گرگان (استراباد سابق) بود. در بین سیستانی‌ها، زنان چهار نوع بورک مهیا می‌کردند: ۱- بورک خرما که خرمای سرخ کرده را داخل خمیر آماده شده به وسیله شیر، قرار داده و آن را سه گوش می‌کردند، سپس آن را در تنور می‌پختند. بورک خرما غالباً تا سیزده نوروز بر روی سفره‌های عیدی سیستانی دیده می‌شد. ۲- بورک روغنی شامل خمیر ورز داده شده و مملو از روغن بود که در تنور پخته می‌شد. ۳- بورکی که با سیر داغ یا پیاز داغ و یک نوع سبزی خودرو به نام «بجندک» درست می‌شد. (۱۰) ۴- بورکی که از یک نوع شاهی خودرو به نام «سوزی» تهیه می‌گردید. زنان سوزی را از بیابان چیده و بعد آن را می‌پختند و داخل خمیر گذاشته به شکل مثلث در می‌آوردند و در نهایت در تنور می‌پختند. این بورک خاص خود سیستان بود چون سبزی صحرایی آن در منطقه گرگان پیدا نمی‌شد، عده‌ای از زنان سیستانی در این ناحیه از سبزی دیگری استفاده می‌کردند.

بوروک ترکمانی: برای تهیه آن زنان ترکمان گوشت و پیاز تف داده و پخته شده را داخل خمیر گذاشته و آن را به دو طریق تنوری یا سرخ شده می‌پختند.

قتلمه qatlamah: آن را باید از «شیرینی‌های ملی» هموطنان ترکمان دانست که در اکثر مجالس سرور از جمله در گذشته برای عید نوروز هم می‌پختند. برای تهیه آن، زنان ابتدا خمیر کرده و سپس آن را به صورت چند ورقه نازک ولی بزرگ و گرد (به اندازه یک سینی) درآورده و آن‌ها را بر روی هم می‌چیدند. سپس در داخل ظروف بزرگ و پر روغن سرخ می‌کردند. در پایان هم پودر قند بر روی آن می‌پاشیدند.

اکمک ekmek: همچون قتلمه، ولی نازک‌تر از آن پخته می‌شد.

پوشمه pošmeh: همچون قتلمه و اکمک از شیرینی‌های معروف و مخصوص اعیاد و جشن‌ها بود. هر چند این شیرینی را بیشتر برای عید قربان و فطر و مراسم تولد و ختنه‌سوران می‌پختند، ولی برای اعیاد از جمله عید نوروز هم تهیه می‌کردند. این شیرینی هم از خمیر، شکر، روغن و به اندازه و شکل بامیه در داخل روغن پخته می‌شد.^(۱۱)

آش‌گزنه gazanəh: این آش را به طور عمده در شب چهارشنبه می‌خوردند. طرز تهیه آن بدین گونه بود که ابتدا برنج را پخته و در آخر گزنه شسته و ریز شده را به آن اضافه می‌کردند تا کمی بپزد. پس از آنکه کاملاً جا افتاد در آخر به آن رب انار زده و صرف می‌کردند. در بعضی از روستاهای غرب شهر استرآباد که همجوار مازندران بودند، برای پخت این آش، ابتدا حبوبانی مثل نخود، لوبیا، عدس، لوبیا چیتی و باقلا خشک را خیس داده و می‌پختند و سپس برنج، ترشی رب‌انار، گزنه و نمک را در حال پخت به آن اضافه می‌کردند تا با هم بپزند.

قابل ذکر است که گزنه یک نوع گیاه خودرو می‌باشد که برگ‌های آن بسیار گزنده است و اگر به بدن تماس بگیرد بلافاصله محل گزش متورم شده و خارش می‌گیرد. به باور مردم شهر استرآباد و بسیاری از روستاهای اطراف آن، از جمله قلندرایش و دنگالان خوردن آش گزنه در شب چهارشنبه‌سوری به خاطر آن بود که در سال نو دچار گزش «مار و مور» نشوند.

چهارشنبه‌سوری

در دوره باستان، در بسیاری از نقاط جهان جشن‌های متعدد آتش برگزار می‌شد، طوریکه گاه در میان آرتک‌ها و اینکاها (قاره آمریکا) با قربانی انسان همراه می‌گردید. در اروپا هم جشن‌های آتش یادگاری از آیین دیرین هندواروپایی بود که بعدها پس از نفوذ دین مسیح، رنگ و روی دینی گرفتند. آن‌ها هر سال در چهار هنگام آتش می‌افروختند. یکبار در بلندترین و یکبار در کوتاه‌ترین شب سال (آغاز زمستان و تابستان) و دو بار هم هنگامی که شب و روز یکسان می‌شدند (آغاز بهار و پاییز). آتش پاک عید فصیح مسیحیان، عید رستاخیز مسیح در آلمان، ایتالیا، سوئد، هلند، اسپانیا و... از جمله جشن‌های آتش به شمار می‌رفتند. آتش پاییز در

روسیه که منطبق با آتش ماه اوت بود نیز از زمره چنین جشن‌هایی به شمار می‌رفت. (۱۲)

در ایران باستان هم باورهای متعددی در بین مردم در ارتباط با آتش وجود داشت. زمانی که «پتیاره اهریمن قصد پلید ساختن آفریدگار اهورامزدا را داشت» و نیز در نبرد پاکی‌ها علیه اهریمن، یکی نبرد آتش با او بود. در بندهشن آمده: «... آتش وازشت نیز به باران سازی و آذر فرنبغ و گشنسب و برزین مهر به پاسداری جهان و حفظ آفریدگان، و دیگر آتش‌ها که در گیاه و زمان و گوسفندانند، به حفظ جان و رویانیدن به ایستادند. نظم جهان و آفریدگان از او [آتش] بود». (۱۳)

در یسنا (هات ۶۲) بندهای ۱ تا ۱۰ مطالبش مربوط به «آتش‌نیایش» است که «آتش بهرام نیایش» هم نامیده می‌شد. آتش‌نیایش در آتشکده‌ها در هر ۵ گاه شبانه روز توسط موبدان خوانده می‌شد. روز نهم هر ماه آذر (آتش) نام داشت و به نوشته منابع اوستایی در آن «می‌ستایند آتش را که آفریده اهورامزدا است»، چنانکه یشت پنجم یا آناهیت‌یشت در پیشکش ایزد آب‌هاست و در خصوص نیایش ویژه آب. (۱۴)

آتش در آیین زرتشت اهمیت و جایگاه ویژه‌ای داشت و سه گونه، و مهمترینش آتش بهرام بود که از ۱۶ آتش دیگر پدید می‌آمد. هر یک از آن‌ها را هم به مراسمی در روز نخست از ۵ روز پایان سال (خمسه مسترقه - پنجه دزیده) بر یک آتشدان می‌نهادند و سرود و نیایش می‌خواندند. دوتای دیگر یکی آتش آذران که مجموع ۴ آتش و نماد اتحاد چهار طبقه اجتماعی بود، و سومی هم آتش دادگاه که از آتش منازل فراهم می‌آمد.

اما از میان جشن‌ها، جشن سده بسیار درخور توجه و همراه با آتش بود. اصولاً برای ایرانیان روشنی، آفتاب و آتش تجلی اهورامزدا و مظهر رویش و زندگی بود. سرودهای ستایش آمیز درباره آتش و خورشید در شمار نمازهای معمول و مهم در اوستای متاخر است. پرستش سو یا قبله ایرانیان کهن، رو به سوی نور و روشنایی بود. در داخل معابد و مراکز مقدس، پرستش به سوی آتش فروزان و در خارج از معبد به سوی خورشید و ماه بود.

آیا «سو کردن» چراغ و شمع در شب‌های جمعه مخصوصاً شب عید نوروز و سایر شب‌ها در بین استرآبادی‌ها (و سایر نقاط ایران) یادگار و یادمان‌های همان دوران باستان نبود؟ آیا گشودن دریچه در مخروط بالا (رک) میل یا برج قابوس در شهر جرجان (گرگان - گنبد کنونی) به سوی شرق و طلوع آفتاب نشان از همین اعتقادات نبود؟ وجود ضرب المثل‌ها،

تشبیهات و... مثل «اجاقش کوره» به معنی بچه ندارد و «اجاق خانت از سو و آتیش یفته» در بین استرآبادی‌ها آیا یادگاری از دوران حضور اجاق یا آتشدان منزل در بین مردم این ناحیه نبود؟ اگر این اجاق در خانه‌های ایران باستان خاموش می‌شد یک پدیده اهریمنی بود. در اسطوره‌های ایرانی که در شاهنامه هم آمده، پیدایش آتش را به هوشنگ‌شاه پیشدادی (اسطوره‌ای) نسبت داده است. او ماری بدید و سنگی به سوبش پرتاب کرد که با خوردن به سنگی دیگر جرقه زد و خاشاک اطراف آن آتش گرفتند. از آن پس مردم آن آتش را روشن نگه داشتند و هر سال برایش جشن گرفتند. بنابراین جشن سده یکی از بزرگترین جشن ایرانیان به هوشنگ منسوب شد.

نام این جشن از «سد» (صد) مأخوذ است. زیرا مدت‌ها از زمستان بزرگ که اوج سرما و ضرر برای دام و کشاورزی بود، سپری می‌شد و اعتدال هوا هم آغاز می‌گردید، بدین جهت جشن سده را می‌گرفتند. به تعبیر دیگر به نوشته ابوریحان در آثارالباقیه «سد هنگام» یعنی پنجاه شب و پنجاه روز به نوروز مانده که جشن گرفته می‌شد.^(۱۵)

جشن سده در «آبان روز» از بهمن ماه یعنی عصر روز دهم و شب یازدهم بهمن با افروختن آتش‌های بزرگ و جشن و پایکوبی برگزار می‌گردید. موبدان نیز در این مدت اوستاخوانی داشتند.^(۱۶) با این وجود بزرگ‌ترین و شگفت‌انگیزترین جشن سده را مرد آویج زیاری در سال ۳۲۳ در اصفهان برگزار کرد. او که سخت به آداب و رسوم و تمدن ایران باستان توجه داشت و در پی احیاء آن‌ها بود، هزاران گاو و گوسفند و پرند را به این مناسبت بریان کرد و دستور داد آتش بیفروزند که «از فاصله ده‌ها فرسنگی دیده می‌شد». به علاوه در این روز دسته‌های خشک گیاهان را به پای پرندگان بسته و پس از آتش زدن آنها، پرند را به پرواز در می‌آوردند.^(۱۷)

بر این نکته تاکید می‌گردد که خاندان مردآویج همان آل زیاری بودند که مرکز اصلی حکومت آنها در «ایالت گرگان» (و چند مکان دیگر) و تختگاهشان شهر جرجان بود. خرابه‌های این شهر هم اکنون در حاشیه غربی شهر گنبد قابوس وجود دارد. برای اطلاع کامل، خوانندگان گرامی را ارجاع می‌دهیم به کتاب «پیشینه شهر تاریخی جرجان» اثر راقم همین سطور.

مراسم توأم با آتش دیگری هم در «جشن فروردگان» یا همان ده روز آخر سال کهنه

(پنجه کوچک و پنجه بزرگ) انجام می‌گرفت. در این باب در صفحات پیشین این کتاب توضیحات کافی داده‌ایم. گروهی از پژوهشگران معتقدند در این جشن که مخصوص فَرَوَهَرها (ارواح) مردگان بود، بازماندگان بر پشت بام‌های خود آتش می‌افروختند (چنانکه در کردستان و چند مکان دیگر هنوز چنین می‌کنند) تا فَرَوَهَرها را خوش آید و خانه خود را بیابند. به همین دلیل گروهی ریشه و اصل چهارشنبه‌سوری را مربوط به همین آتش و جشن می‌دانند که بعدها پس از تسلط اعراب مسلمان بر ایران، چون چهارشنبه برای آنان نامبارک بود، و احتمالاً آخرین مراسم آتش جشن فروردگان مقارن با چهارشنبه آخر سال شد، «چهارشنبه‌سوری» برگزار کردند تا به بهانه نامبارکی چهارشنبه، آتش افروختن بر مذاق اعراب هم خوش آید.^(۱۸)

جشن آذرگان یا «آذر جشن» و «جشن آتش» در نهمین روز آذر ماه برگزار می‌گردید. نهم هر ماه ایرانیان «آذر» (به معنی آتش) نام داشت. چون در ماه آذر و در روز نهم آن «آذر ماه و آذر روز» بر هم منطبق می‌گشتند، به نام «ایزد آذر» جشن مفصلی می‌گرفتند.^(۱۹) ایرانیان در این روز به آتشکده‌ها رفته و «آتش نیایش» می‌خواندند که متن آن در خرده‌اوستا ثبت است.^(۲۰)

بنابراین سه نوع جشن آتش از گذشته دور در ایران برگزار می‌شد: ۱- جشن سوری (بعدها چهارشنبه‌سوری) ۲- جشن آذرگان ۳- جشن سده.

و همچنین چهارشنبه‌سوری و به طور کلی آتش‌افروزی در سه مقطع امکان برگزاری داشته است:

۱- شب ۲۶ از ماه اسفند، یعنی نخستین شب از پنجه کوچک و یا نخستین شب از ده شبانه‌روز فروردگان به خاطر آمدن فَرَوَهَرها از جهان مینوی به زمین.

۲- نخستین شب پنجه بزرگ و نخستین شب و روز جشن همسپتدم، که واپسین گاهنبار بود (به خاطر پنجه بزرگ و نیز بهیزک).

۳- واپسین شب سال که جشن اصلی همسپتدم به شمار می‌رفت و جشن آفرینش انسان توسط اهورامزدا محسوب می‌شد.^(۲۱) در ضمن زمستان سرد و تاریک سپری شده و بهار و فصل طبیعت، زایش و گرما فرا می‌رسید. این مسئله برای یک جامعه دامدار و کشاورز بسیار خوشایند بود.

مورد شاخص دیگر که در این قسمت در ارتباط با فرهنگ عامه مردم استرآباد باید بدان

اشاره شود، رسم فراموش شده‌ای است که در گذشته توام با افروختن آتش بود. مراسم عروسی این مردم در گذشته چند روزه (حدود هفت شبانه روز)، طولانی و همراه با آداب و مراسمی خاص بود. یکی از آن‌ها در زمان «عاروس‌کشان» زمان پس از عقد و به هنگام عازم کردن عروس به سوی خانه داماد اتفاق می‌افتاد. چون عروس سوار بر چهار پا در میان «هایشا، چَکِل چَکو، پَشیله پَشو و چَکِه بروش» (همگی به معنی هلله و پایکوبی) میهمانان، اعضای خانواده و همسایه‌ها به در خانه داماد می‌رسید، زنان بویژه دختران دم می‌گرفتند:

اَلو کَنین، اَلو کَنین

اَوُرو عاروس پَرتو کَنین

چَکِه بروش، هایشا کَنین، هویشا کَنین

عاروس رِ حُب تُماشاکَنین

اَلو کَنین، اَلو کَنین

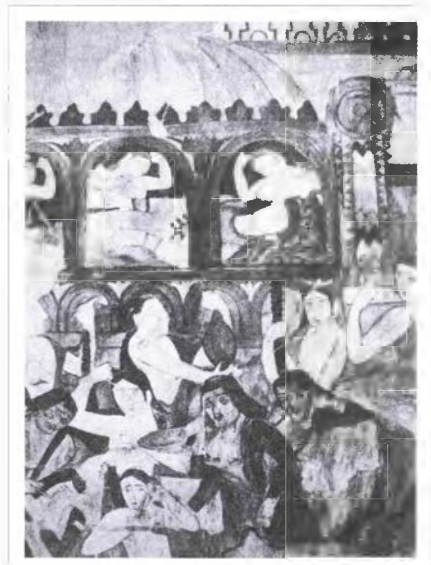
در همین حال پخش شیرینی و شربت (به همراه تخم شربتی) در بین مهمانان داخل حیاط و تا داخل کوچه ادامه می‌یافت و «چکه بروش» (کف زدن شدید و با هلله) به اوج خود می‌رسید. موردی که در این مقطع از مراسم عروسی مهم به شمار رفت «الو کردن» یا آتش افروختن به صورت مشعل بود که امروزه کاملاً فراموش شده است. دو راوی این مراسم آخرین برگزاری آن را مربوط به اواخر دوره قاجار دانسته بودند. احتمال دارد این قسمت بخشی از مراسم عروسی استرآبادی‌ها بود که به تازگی بر می‌خورد.

تبدیل جشن سوری به چهارشنبه‌سوری

در منابع تاریخی، برای اولین بار نگارنده کتاب «تاریخ بخارا» در قرن ۴ ه. از «جشن سوری» در زمان منصور بن نوح سامانی نام برده است. او می‌نویسد: «... و چون امیر سدید منصور بن نوح به ملک بنشست اندر ماه شوال سال سیصد و پنجاه به جوی مولیان، فرمود تا آن سرای‌ها را دیگر بار عمارت کردند و هر چه هلاک و ضایع شده بود بهتر از آن به حاصل کردند. آن گاه امیر سدید به سرای بنشست و هنوز سال تمام نشده بود که چون شب سوری چنانکه عادت قدیم است، آتشی عظیم افروختند. پاره‌ای آتش بجست و سقف سرای در گرفت و دیگر باره جمله سرای بسوخت و امیر سدید هم در شب به جوی مولیان رفت...» (۲۲)



آزمون گذار سیاوش از آتش که عده‌ای ریشه
چهارشنبه‌سوری را در آن می‌دانند
نقاشی شیراز، ۸۱۳ ه. ق کتابخانه بریتانیا ضمیمه
۲۷۲۶۱، برگ 295b



نقاشی دیواری «سوغ سیاووش» در پنجیکت

اما هنگام اجرای جشن سوری در پایان سال، چه وقت بوده است. آنچه مسلم است آنکه چهارشنبه نبوده، چون در تقویم و روز شمار ایرانیان، شنبه، چهارشنبه و آدینه یا جمعه وجود نداشته و چنانکه گذشت هر سال به دوازده ماه بخش می‌شد. هر ماه درست بی‌کم و کاست سی‌روز داشت. برای حساب کیسه هم پنج روز افزون را که سال شمسی ۳۶۵ روز و کسری بود، به پنج نام از پنج عنوان گائاها که سرودهای زرتشت بود می‌نامیدند، و این پنج روز را مجموعاً پنجه، خمسه، پنجه دزدیده، خمسه مسترقه، گاه، اندرگاه، بهیزک و پنجه‌وه می‌گفتند. به طور قطع در یکی از چند شب آخر سال، ایرانیان جشن سوری را که عادت و سنتی قدیم بود با آتش افروزی همگانی برپا می‌کردند. اما چون اساس تقسیم آن در روز شماری بر آن پایه نبود که ماه را به چهار هفته با نام‌های کنونی روزها بخش کنند، لاجرم در شب چهارشنبه آخر سال قطعاً چنین جشنی برگزار نمی‌شد. روز شماری کنونی بر اثر ورود اعراب به ایران باب شد. بی‌گمان سالی که این جشن به شکلی گسترده برپا بوده، مصادف با شب چهارشنبه شد. و

چون در روز شماری اعراب، چهارشنبه نحس، نامبارک و بدیمن محسوب می‌گردید، از آن تاریخ به بعد شب چهارشنبه آخر سال را با جشن سوری به شادمانی پرداخته و بدین وسیله کوشیدند نحوست چنین شب و روزی را منتفی کنند. منوچهری در این باب سروده است:

چهارشنبه که روز بلاست باده بخور بساتکین می‌خور تا به عافیت گذرد

هم چنین جاحظ در تالیف خود گفته: «والاربعا یوم سنک و نحس» که اشاره به چهارشنبه یا یوم الارباع نزد اعراب است که آن را نحس و نا مبارک می‌دانستند. مجلسی در باب «یوم الارباع» از قول حضرت علی نحسی روز چهارشنبه را ذکر کرده و وقوع بسیاری از حوادث نامیمون جهان را در آن روز دانسته است.^(۲۳) اتفاقاً نحسی انجام بعضی از کارها در روز چهارشنبه که از گذشته دور در بین استرآبادی‌ها منع شده بود، ریشه در همین مسئله داشت. در این مورد نمونه چنین کارهای منع شده در روز چهارشنبه را در صفحات بعد و در بخش «چهارشنبه‌سوری در استرآباد» آورده‌ایم.

اعتقاد مردم ایران باستان هم آن بود که هر گاه آتش افروخته می‌شود، بیماری، فقر، بدبختی، ناکامی و همه بدی‌ها و زشتی‌ها محو و ناپدید می‌شوند، چون از آثار وجودی ظلمت و اهریمن هستند. پس افروختن آتش به طور کنایه راه یافتن روشنی در دل و روح می‌توانست باشد که آثار اهریمنی، نحوست و نامبارکی را هم از میان بر می‌داشت. به همین جهت جشن سوری پایان سال را به شب آخرین چهارشنبه سال منتقل کردند تا با طلوع سال نو، خوش و خرم و شادکام گردند. با این تفاسیر می‌توان تاریخ برگزاری جشن سوری در ایران باستان را همانگونه که در صفحات قبل به عنوان سه مقطع آتش‌افروزی از آن یاد کردیم، از سه حوزه بیرون ندانست. یا در شب بیست‌وششم از ماه اسفند، یعنی در نخستین شب از پنجه کوچک یا نخستین شب از ده شب و روز فروردگان بود. یا در اولین شب پنجه بزرگ (۵ روز کبیسه) و نخستین شب و روز جشن همسپتمد که آخرین گهنبار محسوب می‌شد. و یا در آخرین شب سال قرار داشت که جشن اصلی همسپتمد، آخرین گاهنبار و جشن آفرینش انسان بود.

بهرام فره‌وشی هم آتش‌افروزی پیش از نوروز و در سه شنبه شب آخر سال را به دلیل رایج نبودن روزهای هفته در ایران کهن، از آیین‌های ایرانیان قدیم نمی‌داند و می‌نویسد: «... این آتش‌افروزی درست پیش از آغاز جشن همسپتمد، یعنی سیصدوشصتمین روز سال که آغاز روزهای گاسانیک (گاهانیک) یا پنجه‌وه است انجام می‌گرفته، زیرا ایرانیان بر آن بودند که

فَرَوَهَرهای نیاکان در آغاز این روزها به زمین فرود می‌آیند و برکت و نیک‌ورزی برای خاندان خویش می‌آورند. در همین روزها بود که برای راهنمایی آنان به هنگام آغاز شب، در بالای بام یا صحن خانه‌ها آتش می‌افروختند و مایه آتش را هم از آتشدان ویژه خانه فراهم می‌آوردند تا آن‌ها، راه خاندان خود را باز یابند و به سوی خانواده خود بشتابند».^(۲۴)

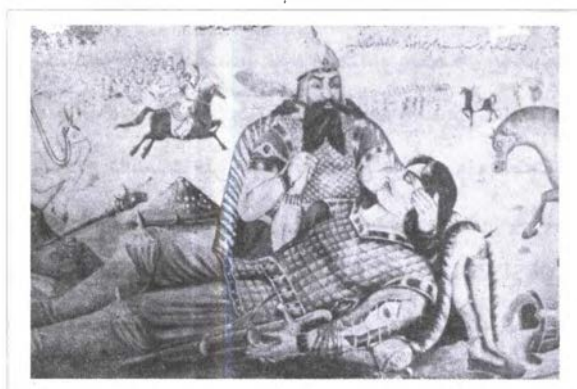
ارتباط چهارشنبه‌سوری با مرگ سیاوش

در صفحات اولیه همین کتاب اشاره‌ای به تاریخ اسطوره ایران و حکومت‌های پیشدادی و کیانی نمودیم. یکی از شاهان سلسله کیانی کیکاووس بود که پسری به نام سیاوش داشت. نامادری این پسر (زن دیگر کیکاووس) به او میل پیدا کرده و طلب رفع تمنا می‌نماید. ولی سیاوش نمی‌پذیرد، بنابراین نامادری به دلیل برآمدن خشم و کینه‌اش، نزد پدر شکایت کرده و ماجرا را وارونه تعریف می‌کند. سرانجام پس از اتفاق چند ماجرا، سیاوش به دشمن ایرانیان یعنی افراسیاب پادشاه توران زمین پناهنده می‌شود و با دختر او فرنگیس ازدواج می‌کند که محضول آن کیخسرو بود. بعدها همین کیخسرو به خونخواهی پدر بر می‌خیزد و سرانجام هم بر سریر حکومت ایران می‌نشیند.

عده‌ای از مورخین و پژوهشگران جشن چهارشنبه‌سوری را یادگار گذر سیاوش از آتش برای اثبات بی‌گناهی‌اش دانسته‌اند. این مراسم عبور از آتش که بعدها تبدیل به جشن و پریدن از روی آتش گردید، معروف به «ور» یا «ورنگه» varangh یعنی آزمایش ایزدی بود.^(۲۵) عده‌ای برای این واقعه تاریخ هم معین کرده‌اند و معتقدند که در پایان سال ۱۰۱۲ قبل از میلاد



پرده‌خوانی «داستان مرگ سیاوش» که در بازار کهنه استرآباد در روزهای نوروز رواج داشت.



پرده‌خوانی «کشته شدن سهراب به دست پدرش رستم» که در بسیاری از مناسبت‌ها مانند روزهای نوروز در چند میدان شهر و در حشایه بازار کهنه، بازار نعل‌بندان استرآباد، سبزه‌میدان و غلغل چشمه برگزار می‌گردید.

اتفاق افتاد و پس از آن افراسیاب تورانی دستور کشتن سیاوش را داد. چون در آیین زرتشت مراسم سوگواری در رثای مردگان جایز نبود، بنابراین پارسیان زرتشتی در آخرین شب‌های سال که بعدها آخرین چهارشنبه ملاک آن قرار گرفت، از روی آتش می‌گذشتند تا بدین گونه خاطره سیاوش به منظور دفاع از عفت و پاکدامنی‌اش، جاودان باقی بماند. (۲۶)

در داستان «ویس و رامین» اثر داستان سرای معروف گرگان یعنی فخرالدین اسعد هم آمدم که قرار شد رامین به دستور موبد برای اثبات پاکدامنی خویش «از میان دو کوه آتش بگذرد»، اما رامین به همراه معشوق خود ویس گریختند. (۲۷)

چهارشنبه‌سوری در کردستان و بلوچستان

با وجود اختلاف نظر در زمان، مکان و چگونگی شکل‌گیری این «جشن آتش»، در سراسر ایران در شب آخر چهارشنبه سال کهنه این جشن برگزار می‌شده و هم اکنون هم برگزار می‌شود. در کردستان به طور عام به این جشن «کوله چوار شه مه» در مهاباد «قله چوار شه مه» گفته می‌شود. در گذشته در بانه زنان به وسیله یک قیچی که شب چهارشنبه‌سوری با خود به بیرون می‌بردند، چند تار موی بچه‌های خود را بریده و دور می‌انداختند تا در سال نو درد، بیماری و بلا از بچه‌ها دور شود. برخی نیز آخر شب و به هنگام بازگشت به خانه، چهار سنگ کوچک را به پشت سر پرتاب می‌کردند تا در سال نو افسردگی، ملالت و بلاها از آن‌ها دور بشود. همین کار را استرآبادی‌ها به همین شیوه و به همین منظور در پایان مراسم روز سیزده

بدر در صحرا و به هنگام بازگشت به خانه انجام می‌دادند. کردها غروب چهارشنبه هم خاکستر آتشی را که در خارج از خانه بر می‌افروختند به داخل کاسه یا کوزه ریخته و سکه هم به درون آن می‌گذاشتند، سپس کوزه را به درون خرابه‌ای پرتاب می‌کردند. این رسم با اندکی تفاوت در استرabad و چند نقطه دیگر از ایران هم رواج داشت. رفتن به خانه کسی در این روز، همچون استرabadی‌ها سخت ممنوع بود. پس از مراسم آتش بازی، کودکان و نوجوانان در مناطق روستایی کردستان جمع شده و یک نفر شال ۵ تا ۶ متری مخصوصی (پشتوین) peštwin را که روی لباس کردی خود می‌بستند، از روزنه خانه‌ها می‌آویختند تا صاحبخانه هدیه نوروزی خود را بر آن‌ها ببندد. مراسمی که شبیه «قاشق زنی» منطقه استرabad بود و در صفحات بعدی به معرفی آن پرداخته‌ایم.

میر نوروزی، اهداء تخم‌مرغ رنگی و تخم‌مرغ جنگی هم در کردستان رواج داشت. (۲۹) اما در بلوچستان و در بعضی نقاط، بازماندگان متوفی، در شامگاه یک روز مانده به نوروز سر مزار جمع شده و هیمه‌های خشک را می‌افروختند و تا سپیده‌دمان فروغ آتش را روشن نگه می‌داشتند. آن‌ها اعتقاد داشتند در شب نوروز، ارواح مردگان به اطراف مزار بازگشته و شاهد مراسمشان خواهند بود. (۳۰)

چهارشنبه‌سوری در استرabad

این مراسم همچون سایر نقاط ایران سابقه‌ای بس کهن دارد و مراسم اصلی آن هم بدین گونه بود. در گذشته هفت بوته (احتمالاً به نیت هفت فرشته امشاسپندان و به نام پندارنیک، گفتار نیک و کردارنیک) را در کوچه‌های شهر به ترتیب می‌چیدند و از روی آن‌ها می‌پريدند. آوردن بوته، خار و چوب ریزه از باغ‌های درون شهری و یا از بیرون برج و بارو و دروازه بسطام (فلکه کاخ فعلی) و منطقه جنگلی انجام می‌گرفت. هیزم کش‌های روستای زیارت هم از صبح چهارشنبه «بار اسبی» هیزم به شهر آورده و برای «الو چهارشنبه‌سوری» می‌افروختند. افروختن آتش به طور عمده درون کوچه و خیابان بود، ولی در تعدادی از روستاها از جمله «سیامرگو» گون، پشته کاه و خارهای کوهستانی را بر پشت بام‌ها می‌افروختند. در درون خود شهر استرabad گاه زنان و مخصوصاً دختران دم بخت آتش کوچکی در درون حیاط هم بر پا می‌کردند تا خاکستر آن را در پایان شب در درون کوچه و در مسیر هوا، به باد بسپارند. عده‌ای

سخت مقید بودند که این خاکستر را به وسیله پدر یا برادر بزرگ به بیرون دروازه فوجرد برده و به سوی «صحرای ترکمان» (دشت گرگان) به باد بسپارند. این دروازه یکی از چهار دروازه شهر استرآباد بود که در سمت شمال و در حاشیه مرده‌شور خانه امامزاده عبدالله فعلی قرار داشت.

هنگام پریدن از روی آتش می‌گفتند «سرخى تو از من، زردى من از تو» مردم زردى را نشانه بیماری و سرخی را نشان از سلامت می‌دانستند. دختران دم بخت هم موقع جستن از روی آتش می‌گفتند:

بشه بختم واز عمر مارم دراز

زنان شوهردار تحت ستم می‌گفتند:

کور بشه چشم مارشو سر دخترش بیاد هوو

دختران تازه عروس که «بچه زُقلو» (نوزاد) داشتند، خود به همراه بچه قن‌داق شده از روی آتش پریده و می‌گفتند:

بلا بدر، بلا بدر عین حسود کور و گوشش کر

مورد جالب آنکه در بعضی از روستاها مراسم چهارشنبه‌سوری نداشتند و این مراسم آتش افروختن را در غروب روز سیزده دقیقاً عین چهارشنبه‌سوری برگزار می‌کردند. مثلاً در روستای قلندرایش (کردکودی) رادکان و شاهکوه، غروب روز سیزده، مردم در زمان بازگشت با خود بوته‌های صحرایی به نام درمنه dermena را به روستا آورده و پس از افروختن آن‌ها در کوچه‌ها، از رویش می‌پریدند و می‌گفتند:

سرخى ته از من زردى من از ته

سیزده ر در هاگردیم چارده ر جاش بیاردیم

مردم حاجی‌آباد منطقه کردکوی هم در پایان روز سیزده پس از برگشت به خانه، به تعداد افراد خانواده کپه‌های آتش درست کرده و از روی آن‌ها می‌پریدند. در پایان خاکسترها را در پارچه‌ای ریخته و در بالای طاقچه سر در اطاق نشیمن می‌نهادند تا سال بعد برای آن‌ها «سر سلامتی» بیاورد آن‌ها موقع پریدن از روی آتش می‌گفتند: سرخیت به روم، سبزیت به غله (زراعت) و زردیت به کوه.

باورهای مربوط به روز و شب چهارشنبه‌سوری

- به خانه کسی رفتن بسیار بد و «آمد نداشت»، یعنی بدیمن بود.
- یکی از کوزه‌های کهنه آشپزخانه مخصوصاً «نمک کوزه» و «قَرخُسَه» (ظرف سفالی مخصوص آب داخل سردابه) می‌باید بیرون از خانه شکسته می‌شد. این مورد در روز سیزده بدر هم انجام می‌گرفت. این مسئله ریشه در دفع کهنگی (سال کهنه) و نوآوری (سال نو) همچون سفید کردن ظروف مسی داشت.
- ناخن گرفتن در روز و شب چهارشنبه‌سوری به شدت منع بود، چون دیوانگی می‌آورد. اصولاً غیر از عید هم چند کار دیگر مثل سرکه ریختن (جوان میری می‌آورد)، آب بستن حوض حیاط خانه، پول شمردن، جارو کردن و... در تمامی چهارشنبه‌ها «بدیاری» داشت. این دیدگاه به احتمال زیاد مربوط به دوران اسلامی تاریخ ایران بود که بعد از آمدن اعراب، روز چهارشنبه را نحس می‌پنداشتند. در چند صفحه پیش از قول جاحظ و مجلسی به نحوست چهارشنبه اشاراتی کردیم و گفتیم که ایرانیان باستان اصلاً ایام هفته نداشتند که «جشن سوری» را در چهارشنبه آخر سال بر پا کنند، بلکه این جشن را احتمالاً چون مقارن با آخرین چهارشنبه سال که برای اعراب مسلمان نحوست داشت یکی کردند تا هم جشن خویش را بر پا کنند و هم نحوست چهارشنبه را دفع نمایند.
- آب ریختن روی آتش و خاموش کردن آن در هر شرایطی ممنوع بود. مخصوصاً آتش چهارشنبه‌سوری که می‌باید خودش کاملاً خاکستر می‌شد. این باور هم قطعاً ریشه در اعتقادات قدیم ایرانیان داشت و مسئله احترام آن‌ها نسبت به آتش بود. در کار میدانی نگارنده در میان مردم دو روستای «شَموشک» در غرب استرآباد و منطقه «فَندرسک» (حوالی خان ببین فعلی) در شرق استرآباد، مردم مسن سخت بر این موضوع یعنی آب نریختن بر روی آتش تأکید داشتند. اما اگر قرار بود به اجبار، اضطرار و سریع به وسیله آب خاموش شود، می‌باید حتماً بسم‌الله گفته می‌شد، وگرنه برای ریزنده آب «جن‌زدگی» می‌آورد.
- در پایان شب، دود کردن اسپند برای رفع بلا و مخصوصاً «چشم نظر» حسود و دشمن ضرورت داشت. خرید این اسپند اگر توسط دختر دم‌بخت (و بقولی نابالغ) انجام می‌گرفت «خوش یمن‌تر» بود. اگر در این شب و نیز بعد از تحویل سال نو اسپند دود نمی‌شد، باور بر آن بود که به طور قطع یکی یا همه اعضای خانواده در سال نو اسیر «چشم نظر» حسود و دشمن

خواهند شد. برای دود کردن اسپند هم نخست خانم‌های بزرگ‌تر خانه (مخصوصاً مادر بزرگ اگر زنده بود) مشتی از آن را در دست گرفته و چنین می‌خواند:

اسفند، اسفند دانه

چشم حسود و بیگانه

اسفند صد و سی دانه

از بیرون تا خانه

ازرق چشم و زاغ چشم و میش چشم

همساده دست راست، دست چپ

اترکه، مترکه

چشم حسود بترکه

به نیت دفع نظر بد

پیغمبر کاشت، امیرالمؤمنین درو کرد

فاطمه زهرا بارا حسن و حسین

به نیت نظر دود کرد

بعد مشتی پر اسپند خود را روی سر همه افراد خانواده می‌چرخاند و سپس بر روی آتش می‌ریخت تا دود کند. معمولاً این اسپند بر روی یک آتشدان کوچک مخصوص این کار ریخته می‌شد و دسته‌ای داشت که به وسیله آن به هنگام دود کردن، آن را روی سر یا جلوی صورت همه دور می‌دادند.

گاهی هم «زاغ» (زاغ سفید به شکل نبات سفید) را با اسپند و کمی نمک مخلوط کرده، روی سر همه دور می‌دادند و در حین دور دادن نام کسانی که مشکوک به داشتن «چشم شور» بودند می‌بردند، سپس محتوای مشتی خود را داخل آتش ریختند. به کسی که بیش از حد شک داشتند «یک پَر پرو» (بسیار کم) از گوشه پیراهن او (از درون و قسمت درز) بریده، آن را هم به درون آتش می‌افکندند.

برای دفع چشم نظر از روش «مُرغانه بند» یا «مرغانه چشم نظر» هم بهره می‌بردند. برای این کار دو طرف تخم مرغی دو سکه (پول) گذاشته و از دو سو به وسیله دو انگشت محکم می‌چسبیدند (عکس آن ارایه شده) بعد اسم مشکوکین به «چشم شور» را خوانده و با یک

ذغال روی پوسته تخم مرغ خط می کشیدند. سپس دوباره اسم یکی یکی را برده و همزمان با اسم هر کدام، از دو سوی، سر و ته تخم مرغ، به وسیله دو انگشت فشار وارد می کردند. هرگاه در برابر اسم کسی تخم مرغ می شکست، «چشم بد و شور» را به او منتسب می کردند. ولی همین شکستن تخم مرغ «سبکی می آورد» و دفع «چشم نظر» می شد. عده ای بقایای این تخم مرغ شکسته را به آب روان و دو سکه را هم به فقرا می دادند.

● سعی می شد در این روز چهارشنبه به کسی چیزی قرض ندهند و از کسی هم چیزی نگیرند، چرا که در سال نو برای دهنده فقر می آورد.

● اگر در روز چهارشنبه در آسمان «تیر و کمان رستم» (قوس قزح) دیده می شد، نشان از سال نوی پر برکت در حوزه کشاورزی بود. عده ای به این مسئله در روز اول سال نو باور داشتند.

● برای گشودن بخت دختر آماده ازدواج، آخر شب چهارشنبه سوری، مادر کُنده نیم سوز زیر «سِلینگه» (سه پایه) شام یا کُنده توی اجاق مطبخ یا اجاق گوشه حیاط را به دست گرفته پف کنان جلو دختر آورده و با گفتن «هوهو» او را از جا بلند می کرد و از اطاق و حیاط به بیرون و داخل کوچه می فرستاد تا بدین گونه با بیرون رفتن وی از خانه، در سال نو بختش باز شود.

● در تعدادی از روستاهای منطقه کردکوی و بندرگز، آش گزنه و جوز حلوا (حلوا گردو) پخته و به هفت خانه همسایه می بردند. همچنین برای باز شدن بخت دختران آینه خریداری می کردند. و برای پسران جوان هم «یک پرکاله» لباس نو مثل جوراب یا زیرپوش می خریدند.

● روش دیگری هم برای باز شدن بخت دختر وجود داشت، و آن این که قفلی به آخرین سوراخ پیراهن یا سوراخ زیر یقه او می زدند سپس به همراه زنی میانسال که هر دو کاملاً روی خود را با چادر پوشانده بودند، به کوچه می رفتند و سر راه می ایستادند تا نوجوانی بیاید. او را صدا زده و کلید قفل را به او می دادند تا قفل را باز کند که نمادی از باز شدن بخت دختر به شمار می رفت. این رسم به احتمال زیاد توسط مهاجرین مقیم شهر استرabad بویژه مهاجرین خراسانی رواج داده شده بود.

● جاروی کهنه اگر به داخل آتش چهارشنبه سوری انداخته می شد، «آمد» داشت، یعنی مبارک و خوش یمن بود.

● در بعضی از روستاهای «ایالت استرabad» مردم در این روز چهارشنبه چند ساعتی را به کوه و جنگل اطراف می رفتند و پیش از غروب آفتاب باز می گشتند.^(۳۱)

● شب چهارشنبه‌سوری (سه‌شنبه شب) سعی می‌شد از یک زن سفید بخت پارچه سفید، روسری و مخصوصا پارچه چادری سفید برای دختران دم بخت بگیرند تا موجب گشایش بخت آن‌ها شود.

● روز چهارشنبه‌سوری «کاسه همساده کردن» (دادن خورشت، غذا و ... برای همسایه) «آمد نداشت» بنابراین اگر همسایه چنین کاری می‌کرد، می‌باید آن را از خانه بیرون برده و به فقرا می‌دادند. عده‌ای هم این غذا را به آب «اُورا» (آب راه خانه) سپرده و «از خانه در می‌کردن».

● اما دو کار در شب چهارشنبه‌سوری خوش‌یمن بود. یکی دیدن خواب ماهی که می‌گفتند: هر کی بیوینه خُو ماهی سال نو مکنه پادشاهی

مورد دوم خرید آینه و شانه در این شب بود که نیک‌بختی برای سال نو می‌آورد.

● شب چهارشنبه‌سوری، خوردن «آش گزنه» با رب انار به نیت در امان ماندن از گزند جانوران گزنده رواج داشت. تعدادی از خانواده‌ها یک کاسه از آن را برای نهادن بر سر سفره هفت‌سین هم نگه می‌داشتند. چگونگی شیوه تهیه و پخت این آش را در صفحات مربوط به خوردنی‌های عید نوروز از نظر گذرانده‌ایم.

خوردن پاره‌ای از گیاهان، عسل، شکر و کشمش توسط ایرانیان زرتشتی هم به خاطر در امان ماندن از گزند جانوران در سال نو بود که از گذشته دور رواج داشته است. ابوریحان ۱۰۰۰ سال پیش به این موضوع اشاره کرده است. (۳۲)

در خراسان در شب چهارشنبه‌سوری چهار نوع پلو (رشته، عدس، زرشک و ماش پلو) و در لاهیجان «هفت ترش آش» از هفت بنشن، هفت جور سبزی، هفت گونه ترشی درست می‌شد. در مازندران زنان گندم را خیس کرده و آن را با چند نوع سبزی صحرایی «کال چهارشنبه گندم آش» می‌پختند. (۳۳)

آجیل چهارشنبه‌سوری

این آجیل که به جهت رفع مشکل تهیه و توزیع می‌شد، در حقیقت یادمان همان «لُرك» lork یا آجیل گاهنبارهایی بود که در صفحات پیشین درباره آن‌ها توضیح کافی داده‌ایم. البته زرتشتیان آن را در مراسم سدره sedreh، کشتی‌بندی koSti bandy و دیگر اعیاد به

مدعوین می‌دادند. (۳۴)

اما استرآبادی‌ها به آن «آجیل چهارشنبه‌سوری» می‌گفتند که معمولاً شامل انجیل خشک، کشمش، نخود، توت خشک، فندق، پسته و بادام می‌شد. البته در گذشته به «آجیل هفت مغز» هم معروف بود که شامل: پسته، فندق، بادام، توت خشک، خرما، نخود و کشمش می‌گردید. عده‌ای به آن‌ها نقل هم اضافه می‌کردند. (۳۵)

این آجیل در این شب همزمان با هلهله و از روی آتش پریدن‌ها، بین اهالی و نیز افراد در حال عبور از کوچه پخش می‌شد.

پخش آجیل چهارشنبه‌سوری در میان ترکان قزلباش (مهاجران عهد صفویه) مقیم شرق ایالت استرآباد، یعنی در میان اهالی مینودشت، رامیان و روستاهای اطراف آن‌ها هم رواج داشت که شباهت‌هایی هم به آجیل چهارشنبه‌سوری مردم منطقه آذربایجان داشت. اهالی این مناطق در این شب داخل مجمعه‌های مسی آجیل، سبزه و باشلق (مسقطی - مخلوط نشاسته و گردو) گذاشته و در یک مراسم ساده و دوستانه به نام «آجیل بیمشی» (مراسم آجیل خوری) به خوردن آن می‌پرداختند.

مراسم قاشق زنی

این مراسم از آغاز تاریکی در شب چهارشنبه‌سوری به وسیله پسران ۱۰ تا حدود ۱۶ ساله برگزار می‌گردید. آن‌ها در دسته‌های چند نفری چادرهای نیم دار مادر یا خواهران خود را سر کرده و در حالیکه چادرها را کاملاً تا جلوی صورت پایین می‌آوردند، در دستی قاشق و در دست دیگر کاسه یا دیگچه‌ای مسی می‌گرفتند. سپس به صورت گروهی جلوی درب هر خانه‌ای که می‌ایستادند، بدون آنکه کلمه‌ای حرف بزنند، با قاشق‌های خود بر روی کاسه یا دیگچه‌ها آنقدر می‌کوفتند که تا صاحبخانه مقداری آجیل، شیرینی‌های خانگی، شکلات، پول و ... به داخل کاسه آن‌ها بیندازد. این مراسم به همین گونه تا حدود ۳ ساعتی ادامه می‌یافت. سرانجام هم گروه در گوشه‌ای نشسته و خوراکی‌ها را می‌خوردند و اگر اضافه می‌آمد، آن‌ها را به یک نسبت بین خود تقسیم می‌کردند.

در تعدادی از روستاها مثل گلز و بندرگز سابق هم شبیه همین مراسم اجرا می‌گردید. مثلاً در روستای «افراتخته» منطقه کتول، جوانان به صورت گروهی کیسه‌ای در دست گرفته و جلوی

در هر خانه‌ای تقاضای جوز (گردو)، مرغانه (تخم‌مرغ) و نون قندی (شیرینی) می‌کردند. بعد از پایان مراسم نیز همگی به دور هم نشسته، خوردنی‌ها را می‌خوردند و سپس با گردوها به بازی می‌پرداختند. البته این مراسم در بعضی از روستاهای کوهستانی مثل شاهکوه، به مراسم «تک تکو» tak tako معروف بود که بچه‌ها به صورت گروهی قاشق‌هایشان را در جلوی هر خانه‌ای به درها می‌کوفتند تا خوراکی بگیرند. این خوراکی‌ها را گاه به مریض‌ها برای شفابخشی هم می‌خوراندند.

فالگوش

یکی دیگر از مراسم‌های رایج در شب چهارشنبه‌سوری، همین فالگوش ایستادن بود که معمولاً توسط زنان حاجت‌دار و یا دختران دم‌بخت انجام می‌گرفت. در این شب فالگوش چادر بر سر در حالیکه قفل، کلید و آینه کوچکی در دست داشت، داخل کوچه یا سر چهار راهی می‌ایستاد تا به سخنان اولین رهگذر گوش فرا دهد. او به این سخنان تفال می‌زد، اگر خوب بود دلیل بر برآورده شدن حاجتش در سال نو به شمار می‌رفت، وگرنه از سخن بد و ناخوشایند چنین برداشت می‌شد که در سال نو هرگز خواسته‌اش عمل نمی‌گردید و یا بنا بر حرف شنیده مثلاً دچار بیماری و ... می‌گردید.

عده‌ای برای تفال یا فالگوش، در داخل کوچه پای پنجره خانه‌ها هم می‌ایستادند. مثلاً اگر مادری فرزندش را نفرین می‌کرد و می‌گفت «الهی بمیری»، این حرف مرگ یا بیماری برای فالگوش به همراه می‌آورد. ولی برعکس اگر مثلاً گفته می‌شد «الهی خیر ببینی، سفید بخت بشی و ...»، برای فالگوش «خوش‌یمن» و ره‌آورد مثبت در سال نو داشت.

به خاطر همین مسئله فالگوش، خانواده‌ها به ویژه زنان سعی می‌کردند از روز قبل تا روز بعد از چهارشنبه، از هر نوع عصبانیت یا بددهنی پرهیز کنند.

یادداشت‌ها

- ۱ - گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، صص ۳۹۸؛ نوروز، ص ۱۸۸.
- ۲ - عقاید و رسوم مردم خراسان، صص ۳۱، ۶۴-۶۲.
- ۳ - همان، ص ۶۳.
- ۴ - مقدمه‌ای بر شناخت ایل‌ها، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران، ج ۱، ص ۲۲۸.
- ۵ - نوروزگان، صص ۲۷ و ۲۸.
- ۶ - نوروز ایرانیان، ص ۷۰.
- ۷ - نوروز (مجموعه مقالات...)، ص ۱۲۸.
- ۸ - از نوروز تا نوروز، صص ۲۲ و ۲۳.
- ۹ - عقاید و رسوم مردم خراسان، ص ۱۰۴.
- ۱۰ - نوروز ایرانیان، ص ۷۰.
- ۱۱ - تاریخ، فرهنگ و هنر ترکمان، ج ۳، صص ۲۰۶۸ تا ۲۰۷۳.
- ۱۲ - جشن‌های آتش، صص ۱۲۳-۱۱۸.
- ۱۳ - پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۷۸.
- ۱۴ - اوستا، رضی، صص ۴۹۶ و ۴۹۸.
- ۱۵ - جشن‌های آتش، صص ۱۰۰ و ۱۰۱.
- ۱۶ - همان، ص ۱۲۸، تاریخ نوروز و گاه‌شماری ایران، صص ۹۲ و ۹۳.
- ۱۷ - همان، ص ۱۲۸، ۱۲۹ و ۱۳۱.
- ۱۸ - تاریخ نوروز و گاه‌شماری ایران، صص ۱۰۲ و ۱۰۳.
- ۱۹ - مهرگان و نوروز، ص ۱۵.
- ۲۰ - تاریخ نوروز و گاه‌شماری ایران، ص ۸۸.
- ۲۱ - همان، ص ۱۲۰.
- ۲۲ - تاریخ بخارا، ص ۳۶.
- ۲۳ - بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۹۵.
- ۲۴ - جهان‌فروری، ص ۴۳.
- ۲۵ - جشن‌های آتش و مهرگان، صص ۹۵ و ۹۶.
- ۲۶ - تقویم و تاریخ، صص ۲۸، ۷۴ و ۱۱۸؛ گاه‌شماری و تاریخ‌گذاری از آغاز تا سرانجام، صص ۲۵ و ۴۵.
- ۲۷ - پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۱۲.
- ۲۸ - گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، ص ۲۵۹.
- ۲۹ - کتاب ماه هنر، بهمن و اسفند سال ۱۳۷۹، صص ۸۳ و ۸۴.
- ۳۰ - همان، ص ۸۴.
- ۳۱ - نوروزگان، ص ۱۳۱.
- ۳۲ - آثارالباقیه، ص ۳۲۱.
- ۳۳ - نوروزگان، صص ۱۴۸ و ۱۵۰.
- ۳۴ - فرهنگ بهدینان، صص ۴۱، ۹۲ و ۱۲۳.
- ۳۵ - گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستانی، صص ۲۳۵ و ۲۴۲؛ تاریخ نوروز و گاه‌شماری ایران، ص ۱۲۲.

تحويل سال نو

در مورد تحويل سال نو يا «سال گردش» عده زيادي اظهار نظر کرده‌اند که تفاوت چندانی با هم ندارند. تهمانوی مولف کتاب «کشاف اصطلاحات الفنون» در توضيح اصطلاح تحويل می‌نويسد: «تحويل کوكبی است از آخر برج به اول برج دیگر، مانند انتقال شمس از درجه اخير حوت به درجه اولی از حمل». در «فرهنگ نظام» نیز آمده است: «تحويل در علم هیأت، منتقل شدن کوكبی از آخر برجی به اول برج و تحويل قمر را انتقال گویند». صاحب فرهنگ ناظم الاطباء هم در توصیف آن گوید: «انتقال خورشید از برج حوت به برج حمل و یا از برجی به برج دیگر و یا انتقال هر یک از سیارات از برجی به برج دیگر را تحويل گویند». (۱)

ابوریحان هم گفته است: «سال آن مدت است که آفتاب بدو یک بار همه فلک بروج را بگردد و بدانجای باز آید کجا به اول بود. و سال عالم به حسب اتفاق احکامیان (ستاره شناسان) از رسیدن آفتاب به سر حمل است». (۲)

تعبير «آفتاب به اعتدال بهاری باز می‌گردد» هم همان انتقال «برج حوت به حمل» می‌باشد که تحويل سال را به همراه دارد.

تحويل سال که در برج حمل صورت می‌گیرد در اصل عبارت است از گردش یک دور زمین به دور خورشید یعنی از ابتدای وصول کره زمین به اول برج حمل تا رسیدن مجدد آن به همان نقطه اولی که این مدت عبارت از ۳۶۵ روز و پنج ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۵ ثانیه می‌شود.

به هر صورت برای این گردش سال، ایرانیان مراسم جداگانه و خاص دیگری داشتند که

سبزه، مخصوصاً سفره هفت سین و تعدادی از مراسمات و باورها از جمله بخش مهم آن به شمار می‌رفتند.

سبزه

توجه به سبزی و سبزه در بین استرآبادی‌ها در ایام عید، حداقل در چهار مورد مشاهده می‌شد.

- ۱- سبزه سفره هفت‌سین
 - ۲- سبزی پلو شب عید و روز عید
 - ۳- دسته سبزی یا برگ سبزی که شخص شگون بعد از سال تحویل به خانه می‌آورد
 - ۴- توجه به طبیعت تازه و در حال سبز شدن در مراسم سیزده بدر.
- البته به آب دادن سبزه در روز سیزده خود مسئله جداگانه‌ای داشت.
- کاشت و نیز تهیه سبزه برای سر سفره هفت سین سال نو را هم ایرانیان باستان، همچون آیین نوروزی منتسب به جمشید می‌کردند. بدین گونه که جمشید پس از سرکوب اهریمن و پیروانش که برکت را ذایل و نیز جلوی وزش باد را گرفته بودند، به زمین بازگشت. در این روز هر چوب و درختی که خشک شده بود باز روید و دوباره سبز شد. به نوشته ابوریحان: «هر شخص از راه تبرک به این روز در طشتی جو می‌کاشت. سپس این رسم میان ایرانیان پایدار ماند که روز نوروز در کنار خانه هفت صنف از غلات، در هفت استوانه بکارند و از رویدن این غلات به خوبی و بدی زراعت و حاصل سالیانه را حدس بزنند».^(۳)
- برسم barsam هم گیاهی بود که ایرانیان باستان آن را بر سر سفره هفت سین خود می‌نهادند.

به باوری دیگر، ایرانیان درباری بیست و پنج روز پیش از نوروز، دوازده ستون از خشت خام اطراف حیاط دربار برپا می‌کردند و بر فراز هر ستونی، نوعی دانه از حبوبات می‌کاشتند. روز ششم، خرداد روز یا نوروز بزرگ، با سرودخوانی و نواختن سازها، محصولی را که فراهم آمده بود بر می‌داشتند. آنگاه این ستون‌ها هم چنان تا روز مهر از فروردین، یعنی روز شانزدهم برپا بود که در چنان روزی ستون‌ها خراب و برداشته می‌شد. سپس به رشد این دانه‌ها نگریسته و به هر یک که بهتر و برآمده تر بود، تقال می‌زدند که آن محصول در سال نو بیشتر خواهد شد.

شاه به ویژه به جو می‌نگریست و آن را خوش‌یمن می‌دانست. کشت جو منسوب است به عهد جمشید طوریکه ابوریحان بیرونی نیز به این مساله اشاره دارد. این سبزه‌ها گاه هفت عدد به احترام هفت امشاسپند (فرشته) و گاه به تعداد دوازده عدد که شماره دوازده برج بود سبز می‌گردیدند. مثل شرایط امروزه، این زنان بودند که وظیفه سبز کردن سبزه را بر عهده داشتند. حبوبات یا دانه‌هایی را که آن‌ها سبز می‌کردند عبارت بودند از: گندم، جو، برنج، لوبیا، عدسی، ارزن، نخود، کنجد، باقلا، کاجیله، ذرت و ماش. بر سر سفره‌های هفت سین معمولاً سه ظرف سبزه به عنوان نمادی از سه اصل دینی؛ هومت (اندیشه‌نیک)، هوخت (گفتارنیک)، هورشت (کردارنیک) قرار می‌دادند که اغلب گندم، جو و ارزن بودند. بر سفره ویژه مراسم فروردگان و چهارشنبه‌سوری هم نهادن آب و سبزه اهمیت فراوانی داشت، چون معتقد بودند که ارواح در گذشتگان یا فُروهرها موجب خیر و برکت و افزونی گیاه و آب در آن سال می‌شوند.^(۴)

در منطقه یزد و کرمان هنوز زرتشتیان دانه‌های گندم، جو، عدس و ماش را برای سال نو در ظروف مخصوص به بار می‌نشانند که به آن‌ها «ششه» šēša می‌گویند.^(۵) به باور نگارنده بار آوردن سبزه و نیز به آب سپردن آن در روز سیزده‌بدر را به عنصر باروری، آب و الهه مربوط به آن باید مرتبط دانست.

این اسطوره را به عنوان نمادی اسطوره‌ای و آیینی جشن نوروز در اعتقاد به الهه‌هایی همچون «خاتون چهارشنبه» در نزد کیلانی‌ها و «چهارشنبه ننه» در نزد بخشی از آذربایجانی‌ها و نیز «بی‌بی سه‌شنبه» در نزد کردها می‌توان باز یافت.^(۶)

آداب قبل از تحویل سال

پیش از سال نو یک سری آداب مربوط به بایدها و نبایدها وجود داشت که جدا از آداب مربوط به چهارشنبه‌سوری بود و در زیر به شاخص‌ترین آن‌ها اشاره می‌گردد:

الف: قبل از تحویل سال، به اندازه یک مشت بزرگ خمیر درست می‌کردند و لای پارچه‌ای می‌پیچیدند تا تبدیل به خمیر ترش برای پخت نان در سال نو بشود. زیرا بدین گونه بر برکت خانه برای سال جدید می‌افزودند. این مورد امکان دارد ریشه گرفته از «خمیر میرتوم» miretum باشد که در گذشته در بین ایرانیان بهدین و زرتشتی رواج داشت و هنوز

هم برخی از خانواده‌های آنان به آن پایبند هستند. زرتشتیان این خمیر را که به آن خمیر ترش زده بودند، در درون ظرف و پارچه‌ای گذاشته و بر سر سفره هفت سین می‌نهادند. پس از مدتی آن را بیرون می‌آوردند، اگر ور آمده یعنی پک زده بود آن را به عنوان برکت زیاد در خانه و در سال نو می‌پنداشتند، وگرنه تعبیر عکس برایش قایل بودند.^(۷)

ب: همانگونه که قبلاً اشاره کوتاهی شد، قبل از تحویل سال نو هیچ کس نمی‌باید با کسی قهر می‌بود، چون «بدشگون» محسوب می‌شد. بنابراین با «کاسه همساده کردن» یعنی پختن چیزی مثل آش، خوراکی و یا چند شیرینی خانگی و فرستادن به خانه طرف مقابل، پیام آشتی می‌دادند. اگر آن خوراکی پلو بود به آن «آشتی چلو» می‌گفتند.

پ: اگر تحویل سال به تاریکی شب می‌افتاد، حتماً می‌باید چند شمع یا چراغ لاله یا چراغ لمپا (گردسوز) یا فانوس روی سکو، مطبخ، گوشه حیاط، و داخل مستراح و طویله روشن می‌کردند. البته «سو کردن» این وسایل روشنایی در شب‌های عرفه کهنه و نو (عرفه مرده‌ها و عرفه زنده‌ها) هم در خود شهر استرآباد و روستاهای مختلف از جمله شاهکوه، ساور، دَنگَلان، محمدآباد، حیدرآباد، چالگی، نومل، نوذه، منطقه کَلالِه، سُرخکلاتِه، معصوم‌آباد، منطقه کَتول، رامیان، مینودشت و... هم مرسوم بود.

ت: اندکی قبل از تحویل سال، خانم‌ها سعی می‌کردند در مطبخ (آشپزخانه)، دهانه ظرف یا کیسه برنج، آرد و چند خوراکی پر مصرف خانه را باز بگذارند، چون باور داشتند که بدین گونه «رزق و روزی» را در سال نو زیاد کرده و وارد خانه می‌کنند.

ث: حدود یک ساعت قبل از تحویل سال، آبی را گرم می‌کردند تا بلافاصله پس از شنیدن «توپ تحویل سال» رشته در آن ریخته و برای نهار روز اول عید غذا درست کنند. این امر «رشته طول عمر را زیاد می‌کرد».

ح: دختران دم‌بخت را به طور نمادین از خانه بیرون می‌کردند تا با پا در میانی یکی از «زنان سفید بخت همساده» به خانه برگردانده شوند. بدین گونه در سال نو شوهر پیدا می‌کردند و از خانه بیرون می‌رفتند.

ج: داخل یک سینی مسی را با آب زعفران دعای «یا مقلب القلوب...» نوشته و سر سفره هفت سین می‌گذاشتند تا پلو اولین نهار (روز اول عید) را روی آن ریخته و صرف کنند. این کار علاوه بر افزایش برکت، سلامتی هم برای افراد خانه در سال نو می‌آورد.

خ: گروهی از مردم شهر استرabad قبل از تحویل سال سری به امامزاده نور می‌زدند و پس از خواندن دعا و طرح حاجات خود، بلافاصله به خانه بر می‌گشتند. بعضی از خانم‌ها هم تا بعد از تحویل سال می‌ماندند و به دعاخوانی ادامه می‌دادند. در غرب شهر و در بین چند روستای بلوک «سدن رستاق» مردم به روشن آباد که به آن «مَصَادِه» (معصوم زاده) می‌گفتند، می‌رفتند.

چ: برای تحویل سال نو سر و دست و پا را حنا کردن در بین اکثر مردم رواج داشت. اگر تحویل سال در روز بود، حنا بستن شب انجام گرفته و با بستن پارچه روی قسمت‌های حنا شده، می‌خوابیدند و قبل از طلوع خورشید به حمام می‌رفتند.

د: شب عید می‌باید «تِکتکانو اوزان گواره بچه ر تُکان داد» یعنی جفجفه آویزان بر گهواره بچه را شب عید می‌باید به منظور اعلان پایان سال کهنه تکان می‌دادند.

ر: شب تحویل سال می‌باید سبزی پلو ماهی مخصوصاً «ماهی مُسمی» یا ماهی شکم پر می‌خوردند. این مورد در خراسان و چند نقطه دیگر از ایران هم رواج داشت. در بعضی از روستاهای کوهستانی ایالت استرabad شب عید رشته پلو می‌خوردند. مثلاً در شاهکوه، دوزین و رادکان رشته پلو با گوشت «دست گوسفند» می‌باید می‌پختند تا در طول سال «دستشان در زراعت و محصول بلند و پر برکت شود». در شاهکوه آش کشک هم می‌پختند که می‌باید حتماً در کاسه سفید ریخته می‌شد.

بر این نکته تاکید می‌شود که آخرین روز و شب سال که با جشن همسپتدم و آخرین گاهنبار (جشن آفرینش انسان) همراه بود، بی‌تاثیر در چنین باورهایی نبوده است.

نیایش قبل از تحویل سال

زرتشتیان یا پارسیان مقیم هند، صبح روز اول عید پس از بیدار شدن از خواب، وضو گرفته و آیین تطهیر را به جا می‌آورند. سپس لباس‌های نو خود را پوشیده و شروع به نیایش و خواندن دعا از جمله پَت patet (توبه نامه) می‌کنند. آنگاه چوب صندل یا چوب‌های خوب سوز و معطر را برای «آتش بهرام» یا آتشکده اصلی نذر کرده و به معبد می‌برند و در آتش می‌نهند. باز مجدداً در اینجا هم نیایش کرده و نماز می‌خوانند.^(۸)

در پازندی که در سال ۱۹۰۹ در بمبئی چاپ شد، درباره یَزْشَن‌ها yazeshn (مراسم مذهبی

همراه با خواندن متن‌های اوستا) و نیز آداب و رسوم چند روز اول عید نوروز آمده است که در ایام فروردگان (روزهای بزرگداشت فرَوَهرها یا ارواح مردگان پاک) باید خانه پاک باشد. در روز «هرمزد» که اولین روز هر ماه و از جمله ماه فروردین (روز اول عید و سال نو) است، باید کارهای نیک کرد و «یزشن» و میزد miyazd (شیر و شراب و نذورات) میهمانی کنند و نیز «باج» (نیایش به صورت زمزمه) و آفرینگان (دعای خیر و یک رشته نمازها) به جا آورند.^(۹)

خانه‌تکانی، قهر نبودن با هم‌نوع خود (همسایه، فامیل و ...)، «چُنْدِلَک نَزْدَن و اخم نکردن» در باورهای استرآبادی‌ها بی‌ارتباط با این الزام به کارهای نیک توصیه شده نبوده است. دادن شیر چایی به تازه عروس خانواده که به «عید دیدنی شومار و شو پیتر» یا همان مادر شوهر و پدر شوهر می‌آمد نیز بی‌ارتباط با استفاده از «میزد» در گذشته در بین ایرانیان باستان نبوده است.

اما شاخص‌ترین مسئله خواندن دعا و انجام نیایش قبل از سال تحویل بود که بعدها با ورود مسلمانان به ایران، دعای زیر در بین ایرانیان از جمله استرآبادی رواج یافت:

یا مقلب القلوب و الابصار، یا مدبراللیل و النهار، یا محول الحول و الاحوال، حول حالنا الی احسن الحال.

در استرآباد پس از خواندن این «دعای سال تحویل» توسط بزرگ خانواده، او بلافاصله قرآن را می‌گشود و هفت سوره یا هفت آیه را که با کلمه سلام آغاز می‌شد، را قرائت می‌کرد. به اعتقاد آنها خواندن این آیات، مشکلات، بلاهای آسمانی و زمینی و نیز شیطان (اهریمن) را از محیط خانه و خانواده دور کرده و سلامت و آرامش را در سال نو برای اعضای خانواده به همراه می‌آورد.

استرآبادی‌ها به چند طریق که حکم «رسانه و وسایل ارتباط جمعی» امروزه را داشتند، از «سال گردشی» یا تحویل سال «خبردار» می‌شدند:

الف: شلیک توپی که در زمان نادرشاه افشار به استرآباد آورده و از غنایم سفر جنگی به هندوستان محسوب می‌شد. این توپ در حیاط «دارالحکومه» استرآباد مستقر بود. دارالحکومه شامل باغ بزرگی می‌شد که از میدان (فلکه) شهرداری تا میدان کاخ فعلی ادامه می‌یافت و دارای چند بنای حکومتی ساخته شده در عصر شاه عباس صفوی بود. اسم میدان

کاخ فعلی در حقیقت برگرفته از نام کاخ آقا محمدخان است که آن هم خود متعلق به عصر شاه عباس صفوی بود. به هر صورت توپ یاد شده در زمان تحویل سال و نیز در ماه‌های رمضان به هنگام افطار و سحر، تا سال‌های دهه چهل خورشیدی در پادگان شهر هنوز شلیک می‌گردید.

شلیک توپ برای تحویل سال، حداقل از زمان صفویان در چند شهر ایران از جمله در پایتخت آنان رواج داشت. در این مورد شاردن سیاح فرانسوی که شش بار در دوران صفویان به ایران آمده بود و نیز کمپفر و تاورنیه که در دوران حکومت شاه عباس، شاه‌صفی و شاه سلیمان سیاحتی در ایران داشته‌اند، نوشته‌اند: «... شاهان صفوی بار عام دارند... اگر در جایی قشون و توپ و تفنگ باشد سال نو را با شلیک توپ اعلام می‌کنند و سپس نقاره‌خانه‌ها و عمله‌جات با صدای آلات موسیقی مثل طبل، شیپور، کرنا و نای، شروع به نواختن می‌کنند».^(۱۰)



گروهی از نقاره‌زنان آماده خبر تحویل سال و آغاز سال نو

ب: «تفنگ رد دادن» یا شلیک تفنگ که بیشتر در روستاها توسط تفنگچیان خان روستا و بعدها توسط شکارچیان انجام می‌گرفت. این مورد در بندرگز، فندرسک، حاجیلر (مینودشت)، کتول (علی‌آباد فعلی)، کردمحله (کردکوی) فقط به امر خان بزرگ و شلیک تفنگچیان آن‌ها انجام می‌گرفت. در بعضی از روستاها مثل «افراتخته» علی‌آباد کتول پس از شلیک تفنگ‌ها، ملای ده هم می‌باید تحویل سال را تایید می‌کرد. در شاهکوه، دوزین، چه‌جا، نرسو، مایان، رادکان، وطن و چند روستای دیگر به این شلیک سال تحویل «تیر در هاگردن» می‌گفتند.

پ: نواختن نقاره و طبل بر روی مناره گذر نقاره‌چیان (پشت مسجد امام حسن فعلی) در

محلّه سبز مشهد. این نقاره نواختن‌ها به مناسبت‌های دیگری هم انجام می‌گرفت و نام این گذر هم برآمده از همین مسئله بود.

ت: رویت فانوس «درخت فانوس» در گذر سرپیر در محلّه سبز مشهد. در حاشیه مسجد و حمام قدیمی سرپیر (ضلع جنوبی میدانگاهی) درخت چنار بسیار بلندی بود که قرقره‌ای بزرگ و چوبی را بر فراز آن نصب کرده بودند که باعث چرخش طناب می‌شد. یک سر طناب را فانوس بسته بودند و سر دیگر را یک «فانوس کش» می‌کشید تا در شب‌ها فانوس روشن به تدریج از زمین به سوی بلندای درخت کشیده شود. چون شهر کوچک بود و با توجه به بلندی درخت چنار، این فانوس در زمان تحویل سال کاملاً قابل رویت و به نوعی رسانه برای «خبردار کردن» سال نو به شمار می‌رفت. البته این مورد کاربردهای دیگری هم داشت. مثلاً اگر کاروان تجاری که جرأت می‌کرد شبانه از دشت گرگان یا ترکمن صحرا به سوی دروازه فوجرد شهر استرآباد بیاید، این فانوس هر شب روشن بود و مسیر حرکت به سوی دروازه فوجرد استرآباد را برای آن‌ها معین می‌نمود. این کار مشابه عملکرد «فانوس دریایی» در ساحل بندرگز برای کشتی‌های تجاری اعزام شده از شهرهای ساحلی روسیه به سوی بندرگز را داشت.

شگون عید

در صفحات قبل و در زمان شرح برگزاری مراسم جشن نوروز و آغاز سال نو در دربار سلاطین ایران در عهد باستان، ذکر کردیم که با تحویل سال، کسی فرخنده‌رو، خوش قدم و نیک‌زبان به دربار می‌آمد و نوروز را شادباش می‌گفت و به طور نمادین تندرستی، شادی و روزی فراخ در سال نو برای شاه و خانواده‌اش به ارمغان می‌آورد. دمشق در نخبه الدهر هم به این رسم در قدیم اشاره می‌کند و می‌نویسد که: «مردی در پگاه نوروز به درون سرا می‌آمد. از او می‌پرسیدند کیستی، از کجا می‌آیی و چه می‌خواهی، نامت چیست، برای چه آمده‌ای و چه همراه داری؟ و آن مرد پاسخ می‌گفت من پیروزم و نامم خجسته است و ...».

شگون در حقیقت نقش به یادگار مانده از همین شخص از دوران ایران باستان است. مردم استرآباد و روستاهای اطراف آن، معمولاً شخص مورد شگون خود و خانواده‌اش را از میان پدر بزرگ یا مادر بزرگ، یکی از بچه‌های فامیل، همسایه و مخصوصاً یکی از فرزندان

خویش انتخاب می‌کنند و وی را پیام‌آور سلامتی، برکت و گشایش در کارها می‌دانند. در گذشته شگون انتخاب شده به دو طریق اقدامات خود را عملی می‌کرد:

الف: این فرد با لباس نو به همراه یک ظرف برنج یا آرد، سکه، یک شاخه درخت سبز شده یا یک دسته سبزی قبل از «سال گردشی» یا همان تحويل سال، از خانه بیرون رفته و به امامزاده نور یا سقاخانه «حضرت عباس» می‌رفت تا زمانی که سال تحويل شود. سپس بلافاصله «یک پول» (در دوره قاجار) به خادم سقاخانه می‌داد و اگر سبزی نداشت، سبزه‌ای از او می‌گرفت و به عنوان اولین نفر و شگون خانه وارد منزل خویش می‌شد.

ب: به ندرت اتفاق می‌افتاد که بنا بر باور اهل خانه که معتقد بودند در زمان سال تحويل نباید هیچ کسی خارج از خانه باشد، پس از تحويل سال شگون را بلافاصله به بیرون از خانه می‌فرستادند تا با یک دسته سبزی یا شاخه و برگ سبز وارد خانه شود.

به هر صورت «شگون» پس از ورود به خانه بلادرنگ بر سر سفره هفت‌سین می‌نشست و دهان خود را با شیرینی، شیرین کرده و «عیدانه شگون» را که پول عیدی مخصوص وی، و لای قرآن بود، دریافت می‌کرد. تعدادی از خانواده‌ها پارچه شلوار یا جوراب هم به او هدیه می‌دادند. در ضمن گاهی به همراه شیرینی سر سفره هفت سین، یک لیوان شیر نیز به او هدیه می‌شد.

این شگون در میان روستاهای بلوکات غرب و شرق استرآباد «شگین»، «شگیگین» یا «شگیم» نامیده می‌شد. آداب آن هم در گل به یک شیوه عمل می‌گردید. ولی در بعضی از جزییات تفاوت‌هایی دیده می‌شد. در منطقه کلاله (تقریباً منتهی الیه شرق ایالت استرآباد) و نیز بندر گز شگون پس از استخاره با قرآن انتخاب می‌شد. او قبل از تحويل سال به یکی از امام زاده‌ها می‌رفت و پس از تحويل سال با دادن پول به خادم آن و گرفتن سبزه، به همراه قرآن، یک شاخه کوچک درخت پرتقال و یک کاسه آب بسوی خانه می‌آمد و مستقیم بر سر سفره هفت‌سین می‌نشست. اعضای خانه او را می‌بوسیدند و به او تخم مرغ رنگی، پارچه، جوراب و یا پول می‌دادند.

در علی‌آباد کتول «شگیم» با یک دسته سبزی وارد خانه می‌شد. بلافاصله افراد بزرگ خانه یعنی پدر بزرگ، مادر بزرگ، پدر و مادر او را بوسیده و مبارکی می‌دادند. سپس سفره چهار گوش، قرمز رنگ، ابریشمی و دستباف به نام «ناربنده» را که پر از هدایا مثل «مرغانه رنگی»،

شیرینی، پول، نون قندی و پارچه بود و یک برگ سبز به او هدیه می‌کردند و همگی بر سر سفره هفت سین می‌نشستند. البته مردم کتول «شگیم» دیگری هم داشتند. آن‌ها روز دوم و سوم عید به منطقه جنوبی و جنگلی حاشیه محل زیست خود رفته و یک مشت سبزه طبیعی و یا نهال کوچکی را کنده، با خود به خانه می‌آوردند و بر پشت بام‌ها پرتاب می‌کردند به خاطر «شگیم، میمنت، رفع بلا و نحسی».

در روستای افراخته کتول، فرد «شگیم» پس از تحویل سال با لباس نو به همراه یک ظرف آب و سبزی به خانه می‌آمد و به اطاقی که مجمعه مسی (سینی بزرگ) عید قرار داشت وارد می‌شد. او از داخل مجمعه «نون قندی» بر داشته، دهان خود را شیرین می‌نمود و به اعضای خانواده مبارکی می‌داد. سپس همه افراد خانواده وارد اطاق شده و از ظرف آبی که فرد شگون با خود آورده بود، می‌نوشیدند. آنگاه به او پارچه، شیرینی عیدی و پول «عیدانه» می‌دادند.

در روستای کوهستانی و زیبای سیاه مرگو همین منطقه کتول (واقع در دهنه محمدآباد)، پدر خانوار یک هفته قبل «شگیم» را انتخاب می‌کرد. او قبل از تحویل سال با لباس نو، یک شاخه کوچک سرو کوهی، یک قرص نان، یک بره و یک جلد قران وارد خانه می‌شد. اهل خانه که همگی لباس نو پوشیده بودند به استقبال او می‌آمدند، بر رویش گلاب می‌پاشیدند و پس از بوسیدن و مبارک باد گفتن، او را به همراه بره‌ای تمیز و خوش رنگ، با عزت و احترام بر سر سفره عیدی یا همان هفت سین می‌نشاندند. شگیم پس از نشستن بار دیگر سال نو را تبریک گفته و آرزوی سلامت برای همه می‌کرد. در این میان بانوی خانه چراغی را «سو» کرده و در کنار سفره هفت سین می‌نهاد. جالب آنکه به بره هم که نشان از اهمیت زندگی دام و دامداری در بین مردم این ناحیه بود، به نیت بر برکت شدن معیشت مبتنی بر دامداری آنان، سبزی و شیرینی می‌خوراندند. در پایان پدر خانواده به شگیم (شگین) عیدی و شیرینی می‌داد. آن چراغ هم سه روز و سه شب روشن می‌ماند تا در زمان دیدار میهمانان عید از این خانواده، با اشاره به چراغ آرزو کنند که سال‌ها چراغ خانه و اجاق آن روشن بماند و سعادت نصیب همگی بشود. در روستای وطنای نیز به همراه شیگین یک بره را که پیشانی‌اش حنا می‌شد پس از تحویل سال وارد خانه کرده و بر سر سفره هفت سین می‌نشاندند.

در اینجا بر یک نکته تاکید می‌شود که آن هم استفاده از بره در این روز به دلیل شرایط

زیستی توام با دامپروری بود. چنانکه در منطقه اشکور گیلان و چند جای دیگر، آن‌ها هم مراسم «بره گردانی» در روز صبح اول عید داشته‌اند. مردم بره سفیدی را حنا می‌بستند و بعد دستمالی را به گردنش می‌آویختند. سپس او را از لای در خانه‌ها وارد حیاط می‌کردند. صاحبخانه با دیدن بره، مقداری شیرینی، میوه، پول و داخل دستمال نهاده به گردن بره می‌بست و آنگاه به بیرون از خانه آورده ره‌ایش می‌نمود. گروه در بیرون خانه بلافاصله دستمال و محتویات آن را گرفته و ره‌سپار خانه‌ای دیگر می‌شدند.^(۱۱)

در منطقه هزار جریب، گلوگاه، دنگلان، گز (شرقی و غربی)، خراب مسجد، کارکنده، مزنگ و نوکنده، فرد شگیم (شیگین) با استخاره ملای روستا انتخاب می‌شد. وی قبل از تحويل سال به بیرون از خانه رفته و پس از شنیدن صدای شلیک تفنگ‌ها که نشان از گردش یا تحويل سال بود، با سینی در دست که در درون آن قرآن، کاسه آب (نشانه پاکی) و برنج (نشانه برکت) بود، به خانه باز می‌گشت و بر سر سفره هفت سین می‌نشست و عیدی خود را می‌گرفت.

در روستاهای حیدرآباد، نودیجه، سیدمیران، سدن، کلاجان قاجار، کرد محله (کردکوی فعلی)، محمدآباد و چند روستای دیگر، فرد شگین پس از پوشیدن لباس نو و خروج از خانه، قبل از تحويل سال، او هم با شنیدن صدای شلیک تفنگ‌ها، سبزه و چند گل صحرایی و یا چند شاخه درخت میوه (آلو، هلو و...) را که شکوفه داده بودند، به دست گرفته به خانه باز می‌گشت. سایر اعضا که پشت درب منزل منتظرش بودند، درب را برای او باز کرده و با بوسیدنش، با احترام تمام او را بسوی اطاقی که سفره هفت سین پهن بود راهنمایی کرده و می‌نشاندد. سپس شیرینی خانگی (نون قندی) چای (و در بعضی روستاها شیر تازه که قبل از تحويل سال گرم شده بود) به او می‌خوراندند و «عیدی مخصوص» به همراه «رنگی مرغانه» می‌دادند.

لازم به ذکر است که در دوران ایران باستان، ایرانیان «برسم» barsam را که شاخه گیاهی ویژه بود، بر سر سفره هفت‌سین می‌نهادند. مولف کتاب «المحاسن والاضداد» می‌نویسد: «شاخه‌های انار، بید، زیتون، انجیر و چند درخت دیگر را به سه بند یا گره بریده و به تعداد ۳، ۷، ۱۲ و ۲۱ شاخه دسته نموده بر خوان (سفره) می‌نهادند». خیام هم در نوروزنامه خود درباره آیین سال تحويل نوشته است: «روز نوروز نخست کس از مردمان بیگانه، موبد

موبدان پیش ملک آمدی با جام زرین پر از می ... یک دسته خوید (جو) سبز، درمی و دیناری، شمشیر و اسپ و غلامی خوب روی و ستایش نمودی و نیایش کردی به زبان پارسی». (۱۲)

در کنار سفره هفت سین

در گذشته دور استرآبادی‌ها اقلام مربوط به هفت سین خود را درون کاسه و «دوری» (بشقاب‌های) چینی، بلوری (که تجار از روسیه می‌آوردند)، برنجی و سفالی می‌نهادند. این ظروف هم خود بر روی پارچه‌ای ترمه‌ای، زری یا مخملی که درون یک «مجمع مسی» سفید شده پهن بود، چیده می‌شدند. سپس در زمان سال تحویل کل این مجمعه بر روی یک سفره تمیز که در وسط «اطاق مهمانی» (اتاق پذیرایی) پهن بود، قرار می‌گرفت. چنانکه تا همین چند دهه پیش در روستاهای شاهکوه، رادکان و حوالی مینودشت و رامیان رواج داشت. «سفره عیدی» هم که وسایل شیرینی، آجیل، نقل، گلاب، و ... بر روی آن چیده می‌شد، در وسط همین اطاق پهن می‌گردید، تا در زمان دید و بازدید میهمانان به دور آن بنشینند. این سفره‌ها معمولاً شب عید و اگر تحویل سال در شب بود، روز قبل از آن چیده می‌شدند. اما برای تحویل سال، غیر از شگون خانواده، همگی می‌باید در زمان «توپ در دادن سال گردشی» پاک و تمیز در کنار سفره هفت سین با «رخت و جامه عیدی» می‌نشستند، و گرنه شخص غایب در سال آینده آواره می‌شد. این مسئله در بسیاری نقاط رعایت می‌گردید غیر از مازندرانی‌ها که به خارج از خانه رفته و مراسم ویژه‌ای را برگزار می‌کردند. در منطقه استرآباد به هنگام تحویل سال چند نکته می‌باید حتماً رعایت می‌گردید:

۱. «صُم بُک» یعنی کاملاً سکوت حاکم می‌بود، وگرنه در سال نو «خانه بازار مسگرا می‌شد» یعنی دچار پریشانی و شلوغی می‌گردید.
۲. چَمپَلوک کندن (نیشگون گرفتن) و زَمبُلُغ و نوَتَرینگ زدن (با انگشت محکم به کسی زدن) حتی به عنوان شوخی ممنوع بود زیرا سبب گزیدگی، مثلاً مار زدگی در سال جدید می‌شد.

۳. چُنْدَلْک (بر کف پا نشستن) کراهت داشت.

۴. چشم کوریک رفتن (چرت زدن) خوشایند نبود.

۵. تیلی پیلی یا حکیم دُوا کردن (مداوا کردن زخم یا بیمار) «بدیمن» بود و «آمد نداشت».

با رعایت این آداب همگی منتظر تحویل سال به روش‌هایی که در چند صفحه پیش نقل شد، مخصوصاً «توپ در کردن» می‌ماندند. با تحویل سال یکباره هلهله شده و همگی از جا جسته و آماده پذیرایی از شخص شگون می‌گشتند. با آمدن او بار دیگر هلهله سراسر خانه را فرا می‌گرفت. رو بوسی‌ها، عرض «مبارکا»، عیدی دادن‌ها و گرفتن‌ها، دهان شیرین کردن، تقسیم «مرغانه رنگی» سر سفره هفت‌سین مخصوصاً آن‌هایی که سهم بچه‌های خانه بود و ... ادامه می‌یافت.

مادر بزرگ‌ها اگر زنده بودند، وگرنه مادر خانه بلافاصله درب و پنجره‌های اطاق‌ها و مطبخ را برای مدت کوتاهی باز می‌کردند تا شیطان و نیز هوای سال کهنه بیرون رفته و هوای سال نو جایگزینش شود. به علاوه آن‌ها پودر قند یا آرد را به مقدار خیلی کم در فضای کوچکی از اطاق میهمانی و یا چهارگوشه حیاط می‌پاشیدند تا «سفیدبختی درون خانه بیاد». و نیز آن‌ها به همه اعضای خانواده حتماً حداقل یک نقل می‌خوراندند و بر کف دستان یا جلوی لباسشان با گلاب‌پاش، گلاب می‌پاشیدند. کاری که به یادگار مانده از گذشته دور و دوران ایران باستان بود و هنوز زرتشتیان با تحویل سال چنین می‌کنند.^(۱۳)

مورد جالب آنکه در بعضی از روستاهای استرآباد از جمله شاهکوه، با اعلام تحویل سال، زنان که اکثراً بافنده بودند، چرخ‌های بافندگی و ریسندگی خود را همچون منطقه آلاشت مازندران برای چند لحظه به حرکت در می‌آوردند و حتی بعضی به کار بافندگی و ریسندگی موقتی می‌پرداختند این کار نمادی از تحرک و پرکت برای بهبودی وضع مالی خانوار بود که زنان هم در تامین آن دخیل بودند.

پس از تحویل سال

بلافاصله پس از تحویل سال نو می‌باید اقدام به چند کار می‌نمودند.

۱. صرف شیرینی، نقل و چای یا شیر.
۲. عده‌ای از خانواده‌های استرآبادی آبی را که از سر آسیاب‌ها یا چشمه آورده بودند، همگی به مقدار یک جرعه می‌نوشیدند.
۳. شمع روی سفره یا گوشه اطاق و یا هر مکان محیط خانه می‌باید آنقدر روشن می‌ماندند تا خود خاموش شوند. فوت کردن به آن‌ها طوری که موجب خاموشی‌شان شود،

سبب مرگ یا کوتاهی عمر عامل آن می‌گردید.

۴. آدم‌های «گرم مزاج» می‌باید یک انگشت ماست می‌خوردند و افراد «سرد مزاج و رطوبتی» هم یک انگشت شیر انگور یا شکر قرمز صرف می‌کردند.

۵. گروهی معتقد بودند خوردن عسل یا کشمش (همچون خراسانی‌ها) برای در امان ماندن از بیماری‌ها مفید بود. این آداب هم از یادگارهای مرسوم ایرانیان کهن بود که ابوریحان حدود ۱۰۰۰ سال پیش بدان اینگونه، اشاره کرده است: «... هر کس بامداد نوروز پیش از آنکه سخنی بگوید سه بار عسل باید بچشد و سه پاره موم دود کند تا از هر دردی شفا بیابد... شکر نیز می‌چشند و با روغن زیتون تن خود را چرب می‌کنند تا در همه سال از انواع بلاها سالم بمانند».^(۱۴) لازم به ذکر است که استفاده از پی و دمه داغ کرده بر روی محل‌های درد، در گذشته در بین، استرآبادی‌ها رواج داشت.

۶. پاشیدن گلاب و یا استفاده از هر نوع مواد معطر ضروری بود. در ایران باستان مخصوصاً در عهد ساسانیان، ایرانیان در آتشکده‌ها و نیز خانه‌های خود، در مجمرها و عود سوزها چوب‌ها و یا مواد خوشبو می‌سوزاندند. در این باب در بُنْدَه‌شَن *bondahešn* بخش یازدهم چنین آمده است: «نیکی‌ها چون از ابرگران به گیتی در آید به خرداد روز که نوروز است، که همه روز آید اما آن روز بیش آید. اگر آن روز بر تن جامه‌ای نیکو بدارند و بوی خوش بویند و مروای نیک کنند و در نشستن از جای ناپاک و مردم بد دور بوند و آب‌ها را بهر کنند و ستایش‌های بایسته انجام دهند، آن سال نیکویی بدیشان بیش رسد و بدی را از ایشان بیش دور سازد».

علاوه بر این مواد معطر، بعدها سوزاندن اسپند هم رواج یافت. این کار توسط زنان استرآبادی در سه مقطع از عید نوروز انجام می‌گرفت. شب چهارشنبه‌سوری که در صفحات قبل به آن پرداختیم، دوم پس از تحویل سال و پایان هلهله و شیرینی خوردن‌ها و سوم در پایان روز سیزده‌بدر.

در مورد دوم یعنی یکی دو ساعت پس از تحویل سال، مادر بزرگ یا مادرخانه بدین گونه اسپند را دود می‌کرد (می‌سوزاند). وی نخست مقداری اسپند را درون مشت گره کرده خود می‌گرفت و در حین گرداندن بر روی سر همه اعضای خانواده چنین می‌خواند:

اسفند، اسفند، سی دانه

اسفند صد و سی دانه
 بترکانه عینای حسود و بیگانه
 تو کوچه و تو خانه
 شنبه زا، یکشنبه زا، دوشنبه زا
 سه شنبه زا، چهارشنبه زا،
 پنجشنبه زا و جمعه (جمعه)
 هر کی از دروازه تو میاد
 هر کسی از دروازه بیرون مره
 زاغ چشم، سیاه چشم، ازرق چشم
 بترکه هر چه عین حسود و بیگانه
 عین زراکل (زهراکچل) و هاجر دیوانه
 هر کی تو کوچه و تو خانه

سپس اسپند داخل مشت خود را روی ظرف کوچک پر از ذغال گذاخته می‌ریخت و دود آن را روی سر همه چرخانده یا جلوی صورتشان می‌گرفت. معمولاً با مالیدن نوک انگشت خود بر روی پودر سیاه به جا مانده از اسپند، سیاهی آن را بر روی پیشانی یا نوک دماغ دختران و پسران زیباروی، رشید، زرنگ و پر تحرک می‌مالیدند تا از «چشم نظر حسود و دشمن» در امان بمانند. ذکر این مسئله ضروریست که بموزاندن اسپند نیز از گذشته دور سبب «دور شدن دیوان، بدی و بیماری» از انسان‌ها می‌شد. به احتمال زیاد این واژه ریشه اوستایی داشته و از شپنت spenta و شپنتای spantay به معنی «مقدس» گرفته شده است. به علاوه از چشم زخم، شورچشمی و بدچشمی در اوستا «دوژدیتر» doydоеisara نام برده شده است.

هفت سین و وسایل آن

در صفحات قبل اشاره‌ای کوتاه به این موضوع نمودیم که مراسم جشن نوروز در دربار شاهان عهد باستان ایران با بار عام یافتن پیک خجسته (شگون؟) شروع می‌شد. بنا به نوشته مولف کتاب المحاسن والاضداد، شاه ساسانی بامدادان جامه می‌پوشید تا پذیرایی آغاز گردد. نخستین کسی که بار می‌یافت، خوش نام‌ترین و خوش شگون‌ترین کس بود که جهت این کار

آزموده شده بود. چون به حضور شاه می‌رسید، با بذله‌گویی، خنده و خوش‌رویی می‌ایستاد و می‌گفت اجازه ورود می‌خواهم. شاه می‌پرسید کیستی و از کجا می‌آیی و به کجا می‌روی و چه کسی با تو هست و چه همراه آورده‌ای؟ پیک می‌گفت: از سوی دو نیک‌بخت می‌آیم و به سوی دو نفر پربرکت می‌روم و با من پیروزمندی همراه است و نام من خجسته است، با خود سال نو می‌آورم و برای پادشاه خبر خوش و درود و پیام می‌آورم. پادشاه می‌گفت راهش بدهید و سپس شاه می‌گفت داخل شو و آن مرد میزی سیمین رو به روی او می‌نهاد. در کنار میز کلوچه‌هایی (درون) گذاشته شده بود که از دانه‌های گوناگون مانند گندم، جو، ارزن، نخود، عدس، برنج، کنجد و لوبیا پخته شده بود. هفت دانه از هر یک از انواع این حبوب را برداشته در کنار میز می‌گذاشتند و در وسط میز هفت شاخه از درخت‌ها (برسم) را به فال نیک می‌نهادند که عبارت بودند از بید، زیتون، به و انار که هر کدام به اندازه یک، دو یا سه بند بریده شده بودند. هر شاخه‌ای را به نام یکی از استان‌ها روی میز می‌نهادند و بر جاهای گوناگون می‌نوشتند آبزود، آبزاید، آبزون، بروار، فراخی. یعنی افزود، افزوده خواهد شد، افزونی، ثروت و دارایی، خوشبختی و فراوانی. سپس هفت جام سپید و هفت درهم سفید ضرب همان سال، یک دینار نو و یک بسته اسپند می‌گذاشتند و او تمام این‌ها را بر می‌داشت و برای پادشاه زندگی دراز، خوشبختی و خوشنامی آرزو می‌کرد.^(۱۵)

دمشقی درباره آداب نوروزی در دربار ساسانی می‌نویسد که: «در پگاه نوروز مردی با خوانی نقره به مجلس نوروزی پادشاه وارد می‌شد که بر آن از گندم، جو، باقلا، کنجد و برنج هر یک هفت خوشه و هفت دانه، و نیز یاره‌ای شکر، دینار و درهم گذاشته بودند، و او آن را پیش پادشاه می‌گذاشت».

کاشتن هفت دانه و تقال به آن زدن و نیز پیش‌بینی سال نو را کردن، شبیه «جشن تقدیرات» The festival of the akitu در فرهنگ بابلی - سومری بوده است. این رسم در بین ماندانی‌ها (صُبیان) و یزیدی‌ها (فرقه‌ای در کردستان عراق) و بخشی از مازندران تا این اواخر رواج داشت.^(۱۶)

همچنین عدد هفت بر خلاف سیزده، همیشه مورد توجه بوده و در ادبیات و باورهای مردم ایران جایگاه ویژه‌ای داشته است. هفت فرشته، هفت سنگ، هفت ستاره، هفت دریا، هفت آسمان، هفت سین، هفت طبقه زیرزمین، هفت خوان رستم، هفت برادران، هفت

خواهران و ... از جمله آن‌ها به شمار می‌رفتند.

ظاهراً رسم گستردن سفره در نوروز و چیدن هفت نوع خوراکی بر روی آن بازمانده رسمی کهن بوده است و شماره هفت نیز تمثیلی از هفت ایزد دین مزدیسنا، بوده است. زرتشتیان ایران خوان نوروزی را با سه سینی، هر یک حاوی هفت گونه شیرینی، میوه تازه و خشک به نشانه هفت فرشته امشاسپند می‌آراستند و باور داشتند که این فرشتگان در فروردگان از جهان مینوی به جهان خاکی فرود می‌آمدند و بر سر خوان نوروز با آنان می‌نشستند. به علاوه بر این سفره شیر نیز می‌نهادند. این رسم استرآبادی‌ها که به نو عروس در زمان دیدار عیدی شیر تعارف می‌کردند، و یا بعد از تحویل سال خوردن شیر با شیرینی خوش‌یمن بوده، شاید یادگار همین دوران بوده باشد.

عده‌ای معتقدند نهادن هفت قلم (هفت‌سین) جنس بر روی سفره هفت سین، همانگونه که در بالا ذکر گردید، منتسب به هفت امشاسپندان موجود در آیین زرتشت بوده است. این هفت ملک یا ایزد بزرگ عبارت بودند از: وهْمَنَه (بهمن)، آشْ وَهیشْت (اردیبهشت)، خْشْتَرَوِیْرَی (شهریور)، شِپِنْتْ اَرْمَئِیْ تی (سپندارمذ)، هُتُورَوَات (خرداد) و اَمِرَتَات (آموداد) که در راس این شش ایزد سَروشه (سروش) یا خود اهورامزدا قرار داشت.

عده‌ای دیگر نیز معتقدند هم به خاطر جشن «همسپتدم» آخرین گاهنبار که مربوط به آفرینش انسان بود و هم به خاطر ایام «فروردگان» فَرَوَهَرها یا ارواح مردگان که از، آسمان و جایگاه مینوی خود به زمین و در بین اعضای خانواده خویش می‌آمدند، بازماندگان علاوه بر افروختن آتش بر پشت بام‌ها، سفره‌ای رنگین هم در بهترین اطاق خانه خود پهن می‌کردند و بر روی آن انواع خوراکی‌ها و نوشاک می‌نهادند تا فَرَوَهَرها خوب پذیرایی شوند و باعث شادمانی آن‌ها گردند. سفره هفت سین در حقیقت یادمان همان سفره است. (۱۷)

باز در این میان برخی بر این باورند که اصل آن «هفت‌شین» بوده و چنین استدلال می‌کنند: «در روزگار ساسانیان قاب‌هایی زیبا، منقوش و گران‌بهای از جنس کائولین از چین به ایران آورده می‌شد که یکی از کالاهای ارزشمند بازرگانی چین و ایران همین ظرف‌هایی بود که بعدها به نام کشوری که از آن آمده بود، نام‌گذاری شد و به نام «چینی» و به گویشی دیگر به صورت سینی و به شکل معرب «صینی» در ایران رواج یافت. چینی یا صینی یعنی منسوب به چین یا سین و نام سین یا چین از واژه‌ای آمده است که در اصل نام سلسله پادشاهی چین

بوده و حرف ts می‌توانست در گویش‌ها و زبان‌های مختلف صدای «س - ج» بدهد. چنانکه در پهلوی، فارسی، سانسکریت، ارمنی و یونانی نیز چنین بود، ولی در عربی صین شده است. در ایران تمایز بین ظرف‌های مختلفی که از چین آورده می‌شد، آنکه از فلز ساخته می‌شد به نام سینی و آنکه از کائولین ساخته می‌شد به نام چینی رواج یافت. باری در آیین‌های نوروزی برای چیدن خوان نوروزی از همین ظرف‌های منقش بسیار نفیس که از چین آورده شده بودند و نوع مرغی آن هنوز در ایران بهای زیادی دارد، بهره می‌گرفتند. مردم این ظرف را پر از نقل، قند، شکر و شیرینی می‌کردند و آن‌ها را به عدد هفت امشاسپندان بر سر خوان‌های نوروزی می‌گذاشتند و از این‌رو خوان نوروزی به نام هفت سینی و یا هفت قاب شهرت یافت و بعدها با حذف یاء نسبت به صورت هفت سین درآمد، هنوز در برخی از روستاها به صورت هفت سینی تلفظ می‌شود. معمولاً به نام هر یک از امشاسپندان، یک قاب منقش بزرگ و سینی نهاده می‌شد و در قاب‌های دیگر چیزهایی دیگر می‌نهادند و آن‌ها را در پیرامون خوان می‌گذاشتند».^(۱۸)

این هفت شین در دو بیت زیر چنین مشخص شده است:

روز نوروز در زمان کیان	می‌نهادند مردم ایران
شهد و شیر و شراب شکر ناب	شمع و شمشاد و شانه اندر خوان

یا به تعبیر دیگر شامل: شمع، شیرینی، شراب، شیر، شربت، شکر و شانه می‌شد. اما هفت سین فعلی شامل: سمو، سکه، سرکه، سیر، سنجد، سماق، سیب و سبزه می‌شوند که در برخی نقاط استرabad شامل تعدادی از روستاهای بندرگز و کردکوی، آینه، قرآن، گلاب، نقل، شیرینی، ماهی قرمز، مُرغانه رنگی، کاسه برنج، یک کاسه آب که درونش سکه است و شمع روشن هم بر آن‌ها می‌افزایند. درباره مفاهیم نمادی این وسایل چیده شده بر سر سفره هفت سین عید نوروز، اظهار نظرهای گوناگونی شده که در زیر به برجسته‌ترین آن‌ها اشاره می‌گردد:

سیر:	خاصیت گندزدایی و پاکیزه نمودن محیط و نیز دفع بیماری.
سرکه:	زدودن آلودگی‌ها.
سماق:	نشان برکت در آشپزخانه خانوار.
سنجد:	عشق، مهر، مهربانی و نیز تولد، برکت و بالندگی.

اسپند: ضد دیو، حسادت، شرارت و چشم شوری.
 سمنو: نشان از خوراکی «میزد» و نیز زایش گیاه و باور شدن گیاهان (به خاطر سبزه آن).
 سبزه: نمادی از تولد و رشد گیاهان، طبیعت نو، برکت برای دام و کشاورزی.
 سیب سرخ: نشان از باروری، زایش، عشق و دلباختگی.
 سکه: موجب برکت، دارایی و نعمت برای خانواده.
 تخم مرغ: نمادی از زایش، نطفه و تولد بود. مخصوصاً آنکه آخرین گاهنبار و همسپتدم خود جشن آفرینش انسان به شمار می‌رفت.
 ماهی و آب: نمادی از حیات و شادابی.
 هفت‌سین استرabadی‌ها هم شامل موارد یاد شده در بالا بود. فقط چند شاخصه ویژه داشت که عبارت بودند از:
 ۱- «مرغانه رنگی» یا تخم‌مرغ آب‌پز رنگ شده سهم بچه‌ها حتماً به دلیل خوش‌یمنی بر سر سفره هفت سین نهاده می‌شد که پس از اعلام تحویل سال به آنها واگذار می‌گردید تا بخورند. مرغانه رنگی معمولاً به تعداد بچه‌های فامیل درجه یک هم آماده می‌شد که در زمان دید و بازدید به همراه «پول عیدانه» به آن‌ها داده می‌شد. رنگ آمیزی تخم‌مرغ هم به چند طریق انجام می‌گرفت.
 الف: پوسته پیاز فرم‌دار در آب می‌جوشانند و در همان حین تخم‌مرغ‌های خام را نیز به درون ظرف می‌انداختند تا هم آب‌پز شوند و هم رنگ بر پوسته آن‌ها بنشیند.
 ب: همین کار توسط برگ بوته گزنه انجام می‌شد. این گیاه را در بخش غذاهای عید معرفی نموده‌ایم.
 پ: کل تخم‌مرغ‌ها به وسیله «دواگلی» که استرabadی‌ها اصطلاحاً به آن میرکرکرم mirkerkrum می‌گفتند رنگ می‌شدند. ت: پوست انار یا گردو را در آب جوشانده و همزمان تخم‌مرغ‌ها را هم درون آن‌ها می‌انداختند تا رنگ بگیرند.
 ث: غلتاندن تخم‌مرغ‌ها در آبی که زردچوبه در آن حل شده بود.
 به باور استرabadی‌ها مرغانه نمی‌باید دست به دست می‌شد. یعنی نمی‌باید کسی آن‌ها را به دست کسی می‌داد، اما در مورد عید نوروز و مرغانه رنگی استثنا وجود است.

۲- در صورت امکان سعی می‌شد بر سر سفره هفت سین «آب میزان» یا «آب نisan» بگذارند که بیشتر توسط مادر بزرگ‌ها عملی می‌گردید. میزان از ماه‌های سریانی بود. اگر این ماه باران می‌آمد، مقداری از آنرا در ظرفی نگهداری می‌کردند تا با خواندن سوره یاسین بر آن، بر سر سفره هفت‌سین بنهد. پس از تحویل سال افراد خانواده مخصوصاً آن‌هایی که بیماری یا درد داشتند جرعه‌ای از آن می‌نوشیدند. اگر این آب تهیه نمی‌شد سعی می‌کردند مقداری کم زعفران در یک ظرف آب ریخته و بر آن سوره یاسین بخوانند.

۳- یک کاسه از «آش گزنه» که در شب چهارشنبه‌سوری پخته می‌شد را روی سفره می‌گذاشتند.

۴- یک ظرف از آب دو آسیاب به نام‌های «آسیو اوچرخو» و «آسیودوسنگه» بر سر سفره نهاده می‌شد که عده‌ای به درون آن سکه هم می‌انداختند. این دو آسیاب در جنوب و در خارج از دروازه بسطام در مسیر رودخانه «خاصه رود» (جاده نهارخوران فعلی - در مسیر روستای زیارت و کمی بالاتر از پل سید مسعود فعلی) قرار داشتند.

۵- در تعدادی از روستاهای کوهستانی و کوهپایه‌ای، شمع را به وسیله یک رشته نخ و موم عسل ساخته و برای سفره‌ی هفت سین مورد استفاده قرار می‌دادند.

۶- اگر ماهی قرمز برای سفره هفت سین تهیه نمی‌شد، صاحب خانه سعی می‌کرد ماهی کپور و یا فقط سر آن را جایگزینش کند.

آداب روز اول عید

پس از تحویل سال یا بقول استرآبادی‌ها «گردش سال» یا «سال گردشی» چند مراسم شاخص در بین مردم این خطه رایج بود که به ذکر آن‌ها می‌پردازیم:

۱- با شیر گرم کرده‌ای که گاه پیش از تحویل سال آماده می‌شد، تا قبل از ظهر ماست می‌زدند. از این ماست به عنوان مایه ماست روزهای بعد استفاده می‌کردند و مصرف آن را بسیار خوش‌یمن و پربرکت می‌دانستند. این مسئله بی‌ارتباط با دوران زندگی دامداری ایرانیان کهن و حتی مردم منطقه نبوده است.

۲- اگر روز اول عید (و به قولی تا سه روز اول عید) کلاغ‌ها زیادی از حد در سطح پایین پرواز می‌کردند، زمستان آن سال را بسیار سرد می‌پنداشتند. اما اگر زنبورهای زیادی در فضا

دور می‌زدند، نشان از برکت بود. در این باب یک بیت شعر هم به یادگار مانده است:

چون بیونیم اول عید جیجو زنبور برکت به سال و گردان دایره و تنبور

جیجو در این بیت به معنی گردیدن داریم است.

۳- گروهی از مردم پس از تحویل سال برای دفع مشکلات، رفع حاجات و نیز دعا و نیایش، بر سر مزار اموات خود به امامزاده نور می‌رفتند. قابل ذکر است که محوطه اطراف این امامزاده (مخصوصاً ضلع جنوبی آن) به مدت ۶۰۰ سال، از جمله گورستان‌های مهم درون شهری استرabad محسوب می‌شد. در این باب خوانندگان گرامی را به کتاب «سنگ مزارها و کتیبه‌های تاریخی گرگان و استرabad» اثر همین نگارنده ارجاع می‌دهیم.

مردم بعضی از روستاها به محیط اطراف روستا، به مکانی به نام «عیدگاه» می‌رفتند و به جشن و پایکوبی می‌پرداختند و در پایان هم دسته‌ای چمن یا شاخه‌ای سبز، با خود می‌آوردند. در فردوس خراسان هم مردم بعد از تحویل سال به صحرا می‌رفتند و یک دسته علف با خود آورده و به قفل یا زنجیر در خانه به نیت صفا و خرمی در سال نو، می‌آویختند.

۴- چند ساعت سپس از تحویل سال «دوکان دارا» به مغازه‌های خود در دو بازار معروف و قدیمی استرabad یعنی «نعلبندان» و «بازار کهنه» سری زده برای چند دقیقه درها را باز کرده و سپس می‌بستند و به خانه باز می‌گشتند. به باور آن‌ها، هوای سال نو و باز کردن در مغازه «برکت و رزق و روزی» را به همراه می‌آورد.

۵- در اولین دیدار تازه عروس از خانه و خانواده شوهرش، مادرشوهر (شومار) هدیه‌ای به نام «نوروزانه» به او می‌داد که معمولاً از پارچه تا طلا نسبت به وضع اقتصادی و طبقاتی آنها هدیه می‌شد. این نوروزانه را بعضی از خانواده‌ها «عیدانه تازه عروس» هم می‌نامیدند.

عمر نهار روز اول عید حتماً می‌باید «چلو سبزی با ماهی» و نیز «رشته چلو» می‌بود. گاهی قسمتی از رشته پلو شب قبل (شب عید) را با پلوی سبزی نهار عید مخلوط می‌کردند. عده‌ای هم آب رشته پلو را قبل از سال تحویل گرم کرده و پس از تحویل سال، شروع به پختن نهار آن روز می‌نمودند. این غذا باعث درازی عمر اعضای خانواده همچون رشته می‌شد. همچنین کسانی که «چشم کم سو» (ضعف بینایی) داشتند، خوردن ۷ دانه برنج ریخته شده روی سفره نهار روز عید، باعث «پرسویی» چشمانشان می‌شد. البته این مورد بر سر سفره نهار روزهای دیگر هم مصداق می‌یافت.

در پایان این قسمت خالی از لطف نخواهد بود که اشاره‌ای مختصر به بعضی از آداب و رسوم مخصوص نوروز در بین زرتشتیان منطقه یزد و کرمان (مخصوصاً روستاهای نصرت آباد و خرمشاه) برای مقایسه با آداب و مراسم مربوط به مردم منطقه استرآباد، بکنیم:

- آن‌ها نان کماچ را از خمیر، گردو، پودر دارچین و شنبلیله با سرخ کردن در روغن درست می‌کردند.

- قبل از عید یک تنور نان داغ ویژه نوروز می‌پختند که در بعضی از روستاهای استرآباد هم رایج بود.

- شب روز عید را سبزی پلو با ماهی می‌پختند.

- تخم‌مرغ رنگی رنگ شده به وسیله پوست پیاز برای ایام عید داشتند.

- به هنگام تحویل سال، بر سر سفره هفت سین اسپند و گاهی کندر دود می‌کردند.

- آینه و گلاب پاش بر سر سفره هفت سین می‌گذاشتند.

- همانند استرآبادی‌ها کوزه‌های سال کهنه را شکسته و برای سال نو کوزه‌های نو را مورد استفاده قرار می‌دادند.

- به بچه‌ها پول، تخم‌مرغ رنگی و خروس قندی می‌دادند.

- پس از تحویل سال هم بر سر مزار مردگان خویش می‌رفتند.

- با ورود میهمانان عید، با گلاب‌پاش بر روی همه گلاب می‌پاشیدند.^(۱۹)

همانگونه که ملاحظه می‌شود، اکثر قریب به اتفاق این آداب دقیقاً همچون رسوم استرآبادی‌ها بود.

توجه به آب در عید نوروز

آب در باور ایرانیان باستان یکی از چهار عنصر مورد توجه بود و از عوامل عمده برای تطهیر محسوب می‌شد. به همین جهت جشن‌هایی برای آب وجود داشت. از جمله «مراسم آبریزگان» در جشن تیرگان، یعنی تیر روز که روز سیزدهم از ماه تیر بود. تیر یا به نوشته تیشتر یا tištriya ایزد باران به شمار می‌رفت که سرود ویژه‌ای هم در قسمت یشت‌های اوستا دارد. همانگونه که ذکر گردید اصل این جشن در تیرماه بود، اما به خاطر عدم اجرای کیسه در گاه‌شماری، به تدریج در ایام نوروز افتاد. ابوریحان هم نوشته که ایرانیان در خرداد روز (۶

فروردین - ششمین روز عید) غسل و شستشو می‌کنند که علتش به خاطر هرودا harvada هئورواتات haorvatāt - خرداد) است که فرشته آب می‌باشد. و در ادامه می‌نویسد: «مردم در این روز به هنگام سپیده‌دم از خواب برخاسته و با آب قنات و حوض خود را می‌شویند و گاهی هم آب جاری به نیت تبرک، دفع آفات و پاک شدن گناهان برخورد می‌ریزند».^(۲۰)

البته در این روز مردم بر روی یکدیگر آب نیز می‌پاشیدند. آیین غسل و شستشوی تعمید مقدس در مسیحیت به وسیله «اسن» ها esen هم از همین آیین ایرانیان کهن (آیین مهر) به عاریت گرفته شده است.

آشوری‌ها هم برای خدای «تموز» خویش چند مراسم از جمله مراسم آب‌پاشی داشتند.^(۲۱)

مؤلف کتاب المحاسن والاضداد نوشته است که در نوروز به وسیله کوزه‌های آهنین یا نقره‌ای برای شاه آبی ویژه می‌آوردند.

به هر صورت در منطقه استراباد هم چند مراسم و نیز باور مربوط به آب در ایام عید و سال نو دیده می‌شد که در زیر به معرفی آن‌ها می‌پردازیم:

- برای سر سفره هفت سین به هنگام تحویل سال نو، آب از سر دو آسیاب «اسیو اوچرخو» و «اسیو دوسنگه» از خارج از شهر و پشت دروازه بسطام می‌آوردند. و اگر مقدور نمی‌شد از آب قنات سرخواجه، سرچشمه و سبز مشهد (پشت مسجد امام حسن فعلی) تهیه می‌کردند.

- کاسه آبی بر سر سفره هفت سین می‌نهادند که سکه‌ای هم به درونش می‌انداختند.

- به باور زنان استرآبادی، بر روی سبزه سفره هفت سین می‌باید در طول زمان نمو، با سران انگشت دست آب پاشیده می‌شد.

- بعد از تحویل سال، به وسیله گلاب پاش گلاب بر روی همه اعضای خانواده پاشیده می‌شد. به علاوه پس از آغاز دید و بازدیدها، با ورود هر میهمانی، در کف دست و سپس بر روی قسمت جلوی (سینه) لباسش گلاب می‌پاشیدند. این کار نماد و یادگاری از آب پاشیدن دوران کهن ایران بوده که به باور آن‌ها باروری و زایش طبیعت، پاکی و تشویق آسمان به باریدن باران را به همراه داشت.

- نهادن آب زعفران‌دار بر سر سفره هفت سین که بر آن سوره یاسین را خوانده بودند. یا

این سوره را بر کاغذی کوچک نوشته و به درون ظرف آب می‌انداختند. - استفاده از «آب میزان» یا «آب نیسان» بر سر سفره هفت سین و نیز نوشیدن حداقل یک جرعه از آن بعد از تحویل سال نو از موارد دیگر بود. به باور استرآبادی‌ها «نیسان» یک شبه فصل ۴۰ روزه بعد از عید (۱ فروردین تا ۱۰ اردیبهشت) بود که باران‌های ویژه‌ای داشت.^(۲۲) عده‌ای آب نیسان این چند روز را برای حلول سال بعد در کوزه و در درون سردابه (مکان‌های زیر زمین که حکم یخچال‌ها را داشتند)، نگه‌داری می‌کردند و سخت به شفا بخشی آن اعتقاد داشتند و آن را «خاصیت دار» می‌دانستند. لازم به ذکر است که در تقویم «آشوری‌های شهر اورمیه» هم نیسان یکی از ماه‌های سال به شمار می‌رود. دوازده ماه سال آن‌ها عبارتند از: آدار، نیسان، یار، فزیران، تموس، داباخ، ایلون، چیری گمایا، چیره خارایا، کنون گمایا، کنون خارایا و اشوات^(۲۳).

عید دیدنی

دید و بازدیدهای ویژه عید نوروز هم از گذشته دور در بین ایرانیان رواج داشت. در صفحات قبل اشاره کردیم که چگونه پادشاهان ایرانی روزهای سال نو یا نوروز را بین درباریان، بزرگان و اشراف، خواص و نزدیکان و عامه مردم تقسیم کرده و بارعام می‌دادند. روز ششم یا «خرداد روز» را نوروز بزرگ یا نوروز خاصه می‌نامیدند. استرآبادی‌ها هم پس از تحویل سال «عید گردشی» یا همان دید و بازدیدهای خود، گردش را با رفتن ابتدا به نزد بزرگترها (مادربزرگ، پدر بزرگ، مادر و پدر) آغاز می‌کردند. در این دیدارها، میهمان تازه وارد پس از روبوسی، این جملات را «به نیت میمنت و مبارکی» بر زبان می‌آوردند: مبارکا باشه، صد سال به این سال، خدا بده سلامتی و جان و مال، دشمن کام نشین، دشمنان را ذلیل بیونین، چراغ خانه تان همیشه سو بُمانه، برکت به خانه‌تان یفته. مردخانه ایشالله سالم تن بمانه، یچه سال نو عاروس و داماد کنین. اگر خانواده‌ای در آن سال فوت شده داشت، «عید سیاه» داشتند و درخانه می‌نشستند تا بقیه از آن‌ها دیدار کنند. در بسیاری از روستاهای «ایالت استرآباد» معمولاً به طور گروهی به دیدار چنین خانواده‌هایی می‌رفتند که هنوز هم این رسم رواج دارد. در منطقه بندر گز به این دیدار «لاسر» می‌گفتند.

در دیدار عیدی، میهمان پس از ورود به «اطلاق مهمانی» (میهمانی) که «سفره عیدی» به همراه خوراکی‌ها در آن پهن بود، با پاشیدن گلاب توسط گلاب پاش میزبان مواجه می‌شد و پس از تعارفات و گفتارهای ذکر شده، بر سر سفره می‌نشست. در بین تعدادی از خانوارهای محلات میدان و سبز مشهد شهر استرآباد رسم بر آن بود که در حین ورود میهمانان «گندم موشتی» هم به مقدار کم به نیت سعادت و نیکبختی بر روی دوش آن‌ها می‌ریختند. و آن گندمی بریان شده بود که به وسیله مشت توسط میزبان ریخته می‌شد.

میهمانان بر سر سفره در حین صحبت‌های خوش‌یمن و مبارک که می‌باید بدور از هر نوع غیبت و افترا می‌بودند، به خوردن چای، شیرینی و ... می‌پرداختند. در پایان بچه‌ها «عیدانه» یا پول عیدی و گاهی هم «مرغانه رنگی» دریافت می‌کردند و با اعلام آرزوی موفقیت برای یکدیگر، خانه را ترک می‌نمودند. در بعضی از روستاها عیدی بچه‌ها شامل گردو، سنجد و کلوچه هم می‌شد، مثل روستای حیدرآباد، چالگی، یساقی و انجیراب.

اگر میهمان «تازه عاروس» یا «نامزه» (نامزد) یکی از بچه‌های خانواده بود، کد بانوی خانه (شومار) یک دست لباس زیر و یا قواره‌ای پارچه به او به عنوان «عیدانه» یا «رونمانه» می‌دادند. گاهی رونمانه داخل یک سینی به همراه یک کاسه کوچک برنج یا آرد به نیت خوشبختی، اهداء می‌شد. گاه به جای آرد، به وسیله روسری نان را به کمر تازه عروس می‌بستند. البته این مورد در عروسی تعدادی از روستاها از جمله روستای حکیم‌آباد منطقه کنترل هم رواج داشت. یعنی زمانی که عروس را می‌خواستند به خانه داماد ببرند، برادر عروس این نان را به کمر خواهر خود بست، به این منظور که برکت را با خود به خانه شوهر ببرد. هر گاه تازه عروسی قصد رفتن به خانه پدری خویش را داشت، اگر شوهر او به دلیل مثلاً مسافرت حضور نداشت، می‌باید به همراه خواهر شوهر (شوخواهر) این کار را انجام می‌داد. یک رسم قدیمی دیگری هم در گذشته وجود داشت و آن اینکه در روز سوم عید، دوستان و دختران فامیل درجه یک به صورت گروهی به دیدار «تازه عاروس» می‌رفتند تا از دست او شیرینی بخورند. این امر برای دختران شوهر نکرده حکم «بخت‌گشایی» هم داشت. در بعضی از نقاط تاجیکستان هم چنین، رسمی در دیدارهای نوروزی رواج داشت.^(۲۴) در روستای «افراتخته» منطقه علی‌آباد کنترل، در روز اول عید زنان دهکده در یک خانه (معمولاً بزرگ ده) جمع می‌شدند و سپس ابتدا گروهی به دیدن خانواده‌ها، که «عید سیاه» داشتند می‌رفتند. پس از

آن دیدارهای عیدی آغاز می‌گشت. مردان مسن روستا هم در بعد از ظهر همین روز «عید گردشی» را به صورت دسته جمعی انجام می‌دادند. اما جوانان گروهی در روستا دور زده و به در هر خانه‌ای که می‌رسیدند از صاحبخانه طلب گردو، تخم‌مرغ و شیرینی می‌کردند. بعد از پایان این مراسم هم آنچه را که جمع می‌کردند با هم می‌خوردند و گردوها را هم برای بازی تقسیم می‌نمودند. دیدارهای دسته جمعی مردان در بعضی از روستاها از جمله «کفشگیری» با اطلاع قبلی انجام می‌گرفت یعنی زمانی که در یک خانه جمع بودند یکی را به خانه بعدی می‌فرستادند. در روستای کوهستانی و زیبای «سیاه مرگو» واقع در دهنه محمودآباد کتول و روستای شاهکوه در زمان دیدارهای عیدی معمولاً همسایه‌ها و رفقای صمیمی، زمانی که در کوچه همدیگر را می‌دیدند، به طور دسته جمعی به دیدارها ادامه داده و با هم «چای، حلوا و کلوچه عیدی» را می‌خوردند. بچه‌ها هم گاه به گاه در فاصله این دیدارها به «مرغانه بازی» و یا «جوز بازی» (گردو بازی) می‌پرداختند. مورد جالب اینکه تعدادی از جوانان مهاجر و غیر بومی روستاهای دیگر که به آن «غربتی» (گودارها- جوگیها) می‌گفتند، در کوچه‌ها به راه افتاده و در جلوی هر خانه‌ای به «نوروز خوانی» با ترجیع بند «ای نو بهار مبارک بو - ای لاله‌زار مبارک بو» می‌پرداختند و عیدی‌ها خود را دریافت می‌کردند.

تعدادی از زنان استرآباد که دیدارهای عیدی آن‌ها به دلایلی به تعویق می‌افتاد، پس از «سیزده بدر» از روز چهارده، یک روز صبح به عنوان «نهار قلیان» نزد دوستان رفته و در ضمن خوردن بقایای خوراکی‌های ایام عید، نان و پنیری نیز صرف می‌نمودند.

در تعدادی از روستاها در حین دیدارهای عیدی، مراسمات دیگری هم انجام می‌گرفت. مثلاً مردم رامیان بر روی تپه باستانی «نقارخانه» که در جنوب شرقی روستا قرار داشت (که هنوز هم هست) و در حاشیه رود «نیل برگ» که از زیر همین تپه می‌گذشت، تجمعاتی را بر پای می‌کردند. جوانان در طی سه روز در طبیعت حواشی این تپه به زدن نی، آواز خوانی، کشتی‌گیری و جشن و پایکوبی می‌پرداختند. در روز سوم عید هم زن و مرد به اطراف کوه «بلنجار» که در مغرب آن واقع است رفته و پس از گردش در طبیعت، به سوی تپه نقاره‌خانه می‌رفتند و در آنجا دسته‌جمعی ترانه «باغلاندی» را می‌خواندند و به شادی می‌پرداختند. در علی‌آباد کتول، گروه‌های مردم در روزهای عید به چند منطقه از جمله حاشیه امامزاده هارون بن موسی رفته به برگزاری مراسم کشتی می‌پرداختند. در روزهای دیگر بازی‌های «کله کدو»

و «ترنا بازی» هم مورد توجه زیادی قرار می‌گرفتند.

کتولی‌ها چه مرد و چه زن، مثل مازندرانی‌ها، در روز دوم و سوم عید به مناطق جنوبی و جنگلی هم رفته و ضمن اجرای بازی‌های یاد شده، به خواندن گوشه‌هایی از نغمه‌های کتولی مثل «لاره لاره»، «شتر ناز» و... می‌پرداختند آن‌ها در پایان این دو روز رسم «سد خوش» (سر خوش) را نیز اجرا می‌کردند. یعنی گیاه یا نهال را به عنوان شگون، خوش‌یمنی و دفع شر و بلا، با خود به ده آورده و به پشت بام‌های سفالی خانه‌خویش پرتاب می‌کردند.

بازی مُرغانه جنگی

در چند روز تعطیلات عید نوروز، به همراه دیدارها و سایر رسومات رایج، چند بازی هم مورد توجه شدید بچه‌ها، نوجوانان و جوانان بود. رایج‌ترین آن که در سایر نقاط ایران مثل خراسان، سمنان و ... دیده می‌شد،^(۲۵) «مرغانه جنگی» یا جنگ تخم مرغ‌ها بود. سراسر روزهای عید در کوچه‌ها و مخصوصاً میدانگاهی محلات شهر استرآباد، تیپ‌های یاد شده (و گاه افراد سن بالا) تخم مرغ بدست در میان انبوهی از جمعیت، به دنبال حریف می‌گشتند. آن‌ها پس از انتخاب حریف، نوک تخم‌مرغ یکدیگر را به آرامی به دندان‌های جلوی خود می‌زدند تا اگر متوجه شدند که محکم است، از رقابت و بازی با او خودداری کنند، زیرا قطعا بازنده می‌شدند. اما شیوه بازی که تصویر آن را نیز ارایه داده‌ایم، بدین گونه بود که هرکس بیش از $\frac{5}{6}$ تخم‌مرغ خود را درون مشت می‌گرفت طوری که فقط نوک آن‌ها بیرون می‌ماند.



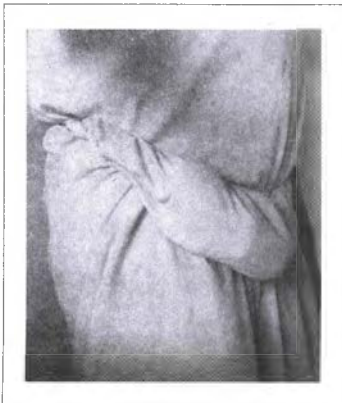
نگاره‌ای از چگونگی انجام بازی مرغانه جنگی که در روزهای جشن نوروز در منطقه گرگان انجام می‌شود.

طرف مقابل هم با نوک تخم مرغ خود بر نوک تخم مرغ حریف به آرامی می کوفت (تصویر آن ارایه شده است). تخم مرغ هر کس که می شکست بازنده بود و می باید آن را به حریف می داد. گاهی پشت دو تخم مرغ را نیز به هم می کوفتند. اگر تخم مرغ هر کدام یک طرفش می شکست، هر کس مالک تخم مرغ خودش می شد.

فرد برنده معمولاً به سه شیوه تخم مرغ های برنده خود را نگه داری می کرد. یا یک بچه کوچک را به عنوان «مرغانه کش» که سطل کوچکی در دست داشت، به همراه خود می آورد و تخم مرغ های برنده شده را در آن سطل می ریخت. یا خود شخص آن ها را در «لیفه تمان» می پیچاند (در تصویر مشخص است) و یا آن ها را درون «دول» یعنی کیسه های کوچکی که به وسیله نخ دهانه آن ها جمع و بسته می شد، می ریخت. این دول ها را معمولاً از قسمت کمر و کمربند می آویختند.

مورد جالبی که توسط بعضی از افراد انجام می گرفت، خالی کردن محتویات تخم مرغ و پر کردن درون آن ها با قیر، گل، گچ و یا موم بود. در روستای کفشگیری متقلبان به این نوع تخم مرغ ها که باعث برنده شدن تعداد زیادی از تخم مرغ ها هم می شدند «میمی مرغانه» می گفتند. اتفاقاً عده ای که نوک تخم مرغ حریف را به دندان زدند، به خاطر همین بود که تخم مرغ آن ها پر شده و ثقلی نباشد.

بازی های رایج دیگر مردم استرپاد در ایام تعطیلات نوروزی عبارت بودند از «توکش» (تاب بازی)، «جوز بازی» (گردو بازی) و «تک بازی» (تيله بازی) که دو بازی آخری در اوقات دیگر سال هم رواج داشتند.



دو نگاره از چگونگی جمع آوری تخم مرغ های برنده در بازی مرغانه جنگی؛ گره خورده در لیفه تمان یا جمع کردن در دول (کیسه ای که دهانه اش به دستگیری نخ جمع و بسته می شد)



سیزده بدر

در مورد پیدایش روز سیزده بدر هم اظهارات متعددی شده است که در زیر به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌گردد. عده‌ای معتقدند که بنابر گاه‌شماری ایرانیان باستان، ۱۳ فروردین روز «ایزد تیر» یا «تشتَر» tiStar و یا همان ایزد باران بود. قبل از ظهور زرتشت، ایرانیان اعتقاد داشتند که برای پیروزی بر «دیو خشکسالی» و باریدن باران، باید مردم در این روز اقدام به نیایش کرده و گاه به صحرا رفته و به جشن و پایکوبی می‌پرداختند و سپس طلب باران می‌نمودند. (۲۶)

روانشاد مهرداد بهار می‌نویسد: «تحت تاثیر نجوم بین‌النهرین، اساطیر نجومی در ایران شکل گرفتند که بنا به محتوای آن‌ها، هر یک از ۱۲ ستاره که خود بر یکی از برج‌های دوازده گانه حاکم بودند، ۱۰۰ سال بر جهان حکومت می‌کردند. پس عمر جهان ۱۲۰۰۰ سال می‌شد که در پایان آن زمین و آسمان درهم می‌آمیختند. به پندار انسان کهن آنچه در کیهان بزرگ (هستی) رخ می‌داد، در کیهان کوچک (جهان انسانی) نیز اتفاق می‌افتاد، بنا بر این باور سال ۱۲ ماهه را توجیه می‌کردند ... جشن‌های ۱۲ روز آغاز سال نو (۱ تا ۱۲ فروردین) نیز با این سال ۱۲ ماهه و دوره ۱۲۰۰۰ ساله عمر جهان مربوط می‌شده‌اند. انسان‌ها آنچه را که در این ۱۲ روز پیش می‌آمد، سرنوشت خود در سال جدید می‌پنداشتند ... اگر در پایان ۱۲۰۰۰ سال، جهان در هم می‌شد و آشفتگی نخستین مجدداً باز می‌گشت، و نیز اگر به نشان آن در پایان هر سال نظم و قانون از بین می‌رفت، پس در پایان ۱۲ روز عید هم یک روز نشان از آشفتگی نهایی و پایان سال را بر خود داشت. بنابراین در این روز کارکردن و نظام عمومی را رعایت کردن هم ضرورت نداشت. بدین جهت سیزده‌بدر یا دفع نحسی سیزده عید نشان از فرو ریختن واپسین جهان و نظام آن به شمار می‌رفت». (۲۷)

گروه سومی هم معتقدند که نحسی سیزده ریشه در نخستین سال تنظیم تقویم زرتشتی داشت. بدین گونه که در آن سال، ۱۳ فروردین ثابت با ۱۳ ماه قمری برابر افتاد. بدین جهت منجمان این روز را که خورشید و ماه روبروی هم قرار می‌گرفتند، نحس دانسته و دست کشیدن از کار و بیرون رفتن از خانه را ضروری دانستند. (۲۸)

البته این نحسی سیزده در بین بعضی از اقوام و ملل دیگر هم وجود داشت. مثلاً یونانیان بر این عقیده بودند که در زمان تشکیل «انجمن خدایان ۱۲ گانه» سیزدهمین آن‌ها وارد

انجمن شد و یکی از آن‌ها را کشت طوری که نظم کاملاً بهم ریخت. بدین گونه سیزده در میان آنان نحس گردید.^(۲۹)

اما مردم استرabad هم برای «رفع نحسی روز سیزده» از روز قبل آماده رفتن به طبیعت اطراف می‌شدند. غذای نهار، سماور، وسایل چای و آتش رشته، بقایای شیرینی و آجیل، قلیان و طناب برای تاب بازی، کاهو و سکنجبین، میوه، سبزه سفره هفت‌سین، «نمک کوزه» کهنه سال قبل، فرش و ... از جمله لوازمات مورد احتیاج برای روز سیزده فروردین بود.

با طلوع آفتاب، از همان آغاز روز مردم سواره (با چهارپا و ارابه) و پیاده رهسپار محیط‌های طبیعی می‌شدند. تازه عروس‌ها موظف بودند با خانواده شوهر این روز را سپری کنند. آن‌هایی که باغ درون شهری یا برون شهری داشتند، به همین باغ‌ها می‌رفتند. در غیر این صورت عامه مردم «بیرون دروازه» را ترجیح می‌دادند. استرabad تا اواخر دوره قاجار هنوز پس از ۱۰۰۰ سال بقایای چهار دروازه را در اطراف خود داشت:

- ۱ - دروازه فوجرد (در حاشیه مرده شورخانه امامزاده عبدالله فعلی).
- ۲ - دروازه بسطام (در جای میدان یا فلکه کاخ فعلی)
- ۳ - دروازه مازندران (در حاشیه میدان مازندران کنونی)
- ۴ - دروازه چهل دختران (در ضلع شمالی میدان سرخواجه کنونی) که فاصله این دروازه‌ها را بارو و برج‌ها پر می‌کردند.

منظور از «بیرون دروازه» در حقیقت طبیعت خارج از شهر و پشت سه دروازه بسطام، مازندران و چهل دختران بود. چون پشت دروازه فوجرد که منتهی به دشت گرگان می‌شد امنیت نبود و طبیعت قابل توجهی هم وجود نداشت.

در «بیرون دروازه مازندران» محوطه خوجه خضر، تپه قلعه خندان، «سوگله»، غُلُغُل چشمه و یک «اُو شَرشَر» (آبشار) کوچک بود. در پشت دروازه بسطام طبیعت بکر جنوبی شهر (مسیر نهارخوران فعلی)، محوطه‌های دور چند آسیاب مثل «آسیو اُو چرخو» و «آسیو دو سنگه»، حواشی رودخانه خاصه رود (زیارت) و مناطق نیمه جنگلی واقع شده بود. بعدها «سبزه میدان» (محل بیمارستان ۵ آذر فعلی) در حاشیه غربی دروازه بسطام که پشت باروی جنوب غربی شهر هم واقع می‌شد، تبدیل به یکی دیگر از این نوع مراکز تفریحی گردید.

اما یکی دیگر از مکان‌های معروف شهر استرabad و چند روستای دیگر، «بادو»ها بودند که

چه در روزهای اوقات فراغت و چه در روز سیزده بدر، مرکز مهم تجمع مردم شهر استرabad و روستاهای اطراف آن‌ها می‌شدند. بادو از دو کلمه باد + او یعنی جایی که آب و باد با هم هست، تشکیل شده است. بادوها در حقیقت محل‌های چشمه‌های پر آب بودند و در ضمن باد خنک و خوبی هم در آنجا می‌وزید. این مناطق در چند نقطه «ایالت استرabad» (استان گلستان فعلی یا ایالت تاریخی گرگان) به چشم می‌خوردند. معروف‌ترین آن‌ها عبارت بودند از: ۱ - بادو روستای اوزینه که در حاشیه امامزاده ابراهیم فعلی قرار می‌گرفت. اینجا از جمله نقاطی بود که علاوه بر مردم شهر استرabad، از روستاهای اطراف هم اهالی برای تفریح به آنجا می‌آمدند.

۲ - بادو روستای ولیک آباد.

۳ - بادو تول چشمه واقع در پشت دروازه مازندران شهر استرabad که در حاشیه تپه قلعه خندان، تپه سوگلی و در نزدیک غلغل چشمه هم قرار می‌گرفت.

۴ - بادو منطقه کتول (علی آباد کنونی) معروف به «بادو صفی آباد».

۵ - بادو «سورم سیرا» در حواشی روستای بالا جاده فعلی.

در منطقه رامیان (حدود ۴۵ کیلومتری شرق استرabad) مردم روز سیزده را به طور عمده به حاشیه تپه نقاره خانه «که تپه‌ای باستانی است و رودخانه نیل برگ» حاشیه آن می‌رفتند. عده کمی هم به «گل» (کبود اصطخر)، حواشی «سنگ زل زل» (نام غار قدیمی) و «عتیق خانه» پناه می‌بردند. تپه نقاره خانه را مدتی «نارخانه» یا آتش خانه می‌نامیدند. علتش هم آن بود که پس از مرگ نادرشاه به خاطر حاکم شدن هرج و مرج در سراسر ایران از جمله ایالت استرabad، گاه به گاهی از سوی تراکه دشت گرگان به روستاها از جمله رامیان حمله می‌شد. این امر سبب گردید برای مدتی مردم به اطراف نیل برگ یعنی نزدیک همین تپه مهاجرت موقت بکنند. قراولان نیز در این مدت از فراز این تپه به عنوان دیده‌بانی به سوی شمال و مسیر حملات بهره می‌بردند. آن‌ها در مواقع خطر و حمله، با افروختن آتش بر روی همین تپه مبارزان و مقاومت کنندگان را خبر می‌کردند که مسلح و آماده دفاع شوند و بقیه مردم نیز عقب نشینی کرده و هوشیار بمانند. در طول تاریخ یکی از نقش‌های حدود ۳۰۰ تپه باستانی سراسر ایالت استرabad، همین موارد یاد شده بوده است.

موارد جالب دیگر در بین مردم رامیان در گذشته این بود که حدود ۱۵ روز مانده به عید،

جوانان در گروه‌های چند نفره تقسیم شده و در راس هر گروه یک نفر نی‌زن از همان آغاز شب شروع به زدن نی می‌کرد و بقیه به دنبال وی در میان کوچه‌های ده به راه افتاده و در جلوی هر خانه‌ای هلهله و شادمانی می‌کردند تا صاحبخانه به آن‌ها اجناسی مثل تخم‌مرغ، گردو، کنجد، نخود، کشمش و سایر تنقلات بدهد. در پایان پس از آنکه پاسی از شب می‌گذشت، اجناس جمع‌آوری شده را بین اعضای گروه تقسیم می‌کردند. این مراسم تقریباً شبیه همان مراسم «قاشق‌زنی» مردم استرآباد بود.

شب عید تمامی خانواده‌ها از نخ و موم شمع درست کرده و در آغاز تاریکی آن‌ها را در حیاط و اتاق‌ها روشن می‌نمودند. آغاز سال نو هم با شلیک تیر تفنگ‌های شکارچیان یا افراد قشون خان ده به اطلاع مردم می‌رسید.

با آغاز اولین روز عید، مردم دید و بازدیدها را شروع می‌کردند. در زمان دیدار، صاحبخانه در درون سینی مسی بزرگی که «مجمعه» خوانده می‌شد نان، حلوا برنجی، کره، عسل، پنیر، ماست، نخود، کشمش و آش ماست گذاشته و جلوی مهمان می‌نهاد. این مجموعه به همراه محتویاتش «هدر» نامیده می‌شد.

سه روز اول تعطیلی، استراحت و شادمانی مطلق بر زندگی اهالی حاکم بود و مردم گروه گروه در میدان روستا جمع شده و به خواندن آوازهای بومی و محلی می‌پرداختند و جوانان و پهلوانان نیز کشتی می‌گرفتند. در روز سوم زن و مرد، پیر و جوان به کوه بلندجار در غرب رامیان رفته و پس از اندکی اطراق به نقاره خانه در شرق ده بازمی‌گشتند. از روز سوم تا دوازده عید به طور دسته جمعی هر روز به طرف یکی از امامزاده‌ها رفتند و پس از خواندن فاتحه برای همه مردگان، صرف نهار، بازی و شادمانی، به ده برمی‌گشتند. برای این کار غروب روز قبل یک نفر به عنوان جارچی درون ده راه افتاده و با صدای بلند محل و مسیر حرکت را اعلام می‌نمود. تعیین مکان معمولاً با بزرگان و ریش سفیدان مورد احترام مردم بود.

اما مورد جالب تر از همه آمدن ترکمن‌ها در ایام عید به خانه‌های «آشنای» خودشان در رامیان بود. هر ترکمنی که دوست خانوادگی در رامیان داشت، معمولاً به همراه زن و بچه و یک بره یا گوسفند، در ایام عید به آنجا می‌رفت و به مدت سه روز در آنجا می‌ماند. در زمان بازگشت هم صاحبخانه یا میزبان هدایایی مثل چادرشب، پارچه ابریشمی و سایر منسوجات دست باف خودشان را به مهمان هدیه می‌دادند. در حوزه جامعه‌شناسی و بررسی رفتارهای

اجتماعی، این مسئله به طور جدی قابل توجه بود زیرا با توجه به کدورت‌های دیرینه بین اهالی شهرها و روستاهای استرآباد با تراکمه، این دیدارها و نزدیکی‌ها باعث پیوند و دوستی در میان آنان شده و در زدودن کینه‌ها و دشمنی‌ها بسیار موثر واقع می‌شدند. البته در عید قربان هم برعکس این فارس‌ها و استرآبادی‌ها بودند که به اوبه‌های (روستاها و یورت‌های) تراکمه برای مهمانی و عرض تبریک می‌رفتند.

اما در روستای بالا جاده (سورم سرا)، مردم ۱۴ فروردین را هم معمولاً به بیرون از ده از جمله قبرستان قدیمی «سبزه پوش» می‌رفتند. آن‌ها تا غروب در آنجا می‌ماندند و نهار خود را نیز در آنجا می‌خوردند. این کار در حقیقت گذراندن اوقاتی از ایام سال نو و عید در جوار ارواح مردگان (فَرَوَه‌رها) خانواده خود به شمار می‌رفت. بعدها با امکانات جدید و ناوگان حمل و نقل، همین مردم روز ۱۴ فروردین همچون تعدادی از مردم روستاهای اطراف مثل شاده، دنگلان، نوچمن (بالا و پایین)، یساقی، خطیرآباد، ولاغوز، گُلاسنگیان کفشگیری و ... به امامزاده روشن‌آباد می‌رفتند. گروهی حتی شب را نیز در آنجا بیتوته می‌کردند. در این روز بازار مکاره وسیعی نیز برپا می‌شد. مراسم کشتی‌گیری، تعزیه‌خوانی و هلهله و شادمانی از جمله مراسم‌های این روز بود. البته چنین کاری یعنی خوردن غذا در قبرستان و در کنار گور مردگان را مردم روستای باغوی بندرگز در روز دوم یا سوم عید انجام می‌دادند.

در روز سیزده معمولاً تا هنگام یازگشت «سموار بار و قلیان‌ها چاق» بودند. در طول روز علاوه بر پهلوان بازی، جادوگری (شعبده)، پرده‌خوانی (وقایع شاهنامه)، دست فروش‌ها و دوره‌گردها به فروش انواع وسایل مبادرت می‌کردند طوری که یک «بازار محلی یک روزه» را به تمام معنی برگزار می‌نمودند. نوجوانان و جوانان دختر و پسر هم به انواع بازی‌ها می‌پرداختند. توکش، جوز بازی، کشتی بچه‌ها، خرچستک، نودسته چلیک بازی، تپه یا گرگ بازی (چشم تلیکا)، سنگ چران بازی، چوب پا (سوار شدن بر روی دو چوب بلند و راه رفتن با آن‌ها)، تک (تیله) بازی و بادبان (بادبادک) بازی و... از جمله این بازی‌ها بودند. از میان این بازی‌ها مهمترین، رایج‌ترین و شاخص ترینشان «توکش» یا تاب بازی با طناب‌های بلند بود. این بازی در روز نوروز در ترکمنستان هم رواج دارد. ولی هموطنان ترکمن در ایران دو نوع تاب «آیلمه» (تاب چرخشی) و «چاتمه» (تاب دو نفره) را فقط در عید قربان مورد استفاده قرار می‌دادند.

اعضای خانواده سعی می‌کردند همگی توکش را حتی برای مقدار کمی هم شده انجام دهند. حتی مادران با نوزاد در بغل به آرامی تاب می‌خوردند. اعتقاد بر این بود توکش روز سیزده نوعی پرواز به سوی عرش و ریختن ناپاکی و گناهان است. اما همین تاب بازی دو مورد بسیار جالب داشت. نخست آنکه بعد از بستن طناب و چوب نشیمنگاه آن، می‌باید تاب را چند بار خالی به پرواز در می‌آوردند. این تاب اول را «تُوشیطان» می‌گفتند که حرکت خالی اول آن سبب «دفع شر شیطان» می‌گشت تا کسی از تاب نیفتد. دوم آنکه دختران دم‌بخت را سوار بر آن‌ها کرده، پس از اوج گرفتن سعی می‌کردند «باچو و شَموش لِنگِش را بتوشان تا نام نامزِه ش ر بِگِه» یعنی با ترکه به آرامی به پاهایش می‌زدند و از او می‌خواستند اسم نامزدش را بگوید. این امر البته نوعی «چیک و ماچیک، چک پُرسی و أَنْفَر مَنْفَر» هم به شمار می‌رفت. یعنی نوعی استنطاق که موجب بر ملا شدن مکنونات قلبی دختران می‌شد. شاید این مورد نوعی کنترل دختران دم‌بخت توسط پدر و مادر هم به شمار می‌رفت. ولی عامه مردم اعتقاد داشتند که این عمل موجب «بخت‌گشایی» دختران می‌شود.

این تاب خوردن از گذشته در بین ایرانیان رواج داشت. ابوریحان بیرونی حدود ۱۰۰۰ سال پیش آن را به نوروز و جمشید نسبت داده و اینگونه بدان اشاره کرده است: «... چون در نوروز جمشید برای خویش گردونه ساخت و بر آن سوار شد، جن و شیطان او را در هوا حمل کردند و به یک روز از کوه دماوند به یابل آوردند. مردم در شگفت شده و این روز را عید گرفتند. آنها برای یاد بود آن روز در تاب نشسته و تاب می‌خورند...» (۳۰)

در بین روستاهای «ایالت استراباد» هم تاب بازی و انواع دیگر بازی‌ها همچون بازی‌های مردم خود شهر استراباد رواج داشت. یکی از آن‌ها را در زیر معرفی می‌کنیم ولی قبل از آن توجه خوانندگان گرامی را به این نکته جلب می‌نمایم که عده‌ای از مورخین نام استراباد را برگرفته از ایشتر و استار دانسته‌اند.

در روستای «آلوکلا» (علوی کلاته عصر صفویه) در روز سیزده‌بدر دختران و زنان در دل طبیعت این بازی را برگزار می‌کردند. ابتدا دو نفر به عنوان «اوستا» انتخاب می‌شدند. سپس بقیه دختران دوتا دایره حدود ۱۰ نفره تشکیل می‌دادند. سپس یکی از آن‌ها در حین خواندن اییاتی توسط جمع، سعی می‌کرد از بیرون با شتاب و فشار خود را وارد محوطه دایره‌ها بنماید، در حالی که بقیه افراد تشکیل دهنده دایره سخت مقاومت می‌کردند. اگر این افراد موفق به

ورود نمی‌شدند، بازنده محسوب می‌گردیدند. اما اشعاری که دو اوستا در حین اجرای بازی (فشار و مقاومت) می‌خواندند چنین بود:

اوستای اول: ایشтар، ایشطار اوستای دوم: بله ایشطار
اوستای اول: ایشطار کجاهه اوستای دوم: در استراباد
اوستای اول: چی مُخوره اوستای دوم: گل و گیاه و شیر بزغاله سیاه
اوستای اول: راهش از کجاهه اوستای دوم: از اینجاهه

در این زمان اوستای دوم محل عبور و پاره شدن زنجیر دایره افراد را برای عبور آن کسی که سعی داشت به سختی عبور کند، معین و مشخص می‌کرد.

از دیگر کارهای روز سیزده، خوردن ساقه‌های کَنْقَل (کنگر نوعی گیاه سبز کوتاه و خاردار) ساق بلند یکی دیگر از کارهای نوجوانان و جوانان پسر بود. زنان سن بالا هم سعی می‌کردند با استفاده از اوقات فراغت بدست آمده، به کندن چند گیاه صحرایی که «خاصیت داشت» مثل اناریجه، شیر پنیر و زوله بپردازند.

نهار روز سیزده غالباً سبزی پلو با کوکو بود. گاهی این کوکو از همان دو سبزی صحرایی یعنی اناریجه و زوله که همان اول اطراق کردن توسط خانم‌ها چیده می‌شد، تهیه می‌گردید. دختران دم‌بخت غیر از «توکش»، در روز سیزده بدر، کار جالب دیگری را هم انجام می‌دادند. آنان سبزه را همچون دختران خراسانی به نیت بخت‌گشایی بهم گره می‌زدند و چنین می‌خواندند: سیزده بدر، چارده بتو، سال دِگه، خانه شو، بچه بعل، رخت بشور، درد و بلا رِ زدم بُوتو.

این رسم در بین دختران زرتشتی منطقه یزد و کرمان (دو روستای نصرت‌آباد و خرمشاه) هم رواج داشت.^(۳۱)

در شیراز، دختران شب ۱۳ فروردین یک نخ هفت رنگ ابریشمی تابیده را به دور کمر می‌بستند. سپس فردا قبل از طلوع آفتاب از پسری نابالغ می‌خواستند تا گره نخ را باز کند. این امر سبب باز شدن بختشان می‌گردید. از نظر رفتارشناسی اجتماعی، این باورها علاوه بر ریشه داشتن در اسطوره‌ها و دوران کهن، صورت تمثیلی و نمادین هم داشتند.^(۳۲)

در ساری و استراباد، در روز سیزده پریدن از روی نهر کوچک یا جوی آب تمیز هم سبب برآورده شدن حاجات از جمله بخت‌گشایی می‌گردید.

غروب روز سیزده، همگی اعضای خانواده‌هایی که تنها یا با هم برای بدر کردن نحسی سیزده به دامن طبیعت پناه آورده بودند، دور هم جمع شده و به خوردن کاهو و سکنجبین می‌پرداختند. به علاوه آتش رشته‌ای را که از ساعت‌ها قبل بر روی آتش نهاده بودند تا بپزد، در پایان روز همگی می‌خوردند. اصرار بر آن بود که حتماً هفت نوع حبوبات مخصوصاً نخود، لوبیا و عدس را در آن بریزند. این موضوع هم می‌توانست یادگار و یادمان سبز کردن همان هفت نوع حبوباتی باشد که ایرانیان باستان قبل از عید آن‌ها را سبز می‌کردند. در این باره در صفحات وسط کتاب توضیحاتی را ارایه داده‌ایم.

غروب به هنگام بازگشت نیز اقدام به انجام سه کار لازم و «آمد داشت»، یعنی خوش‌یمن بود. نخست آنکه افراد خانواده نفری هفت سنگ کوچک را در دست گرفته و در زمان حرکت، یکی یکی از جلو به پشت سر پرتاب می‌کردند و می‌گفتند: سیزده بدر، چارده مبارکش باد. سپس جمعی و با هم اقدام به «چَکِه پَرُوش» (کف زدن‌های ممتد و با هلهله) می‌کردند و یک بیت دیگر را چنین می‌خواندند:

سیزده رِ پشت گذاشتیم شیطانِ مِشت گذاشتیم

دوم آنکه پس از این پرتاب سنگ‌ها، «نمک کوزه» یا همان کوزه سفالی مخصوص نمک آشپزخانه خانه را می‌شکستند تا «رفع بلای اهل خانه بشیه و بلا بُخُوره به تخت سینه دشمنان».

در روستای سیاه مرگو (شرق استراباد - واقع در دهنه محمدآباد کتول)، اهالی غروب روز دوازده فروردین. کاه و گون را آتش زده و از روی آن می‌پریدند و می‌گفتند «سیزده بدر، چارده بیا». ولی شکستن ظروف سفالی سال کهنه و سبزه به آب دادن را در روز سیزده انجام می‌دادند.

سوم سپردن سبزه عید به آب روان بود. البته عده کمی این سبزه را پشت بام‌های سفالی خانه خود پرتاب می‌کردند. در منطقه کلالة و چند روستای کوهپایه نیز چنین می‌کردند. گروهی از هموطنان زابلی مقیم منطقه علی‌آباد کتول، علاوه بر به آب دادن سبزه‌های نوروزی خویش، موقع برگشتن از پایان مراسم روز سیزده، از دامن طبیعت سبزه صحرایی هم با خود آورده و به درب خانه می‌آویختند به این نیت که حاجاتشان در سال نو روا شود. مردم روستای «افراتخته» هم علاوه بر آنکه سبزه خود را پشت بام‌های سفالی

می‌انداختند، سبزه طبیعی را نیز در زمانی که می‌خواندند: «سبزی تو از ما - درد و رنج ما از تو»، می‌چیدند و به خانه می‌آوردند تا بدین گونه برکت (محصولات کشاورزی) سال نو را به خانه آورده باشند.

لازم به ذکر است که این رسم در یونان، میان رودان (بین‌النهرین) و بعضی از نقاط حوزه مدیترانه و آسیای صغیر نیز رواج داشت. مثلاً در جشن مربوط به «آدونیس» چه در میان رودان و چه یونان نیز چنین می‌کردند. آدونیس نیمه‌خدایی بسیار زیبا بود که «آفرودیت» الهه عشق و زیبایی بدو دل بسته بود. او که از درختی تولد یافته بود، اسطوره‌ای تمثیلی از مرگ و رستاخیز طبیعت محسوب می‌شد. او در جریان یک شکار کشته شد و مردم در آغاز هر بهار برای وی چند روز به سوگواری می‌پرداختند. در میان رودان برای او گیاهی را به مدت ۸ روز سبز می‌کردند و سپس به همراه نماد و تندیس مرده آدونیس به آب دریا یا رود می‌سپردند.^(۳۳)

عده‌ای هم سبزه به آب سپردن را یادگار عصری می‌دانند که به ایزد آب «آناهیتا» و ایزد باران و جویبارها «تیر» فدیة می‌دانند. البته توجه به آب و رودخانه از گذشته بسیار بدور در میان ایرانیان وجود داشت. مثلاً «جشن خردادگان» در روز چهارم ماه خرداد (هئوره‌تات - نگهبان آب) که مردم «خردادبشت» می‌خواندند و به کنار چشمه‌ها و جویبارها می‌رفتند و نیز در «آبان روز» یعنی دهمین روز ماه آبان زنان به حاشیه رودها رفته و آب را نیایش می‌کردند، از جمله مراسم‌های مربوط به آب بودند.^(۳۴) به هر صورت آخرین رسوم استرآبادی‌ها بعد از پایان روز سیزده، اسپند دود کردن در خانه بود. مورد آخر اینکه اگر مثلاً به دلایلی همچون بارانی بودن، رفتن به دامن طبیعت ممکن نبود، دیدار عیدی در این روز شدیداً منع و «پلار» به خانه همساده و فامیل مؤرد». ولی اگر به دلایلی مسئله‌ای اضطراری پیش می‌آمد و لازم بود که شخصی به خانه کسی برود، برای ورود به آن خانه می‌باید یک دسته سبزه یا چند برگ کاهو در دست می‌گرفت و بعد وارد خانه می‌شد.

سیزده بدر در شاهکوه

مراسم روز سیزده با اندک توفیرهایی در سراسر ایالت استرآباد سابق به طور یکدست و همسان برگزار می‌گردید. اما در روستای کوهستانی و زیبای شاهکوه چند ویژگی شاخص دیده

می‌شد. مردم این روستا برای رفع نحسی سیزده، به سه مکان عمده در دامن طبیعت کوهستانی بنام‌های «باغ دِلِه»، «بالا چشمه علی» و «پیر دیاری» پناه می‌بردند. بالا چشمه علی که در دامنه ارتفاعات صخره‌ای قرار داشت، بدون آنکه مکانی مذهبی یا علایمی وجود داشته باشد، محوطه سنگی آن مورد توجه خاص مردم این روستا بویژه زنان بود. حتی غیر از روز سیزده عید، مردم در شب‌های چهارشنبه و جمعه به آنجا رفته و شمع و چراغ موشی روشن می‌کردند تا حاجاتشان برآورده شود. زنان برای این روز نهار را پلو با «شش درنگ خورش» می‌پختند. خورشتی که اقلام خوردنی زیادی مثل کشمش، میرغانه (تخم‌مرغ)، بلبل (آلو خشک)، سبزی و انواع حبوبات را در آن می‌ریختند. غروب سیزده هم خرده مراسمی به نام «ساعت خوش» داشتند. در این مراسم مردان جوان با چهار پا و معمولاً با اسب در دامن طبیعت مسابقه می‌گذاشتند و اعتقاد عمیق داشتند که در رفع نحسی و به پایان بردن سیزده بسیار مهم به شمار می‌رود. زنان جوان هم دو نوع بازی معروف را در روز سیزده در دامن طبیعت کوهستانی برگزار می‌کردند که هر دو مربوط به دختران تازه عروس می‌شد. یکی از آن‌ها بازی «درنه مخک» *dərna mexak* بود. زنان و دختران جوان در این روز کمر تازه عروس را با طناب بسته و به طول چند متر آن سر دیگر طناب را به دست می‌گرفتند. تازه عروس در محدوده طول طناب به دنبال بقیه زنان می‌دوید تا یکی را بگیرد و اگر می‌گرفت، آن شخص بازنده محسوب می‌شد. در طول بازی بقیه زنان «چکّه» (کف) می‌زدند و «صوت خواندن» داشتند، یعنی دسته جمعی می‌خواندند. برای بازی دوم که در طول ۱۲ روز عید و سرانجام روز سیزده بدر انجام می‌گرفت، ضرورت دارد نخست به چند آداب شاخص و رایج در بین شاهکویی‌ها اشاره شود. دختر عروس شده حتماً پس از آمدن به خانه شوهر می‌باید تا اولین عید نوروز به خانه پدرش نمی‌رفت. در این مدت «تیک دُوستَن» یعنی دهان بستن و «دین دپوشتن» یعنی صورت را پوشاندن را هم شدیداً رعایت می‌کرد. وی نمی‌باید در مقابل فامیل شوهر حرف می‌زد و می‌باید با هیس و هوس و اشاره دست با آن‌ها ارتباط برقرار می‌کرد. به علاوه با کشیدن روسری یا چادر بر روی صورت، هرگز نمی‌باید فامیل شوهر صورت او را می‌دیدند. تا سرانجام با فرا رسیدن اولین عید نوروز به همراه فامیل شوهر به خانه پدری می‌رفت که به «خانه پُران» معروف بود. درایام عید فامیل‌های خودش هر روز او را به میهمانی «پاگشا» دعوت می‌کردند و بعد از ظهرها هم او را به داخل طبیعت برده و به بازی

یادداشت‌ها

- ۱ - نوروز (مجموعه مقالات...), ص ۱۴۳.
- ۲ - التفهیم، ص ۲۰۷.
- ۳ - آثارالباقیه، صص ۲۱۷ و ۳۳۰.
- ۴ - جشن‌های آب، ص ۱۳۷.
- ۵ - مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان، ص ۲۴۵.
- ۶ - کتاب ماه هنر، بهمن و اسفند ۱۳۷۹، ص ۲۹.
- ۷ - همان، صص ۲۸ و ۳۰.
- ۸ - گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، ص ۸.
- ۹ - جشن‌های آب، صص ۱۱۴، ۱۱۵ و ۱۱۹.
- ۱۰ - دربار شاهنشاه ایران، ص ۱۸۲، سفرنامه تاورنیه، ص ۶۳۴.
- ۱۱ - نوروز ایرانیان، صص ۷۶ و ۷۷.
- ۱۲ - نوروزنامه، صص ۲۵ و ۲۷.
- ۱۳ - از نوروز تا نوروز، ص ۳۳، مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان، ص ۲۴۸.
- ۱۴ - آثارالباقیه، صص ۳۴۴ و ۳۳۵.
- ۱۵ - گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، ص ۳۵۷.
- ۱۶ - نوروز و جشن نوزائی و آفرینش، ص ۴۹.
- ۱۷ - گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، ص ۳۵۷.
- ۱۸ - جهان فروری، صص ۵۷ و ۵۸، مراسم و آداب زرتشتیان، ص ۲۴۷.
- ۱۹ - جشن‌های آب، صص ۱۳۱-۱۲۸.
- ۲۰ - همان، صص ۱۵۳-۱۵۱؛ نوروز، ص ۳۲؛ آثارالباقیه، صص ۲۸۸ و ۲۸۹.
- ۲۱ - همان، صص ۱۵۷ و ۱۵۸.
- ۲۲ - کوروش کبیر، ص ۹۹.
- ۲۳ - نوروزگان، ص ۷۷.
- ۲۴ - نوروز (مجموعه مقالات...), ص ۹۹.
- ۲۵ - جشن‌های آتش، صص ۱۱۶ و ۱۲۶.
- ۲۶ - از نوروز تا نوروز، صص ۴۱ و ۴۲؛ نوروز و جشن نوزائی و آفرینش، صص ۹۱ و ۹۲؛ جهان فروری، ص ۷۱.
- ۲۷ - جستارهایی چند در فرهنگ ایران، صص ۲۱۴ و ۲۱۵.
- ۲۸ - نوروز ایرانیان، ص ۶۷.
- ۲۹ - سه سخنرانی (شفق)، ص ۴.
- ۳۰ - آثارالباقیه، صص ۳۲۷.
- ۳۱ - جشن‌های آتش، صص ۱۳۱ و ۱۳۲.
- ۳۲ - نوروز و جشن نوزائی و آفرینش، ص ۱۰۰.
- ۳۳ - جشن‌های آب، ص ۵۰؛ گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، صص ۲۸۸، ۲۹۴ و ۲۹۵.
- ۳۴ - تاریخ نوروز و گاه‌شماری ایران، صص ۸۰ و ۸۷.

سرودهای نوروزی

(نوروزیه - بهاریه)

نوروز ایرانی به سبب مختلف مانند برابر شدن با آغاز بهار و پیدا شدن طبیعت زیبا، بسیاری از شاعران خوش طبع را به وجد می آورد، به گونه ای که آنها را وادار به سرودن یکی از بهترین اشعار خود می نمود. خواندن این سروده های نوروزی نشان می دهد که چگونه نخبگان ادبی این مرزوبوم، تحت تأثیر پیرامون خویش و نیز فرهنگ و تمدن بزرگ سرزمین خود، اقدام به سرودن این اشعار نموده اند. در زیر منتخبی از این نوروزیه ها را آورده و در پایان یک نوروزیه به گویش استرآبادی اثر خود نگارنده نیز ارائه شده است.

به نوروز نو شاه گیتی فروز	بر آن تخت بنشست هرمزد روز
جهان انجمن شد بر تخت او	فرو مانده از فره بخت او
سر سال نو همز فروردین	هر آسودن از رنج، تن، دل ز کین
بزرگان به شادی بیاراستند	می و رود و رامشگران خواستند
چنین جشن فرخ از آن روزگار	بمانده از آن خسروان یادگار

فردوسی

کنون خورد باید می خوشگوار	که می بوی مشک آید از جویبار
هوا پر خروش و زمین پر ز جوش	خنک آن که دل شاد دارد به نوش
همه بوستان پر ز برگ گل است	همه کوه پر لاله و سنبل است
به پالنه بلبل بنالد همی	گل از ناله او ببالد همی

فردوسی

علم دولت نوروز به صحرا برخاست	؛ حمت لشکر سرما ز سر ما برخاست
-------------------------------	--------------------------------

بر عروسان چمن بست صبا هر گهری
تا رباید گله قاقم برف از سر کوه

که به غواصی ابر از دل دریا برخاست
بزک تابش خورشید به یغما برخاست

سعدی

مبارک تر شب و خرم ترین روز
دهل زن گو دو نوبت زن بشارت
مه است این یا ملک یا آدمی زاد
ندانستی که رندان در کمین اند
مرا با دوست ای دشمن وصال است
شبان دانم که از درد جدایی
گر آن شب های با وحشت نمی بود

به استقبال آمد بخت پیروز
که دوشم قدر بود امروز نوز
پری یا آفتاب عالم افروز
نکو کردی علی رغم بد آموز
تو را گر دل نخواهد دیده بر روز
نیاسودم ز فریاد جهان سوز
نمی دانست سعدی قدر این روز

سعدی

آمد بهار ای دوستان، منزل سوی بستان کنیم
امروز چون زنبورها، پران شویم از گل به گل
آمد رسولی از چمن، کاین طبل را پنهان مزن
بشنو سماع آسمان خمیزد ای دیوانگان
زنجیرها را بزدیم، ما هر یکی آهنگریم
چون کوره آهنگران، دل می دمیم
آتش در این عالم زنی، وین چرخ را بر هم زنی
کوبیم ما بی پاوسر، گه پای میدان گاه سر
نی نی چو چوگانیم ما، در دست شه گردان شده
خامش کنیم و خاموشی، هم مایه دیوانگی است

گرد غریبان چمن، خمیزد تا جولان کنیم
تا در عسل خانه ی جهان، شش گویم آبادان کنیم
ما طبل خانه ی عشق را، از نعره ها ویران کنیم
جانم فدای عاشقان، امروز جان افشان کنیم
آهن گزان چون گلبتین، آهنگ آتشدان کنیم
آهن دلان را زین نفس، مستعمل فرمان کنیم
وین عقل یا برجای را، چون خویش سرگردان کنیم
ما کی به فرمان خودیم، تا یان کنیم و آن کنیم
تا صد هزاران گوی را، در پای شه غلطان کنیم
این عقل باشد آتشی، در پنبه ای پنهان کنیم

مولوی

ز کوی یار می آید، نسیم باد نوزوی
چو گل گر خرده ای داری خدا را صرف عشرت کن
ز جام گل دگر بلبل، چنان مست می لعل است
به صحرا رود که از دامن، غبار غم بیفشانی

از این باد ار مدد خواهی، چراغ دل بر افروزی
که قارون را غلطاها داد، سودای زراندوزی
که زد بر چرخ فیروزه، صفر تخت فیروزی
چیه گلزار آی کز بلبل، غزل گفتن بیاموزی

مجال عیش فرصت دادن، به فیروزی و بهروزی
کلاه سروری آن است، کز این ترک بر دوزی
که بیش از پنج روزی نیست، حکم میر نوروزی
بیا ساقی که جاهل را، هنی تر می رسد روزی
که بخشد جرعه جامت، جهان را ساز نوروزی
ز مدح آصفی خواهد، جهان عیدی و نوروزی
حافظ

در صحن چمن روی دل افروز خوش است
خوش باش و ز دری مگو که امروز خوش است
خیام

چو امکان خلود ای دل، در این فیروزه گردون نیست
طریق کامبخشی چیست، ترک کام خود کردن
سخن در پرده می گویم، چو گل از غنچه بیرون آی
به عجب علم نتوان شد، ز اسباب طرب محروم
بی اندر مجلس آصف، به نوروز جلالی نوش
نه تنها می کند حافظ، دعای خواجه تورانشاه

بر چهره گل نسیم نوروز خوش است
از دی که گذشت هر چه گویی خوش نیست

نوروز در آمد ای منوچهری	با لاله لعل و با گل حمری
مرغان زبان گرفته یکسر باز	بگشاده زبان رومی و عبری
یک مرغ سرود پارسی خواند	یک مرغ سرود ماورانهری
در زنجیره شد چو مطربان بلبل	در زمزمه شد چو موبدان قمری
در دامن کوه کیمک شبگیران	در رفت بهم به رقص باکدري
بر پرفانی کشید و توانست	خمیده کشید الف ز بی صبری
طوطی به حدیث واقعه اندر شد	با مردم روستایی و شهری
هدد چو کنیزکی است دولتمیزم	با زلف ایاز و دیده فخری
بر شاخ درخت ارغوان بلبل	ماند به مثل معزی عزری
بی وزن عروض بحر ها گوید	شاعر نبود بدین نکو شعری
طاووس مدیح عنصری خواند	در ارج مسقط منوچهری
جنبید سر خجسته نتواند	بر گردن کوتاهش ز پر عطری
خون دل لاله در دل لاله	افسرده شد از نهیب کم عمری
صد گردنک ز بر جیدن دیدی	بر یک تن خرد نرگس بزری
زرین سرکی فراز هر گردن	شش گوش به روز سیم هل تدری
شمشاد نگر بدان نکو زلفی	گلنر نگر بدان نکو چهری

ای تازه بهار سخت پدرامی
با رنگ و نگار جنت العدنی
از بوی بدیع و از نسیم خوش
یک بند از مسطی زیبا:

پیرایه دهر و زیور عصری
با نور و ضیای لیلای القدری
چون نافه مشک و عنبر تری

منوچهری

آمد نوروز و هم از بامداد
باز جهان خرم و خوب ایستاد
ز ابر سیه روی سمن بوی داد

آمدنش فرخ و فرخنده باد
مرد زمستان و بهاران بزاد
گیتی گردید چو دارالقرآ

منوچهری

ماه فروردین از گنج گهر یافت مگر؟
روز نوروز است امروز و چو امروز گذشت

که بیاراست همه روز زمین را به گهر؟
کس بدین در نرسد تا نرسد سال دگر

فرخی

عشق نو و یار نو و نوروز و سرسال
روزی است که در سال نیابند چنین روز

فرخنده کناد ایزد بر میر من این حال
سالی است که در عمر نیابند چنین سال

فرخی

بیا در بوستان جوانان که رسم باستان باشد
از این فرخنده فروردین و خرم جشن نوروزی

تو سروی و گلی و سرو و گل در بوستان باشد
نصیب خسرو عادل سعادت باد و پیروزی

فرخی

بهار آید برون آیم که از وی با امان باشیم
بدین شایستگی جشنی، بدین بایستگی روزی

روان ها را طرب گشتم، طرب ها را روان باشم
ملک را در جهان هر روز جشنی باد نوروزی

فرخی

بخشی از یک ترجیع بند:

ز باغ ای باغبان ما را همی بوی بهار آید
کلید باغ را فردا هزاران خواستار آید
چو اندر باغ تو بلبل به دیدار بهار آید
کنون گر گل بنی را پنج شش گلی در شمار آید

کلید باغ ما را ده که فردا مان بکار آید
تو لختی صبر کن چندان که قمری بر چنار آید
تو را مهمان ناخوانده به روزی صد هزار آید
چنان دانی که هر کس را همی زو بوی یار آید

وزین خوش تر شود فردا که خسرو از شکار آید
ملک را در جهان هر روز جشنی باد و نوروزی

فرخی

ز آسمان بر بوستان بارید مروارید تر
گه به روی آفتاب اند کشد سیمین سپر
هر زمانی آسمان را پرده‌ای سازد دگر
در گلستان بیش از آن دیبا است کاندلر شوستر
هر کجا کوهی است بر شد بانگ کبکان از کمر
بر توان چیدن ز روی شنبلید زرد زر

فرخی

روز بازار گل و نسرين است
باد چون خاک عيبر آگين است
گل بنی آراسته حورالعین است

ابوالفرج رونی

چگونه باشم بی‌روی آن بهشتی حور
نهاده پیش تو هدیه نشاط لهُو و سرو
به لحن بر بط و چنگ و چغانه و طنبور

مسعود سعد سلمان

هر یکی چون نو عروسی در دگرگون زیوری
باد چون مشاطه‌ای و باغ چون لعبت گری
وز گل و نرگس مر او را چون ستاره لشکری
جمال‌الدین عبدالرزاق

با صد هزار نزهت و آرایش عجیب
لشکرش ابر تیره و باد صبا نقیب
چون پنجه عروس، به حنا شده خضیب
سار از درخت سرو، ماورا شده مجیب

بهار امسال پنداری همی خوش تر ز پار آید
بدین شایستگی جشنی، بدین بایستگی روزی

برگرفت از روی دریا ابر فروردین سفر
گه به روی آسمان اندر کشد پیروزه چتر
هر زمانی بوستان را خلعتی پوشد جدا
در بیابان بیش از آن حله است کاندلر چینستان
هر کجا باغیست بر شد بانگ مرغان از درخت
بر توان چیدن ز دست سوسن آزاد سیم

جشن فرخنده فروردین است
آب چون آتش عود افروز است
باغ پیراسته گلزار بهشت

رسید عید و من از روی حور دلیر دور
رسید عید همایون شها به خدمت تو
به رسم عید شها باده مرقوق نوش

اینک اینک نور بهار آورد بیرون لشکری
گر تماش می‌کنی برخیز کاندلر باغ هست
عرض لشکر می‌دهد نوروز و ابرش عارض است

آمد بهار خرم با رنگ و بوی طیب
چرخ بزرگوار، یکی لشکری بکرد
لاله میان کشت بخندد همی ز دور
بلبل همی بخواند در شاخسار بید

ساقی گزین سبزه و می خور به بانگ زیر	کز کشت، سار نالد و از باغ عندلیب
نوروز اورمزد مه فروردین رسید	خورشید از نشیب سوی اوج سرکشید
سال هزار و سیصد و هشت از میان برفت	سال هزار و سیصد و نه از کران رسید
سال دگر ز عمر من و تو به باد شد	بگذشت هر چه بود اگر تلخ اگر لذیذ
بگذشت بر توانگر و درویش هر چه بود	از عیش و تلخ کامی و از بیم و از امید
ظالم نبرد سود که یک سال ظلم کرد	مظلوم هم بزیست که سالی جفا کشید
لوحی است در زمانه که در وی فرشته‌ای	بنمود نقش هر چه ز خلق زمانه دید
این لوح در درون دل مرد پارساست	وان گنج بسته راست زبان و خرد کلید
آنجا خط مزور ناید همی به کار	کایزد و را ز راستی و پاکی آفرید
خوب و بد آنچه هست نویسند اندرو	بی گیر و دار منهی و اشراف و بازدید
جام جم است صفحه تاریخ روزگار	مانده به یادگار ز دوران جم پدید
هر چند کهنه است به هر سال نو شود	کهنه بدین نوی به جهان گوش کی شنید
	ملک الشعرائی بهار

بهاریه (نوروزیه)

بهار آمده (به گویش استرآبادی)

زمستان ام تیوک خور و آمد و رفت	گویش استرآبادی
زمستان آمد و پس گردنی خورد و رفت	فارسی روان
دارودرخت، خشک و پتی، خُرْتَمبه چو یا سَخچو	گویش استرآبادی
درخت‌ها خشک همچون چوب کلفت و نازک شده بودند	فارسی روان
تمام شهر یک دانه گل پیدا نبود	گویش استرآبادی
در شهر استرآباد یک دانه گل یافت نمی‌شد	فارسی روان
جیجو زَنَم خیلی زیاد، بدنبال یک پاپلو	گویش استرآبادی
خیلی گشتم، حتی یک پروانه نیافتم	فارسی روان

کویش استرابادی	درخت کُجه، بَلگ کُجه، نه کَنقل و نه گَزنه
فارسی روان	نه درخت و نه برگ بود و نه رستنی‌های سبز وحشی
کویش استرابادی	بجاشان اوزان قنندیل، یکی بزرگ یا مَمَجو
فارسی روان	اما قنندیل‌های بزرگ و کوچک آویزان شده بودند
کویش استرابادی	گلدانای ته حیاط، نه گل دارن نه رنگ و بو
فارسی روان	گل‌های گلدانهای انتهای حیاط نه رنگ داشتند نه بو
کویش استرابادی	انگاری سر تُو شدن و اِفَتادن یا که دَمِبرو
فارسی روان	انگار سرزنش شده و پشت‌رو شده بودند
کویش استرابادی	اَفَتو انگاری قَر کرده و خُو رفته بود
فارسی روان	آفتاب انگار قهر کرده و خواب رفته بود
کویش استرابادی	چَرِه که گرما نِمداد، اگر مِداد، یَک تَپَلو
فارسی روان	چون گرما نداشت، اگر هم داشت خیلی کم بود
کویش استرابادی	اَشَتو داشت که زود بیاد، زودم بِره
فارسی روان	آفتاب خیلی عجله داشت که زود بیاد و برود
کویش استرابادی	صَبح تا نامشان سرخی نداشت و شده بود زرد سِیَقمو
فارسی روان	از صبح تا غروب خیلی زرد بود و سرخی نداشت
کویش استرابادی	نه چَرَتینگ و نه چَلچَلو، کو لیلَمباز و کُلاغا
فارسی روان	نه پرنده کوچک، نه پرستو، نه سبازک، نه کلاغی دیده می‌شد
کویش استرابادی	جوز کرده بود علی دیدو، یک دانه چاقوک زَقَلو
فارسی روان	فقط یک گنجشک و پرنده‌ای بزرگتر دیده می‌شدند
کویش استرابادی	خَبَر نبود از گُل و از هوای خُش
فارسی روان	نه گلی بود نه هوای خوش و مطبوع
کویش استرابادی	نه بلبلی صدا مِداد، نه کَفتری که بُکُنه، یَک بغِغو
فارسی روان	نه بلبلی چهچه می‌زد و نه کفتری می‌خواند
کویش استرابادی	پرنده‌ها جوز زده دنبال غذا، به هر جُگا
فارسی روان	پرنده‌های یخ زده همه جا به دنبال غذا بودند

گویش استرابادی	بوک بوک میژد، بارا همین، همه بودن کل سَرِ تُو
فارسی روان	همه جا ساکت و خالی بود و به همین دلیل سرگردان بودند
گویش استرابادی	از میان هر سولاخی بچه‌هاشان منتظرن سر به هوا
فارسی روان	بچه‌های آنها در میان لانه‌ها سر به سوی آسمان گرفته
گویش استرابادی	سردی بره، گرما بیاد، بارا همین، هی مُکَنن کَلِه کَشو
فارسی روان	تا هوای سرد گرم بشود، پس تند و تند سرگ می‌کشند
گویش استرابادی	یکسیره دَکو مُکَنن، ثَمام وَخت مُلُمبَانن
فارسی روان	دائماً سر به سر هم می‌گذارند و غذا می‌خورند
گویش استرابادی	خیال‌لشان که امساله، باهار پس اِفْتاده به سَنبِ سو
فارسی روان	خیال می‌کنند که امسال بهار کمی دیر فرا می‌رسد
گویش استرابادی	اما هَپِلِ چَپِل، درختا بِل بِل دارند و تَرچه مَدَن
فارسی روان	اما خیلی زود درختها جوانه زدن و برق افتادند
گویش استرابادی	روش گرفته خَرچَسینه، اَلبو و هم، جی جی کُپرو
فارسی روان	به تحرک در آمدند تمام حشرات و حتی جوجه تیغی
گویش استرابادی	چشم زمستان پُلُغ زده، حالا دِگه کوریک مِره
فارسی روان	چشمهای درشت زمستان پس از سه ماه حالا خمار و بسته می‌شود
گویش استرابادی	بهار پسته مشکینه، باره مِره و سنی بدجنس و هُوو
فارسی روان	و بهار بشکری می‌زند که هوایش را فراری داده
گویش استرابادی	بزار بره که یَقْدَر اَقَلو بَشه، مَعْتو بَشه
فارسی روان	بگذار برود تا کمی آفتاب و مهتاب از پشت ابرها در بیایند
گویش استرابادی	چَرِه که، جنگل و دشت، شده بودن آبله چَکو
فارسی روان	چرا که جنگل و دشت عین صورت سوراخ سوراخ و زشت شده بودند
گویش استرابادی	سردی و تاریکی و قندیل و هر چی یخ بوده
فارسی روان	حالا سردی و سیاهی و قندیل‌ها
گویش استرابادی	همشان او مُشْدَن و دسته جَمی یَکوزی یا که چَپِرُو
فارسی روان	همگی آب شده و کج و سپس پشت رو می‌شوند

از سَر بهار آمد، یَقْدَر دِگِه ما میوینیم	گویش استرآبادی
بهار دوباره آمده، چندی دیگر خواهیم دید	فارسی روان
تیر و کُمان رستم و خَیلی زیاد دُم لَغلو	گویش استرآبادی
قوس و قزح و حتی نوزادان قورباغه‌ها را	فارسی روان
بزنین هم زَمبُلُق هم نوَتَرینگ به خُوروها	گویش استرآبادی
پس به آدمهای خواب رفته با نوک انگشت بزیند	فارسی روان
بِکِنین چَمبِلوک، از آدم لی رفته و بی‌چشم‌رو	گویش استرآبادی
و نیز انسانهای تنبل و پرور را نیشگون بگیرید	فارسی روان
نُگا بکن که در میاد گَرَمِکِه و تُک مَزِنه دار تُکُل	گویش استرآبادی
توجه کن بلال در می‌آید و دارکوب به دانه‌هایش نوک خواهد زد	فارسی روان
مِدانی چِرِه؟ چونکه زمستان و بهار دُکش شدن یا گُو به گُو	گویش استرآبادی
می‌دانی چرا؟ زیرا زمستان و بهار جایشان را در طبیعت عوض کردند	فارسی روان
شده قُندواری آندوخانه، پُستو و مُطْبَخ و اطاق	گویش استرآبادی
اطاق‌ها و آشپزخانه و صندوق‌خانه هم خانه‌تکانی و تمیز شده‌اند	فارسی روان
بازا هَمین یَک دانه پیدا نِمِشِه بَند کُلو	گویش استرآبادی
و به همین دلیل تار عنکبوتی دیده نمی‌شود	فارسی روان
نه بچه‌ها کُلبَشَن کُش نه مَزَن هی آشِنِفِه	گویش استرآبادی
دیگر بچه‌ها سِفِه و عطسه نخواهند کرد	فارسی روان
نه ننه جان، با باکلان، دِگِه نَمِشَن کُتُو مَنقُو	گویش استرآبادی
نه مادر بزرگ و نه پدر بزرگ سرما نخواهند خورد	فارسی روان
ننه کُلان کُل گرفته هر دو کِلِه، تو مطبخ و ته حیاط	گویش استرآبادی
روکش گلی دو اجاق داخل آشپزخانه و حیاط را مادر بزرگ عوض کرده	فارسی روان
امر داده بچه‌ها هم مو بگیرن، همه شدن کِلِه کُدو	گویش استرآبادی
و امر کرده بچه‌ها موی سرها را تراشیده و صاف کرده‌اند	فارسی روان
خواهار جعفر گُدا، مار حسین جوراب پاره	گویش استرآبادی
خواهر جعفر گُدا و مادر حسین جوراب پاره هم	فارسی روان

گویش استرابادی	شِکِستَن کوزه نمک، هر چی سفال تَنگلو
فارسی روان	کوزه‌های کوچک و نیز نخصوص نمک را در سال کهنه شکسته‌اند
گویش استرابادی	یَقْذَر هوا شده گرم و زمین جان آمیده
فارسی روان	کمی هوا گرم شده و جان گرفته
گویش استرابادی	همگی ریگ میچینَن، هم بچه توی نَنو
فارسی روان	لبخند بر لب همه حتی بچه کوچک توی نَنو آمده
گویش استرابادی	شَو، آسمان نو بَرقد و صاف و قِشنگ
فارسی روان	آسمان هم انگار نو شده و شپها نیز صاف است
گویش استرابادی	ما میوینیم تو تاریکی، خَرده چو و خَرده تلو
فارسی روان	چنانکه تو تاریکی چوب و خار را هم می‌توان دید
گویش استرابادی	استرآباد و تمام دهات دور و وُرش
فارسی روان	استرآباد و همه روستاهای اطرافش، مردم
گویش استرابادی	مَرْدُما دَس میگیرن واشله و داس و بَلو
فارسی روان	همه برای شروع کشاورزی داس و کج بیل بدست گرفته‌اند
گویش استرابادی	مَش حسن که هر سه ماه خُورو و یک پلو بود
فارسی روان	مَش حسن که سه ماه زمستان چرت می‌زد و درازکش بود
گویش استرابادی	جَاجَگار شو دادم، بگه نَزِنه اون غَرَمو
فارسی روان	دیگر غرغرم نمی‌کند و نشیمنگاهش را رها کرده
گویش استرابادی	زَمه‌ها روش گرفتن، هی مَکَنن بَدُو
فارسی روان	گله‌ها راه افتادن و گوسفندان می‌دوند
گویش استرابادی	گو گله‌بان شال و کلاهه ول داده، حالا مَکَنه چارَق پاتو
فارسی روان	چوپان شال و کلاه زمستانه را رها و کفش و جوراب پوشیده
گویش استرابادی	مُخو ادبِشه سبز زمین، غلف‌کش ام تو راهه
فارسی روان	سبزه در حین سبز شدن است و غلفها بزودی بلند می‌شوند
گویش استرابادی	هوا برن سار و تورنگ، آهو کُنه دَد و بَدو
فارسی روان	پرواز می‌کنند سارها و قرقاولها و به حرکت در آمده‌اند آهوها

گویش استرابادی	مرغ و تشنو و خروس کُله، همه مُکُنن با هم دَکو
فارسی روان	جوجه و مرغ و خروس سر حال با هم بازی می‌کنند
گویش استرابادی	هَمِشان بیرون میان، ول مُکُنن ته کُلو
فارسی روان	حالا از ته لانه بیرون و به دامن طبیعت آمده‌اند
گویش استرابادی	کُلِ خَبَرکَش اَم دور مِزَنه تو آسمان، اِنقَدَر که
فارسی روان	قاصدک در آسمان به پرواز درآمده
گویش استرابادی	خسته بشه، بی‌شینه زمین، تو نامشان یا سَر شو
فارسی روان	و آنقدر می‌چرخد تا غروب یا سر شب بر زمین بنشیند
گویش استرابادی	برفا اَو مِشن و روش مِگیرن اَو تو جوبا
فارسی روان	آب برفهای ذوب شده در جویها روان شده‌اند
گویش استرابادی	اُوراها واز مِشن، وَر مدازن هر چی پُوتو
فارسی روان	بندها را بر می‌دارند و آبراهها باز می‌شوند
گویش استرابادی	اَسیو را اِفَتادن، اَلوستان و دَنگلان و میرمله
فارسی روان	در روستاهای الوستان، دنگلان، میرمحله مرزنکلا
گویش استرابادی	مُورَنکلا، سُرخنکلا، کنار هر چی جُراو
فارسی روان	و سرخنکلا، کنار نهرهای آب آسیاب‌ها به حرکت در آمده‌اند
گویش استرابادی	حالا دِگه یخ نَزَنه، به جوض ما، نه جوب کوچه
فارسی روان	دیگر آب حوض و جویهای داخل کوچه یخ نمی‌زنند تا شاید
گویش استرابادی	تا بَلکَم شینو کُنن، ماهی قرمز و چند تا توتو
فارسی روان	در داخل آنها ماهی‌های قرمز و حتی کرمهای کوچک شنا کنند
گویش استرابادی	یَقَدَر دِگه صبر کنی، بامبَلک مِجَن بَلغازا
فارسی روان	کمی دیگر صبر کنی، جهیدن قورباغه‌ها را هم می‌بینی
گویش استرابادی	در میاد مازنیو و بانگ مِزَنه جِر جِرانو
فارسی روان	و سپس علفهای تلخ و صدای جیرجیرکها را هم می‌شنوی
گویش استرابادی	چون نسیم باهار میاد از دریا و از سَر کوه
فارسی روان	چون از سوی دریای خزر و رشته‌کوه البرز تسلیم می‌خورد سپس

گویش استرابادی	بچه‌ها هوا مَدَن بادبان و دَس مَگیرن فِرفرانو
فارسی روان	بچه‌ها بادبادکها را هوات داده و فرفره‌های چرخان را بدست می‌گیرن
گویش استرابادی	اصغر دَمبو، اکبر زَرَتُو، بچه‌های کریم سیچُو
فارسی روان	اصغر لاغر، اکبر شل و وارفته، پسران کریم قرقوروت
گویش استرابادی	چشمایشان سو آمیده، دِگه نِمِشِه اَتُو مَتُو
فارسی روان	چشمشان بخاطر طبیعت نورس نور افتاده و از لوجی در آمده
گویش استرابادی	طبیعت برق مِرِنه، جاجگا سبز مِشَن
فارسی روان	طبیعت جلا یافته و همه جا سبز می‌شوند و هیچ جا
گویش استرابادی	یَکجگا پَیدا نِمِشِه، یَک سَر چوچین، تَندر چو
فارسی روان	چوب نیم‌سوخته و هیزم ریز تنوری یافت نخواهد شد
گویش استرابادی	کَلَب جِسَن، مَش عباس و حسین پچاک
فارسی روان	کربلایی حسن و مشهدی عباس و حسین کثیف و کپک زده
گویش استرابادی	هَمِشان قَرارِه بِنِداژن، به گُردِه‌شان چند تا زَلو
فارسی روان	قرار است برای خون‌گیری بهاری، بر پشت خود زالو ببندازند
گویش استرابادی	بِخ در، جلو خانه، دَم هر کوچه و مَله
فارسی روان	کنار هر در و جلو خانه و در هر کوچه و محله، شکوفه‌های
گویش استرابادی	پَیده مِشِه باهار نازینج، بَلگ درخت شَفَتالو
فارسی روان	نارنج و برگهای تازه سبز شده درخت هلو دیده می‌شوند
گویش استرابادی	بِخ حوض، کنار کِلِه، جلو سَکو، نو باغچه
فارسی روان	کنار حوض و اجاق، جلوی سکو و داخل باغچه
گویش استرابادی	کُل مَدَن هَمِه گُلا، هر دو درخت آلبالو
فارسی روان	همه گلها و هر دو تا درخت آلبالوی حیاط شکوفه می‌دهند
گویش استرابادی	چون نارینج باهار داده، کُل مُکَنه خُب قَد کِشَک
فارسی روان	چون درخت نارنج شکوفه داده، گل‌ها هم قد می‌کشند
گویش استرابادی	دار آلو و زردآلو، هر دو مَدَن زَنِگلاچو
فارسی روان	درخت آلو و زردآلو، هر دو شکوفه و چغاله خواهند داد

گوسفند و گاو، زیقبو و چرتینگ و چاقوک	گویش استرابادی
گوسفند و گاو و دو پرند (کوچتر از گنجشک) و گنجشک	فارسی روان
بهار تخم میزآن، یا که میزاین دوگانو	گویش استرابادی
بخاطر طبیعت بهاری یا تخم می‌گذارند و یا دوقلو خواهند زائید	فارسی روان
پیش پارسالا، گوسفندای جهان‌نما، آلوکلا	گویش استرابادی
چندسال پیش به برکت فصل بهار، گوسفندان روستاهای جهان‌نما و آلوکلا	فارسی روان
به برکت فصل بهار، همه زائیدن دُمپچو	گویش استرابادی
و نیز سرکلا، همه دوقلو (دو برابر) زائیدند	فارسی روان
نوروز باستانی آمد، همه دارن پَنبِل پَشو، دُمبِل دیشو	گویش استرابادی
بخاطر نوروز، مردم همه هلهله و شور و شغف دارند	فارسی روان
بچه ویله، دختر و پسر، هم نینجان و هر چی بابو	گویش استرابادی
بچه‌ها، دختر و پسر، مادر بزرگ و حتی پدر بزرگ	فارسی روان
تو باغ و هم کنج خانه، راست پستو، آندوخانه	گویش استرابادی
در باغ و کنار خانه و سمت راست صندوق خانه (انباری)	فارسی روان
کوجه زده دارودرخت، گل آمده قُلو قُلو	گویش استرابادی
درختان جوان زده‌اند و دسته دسته گلها می‌رویند	فارسی روان
تو کوجه و جنگل و کوه تمام دشت	گویش استرابادی
در کوجه و جنگل و کوه و تمامی دشت	فارسی روان
در آمده سبزه و گل، رنگ به رنگ، همچو زیلو	گویش استرابادی
سبزه‌ها و گلها همچون رنگهای زیلو در آمده‌اند	فارسی روان
میدانی چره؟ سبزه و عید و بهار آمدن	گویش استرابادی
میدانی چرا؟ چون عید نوروز و بهار آمده	فارسی روان
خو رفته‌ها بخلی شدن، یا که شدن تَتَقانو	گویش استرابادی
آدمهای تنبل بخاطر تحریک شدن و قلقلک طبیعت به تحرک افتاده‌اند	فارسی روان
وخت کاره، و خیزین یک پلوه‌ها، دُمپروها	گویش استرابادی
آی آدمهای یله و دائماً دراز کشیده و بیحال، وقت تلاش	فارسی روان

خبر دارین روش گرفته رحمان چاخو؟	گویش استرآبادی
خبر دارین که رحمان چاه کن هم به تلاش افتاده؟	فارسی روان
پَلتِه هِمَت رِ یَقْدَر، یَک تَپَلَو بالا بدین	گویش استرآبادی
فتیله چراغ همت را کمی بالا بدمید	فارسی روان
بیونین روش گرفتن، حتی مَغَز، یَک خَیلی آم جُسَمبابو	گویش استرآبادی
نگاه کنین به حرکت در آمده‌اند حتی مگسها و سوسکها	فارسی روان
بچه چاقوک، اَبی یَکل، یَکَم یَکَم را مِفتَن و تَک مِزَن	گویش استرآبادی
بچه گنجشکها و از گنجشک بزرگتر، کم‌کم راه می‌افتند و نوک می‌زنن	فارسی روان
میانندو هر چه قَنو، تا بُکَنن وَل وَل جو	گویش استرآبادی
وسط هر چه گودی آب تا چیزی برای مزه‌مزه پیداکنن	فارسی روان
حالا دِگه برف نِمیاد، ما میونیم بارش لَس	گویش استرآبادی
دیگر برف نخواهد آمد و ما شاهد ترنم بارانهای آهسته خواهیم بود	فارسی روان
صدای خُش مِشَنفیم و زمزمه از هر چه گلو	گویش استرآبادی
صداها و خوش و نرم از گلو همه جانوران خواهیم شنید	فارسی روان
از سَر دارودرخت، از اندرون هر چی باغ	گویش استرآبادی
از فراز درختان و از داخل باغها در سال نو	فارسی روان
تو سال نو، چهچه بلبل میاد، خیلی ظریف و پَرپَرو	گویش استرآبادی
صدای خیلی ظریف و لطیف چهچه بلبل خواهد آمد	فارسی روان
چون مُخوای عاروس کنی، داماد کنی، بچت ر	گویش استرآبادی
اگر می‌خواهید دختر و پسر عروس و داماد کنی، به همراه	فارسی روان
جادو جَنبَل نُمخواد، خَیلی مُخواد تو سال نو دُوبدو	گویش استرآبادی
طبیعت جان گرفته تلاش کن، نه دعا و جادو	فارسی روان
مبارکه سال نو و عید قدیم، بر مردم سَر خواجه و دَرینو و هم میرکریم	گویش استرآبادی
مبارک باشد سال نو و عید باستانی نوروز بر مردم محله‌های سر خواجه	فارسی روان
بادگیر و دوشنبه‌ای، شیرکش و چهارشنبه‌ای، هم مَله پشت بارو	گویش استرآبادی
در بنو، میرکریم، بادگیر، دوشنبه‌ای، چهارشنبه‌ای، شیرکش و پشت بارو	فارسی روان
مردم علی‌آباد و قلعه حسن، نودیجه، قَرنجیک و هم ورسن	گویش استرآبادی

و مردم علی آباد (کتول)، قلعه حسن، نودیجه، قرنجیک و ورسن	فارسی روان
خانبین و رامیان، کُرد مَله و بندرگز و سیاتلو	گویش استرآبادی
خانبین، رامیان، کُردمله (کردکوی)، بندرگز و سیاتلو	فارسی روان
به مردم تُرکمان و حکیم آباد، قُزلباش و گِرایلی	گویش استرآبادی
و هم بر مردم ترکمن، حکیم آباد، طایفه قُزلباش و گِرایلی	فارسی روان
هم بلوچ و هم زابلی، حاجیلر و اهالی ده باغو	گویش استرآبادی
و نیز بلوچ و زابلی و مینودشتی و مردم روستای باغو	فارسی روان
نوده و نوچَمَن و گُمیشان و مَمَدآباد	گویش استرآبادی
امیدواریم مردم شهر و روستاهای نوده و نوچمن و گُمیشان و محمدآباد	فارسی روان
همگی دَمبیل دیمبُو، شادی کنن، پَشیل پَشو	گویش استرآبادی
همگی در سال نو جشن و شادی و هلهله داشته باشند	فارسی روان
عاروسای شَמושک و نَومَل و هم شاکوه و هم سنگدوین	گویش استرآبادی
تازه عروسهای شَמושک، نَومَل، شاهکوه و سنگدوین	فارسی روان
همشان توسال نو داشته باشن، بچه‌های هم سالم و هم مینگلو	گویش استرآبادی
در سال نو، نوزادان کوچولو، سالم و زیبا دنیا بیاورند	فارسی روان
همه زُفای نودیجه و کلاله و فندرسک، هم پیش کَمَر	گویش استرآبادی
و نیز زنان شهرها و روستاهای نودیجه، کلاله، فندرسک، زاو، پیش کمر	فارسی روان
و هم ایسیک، مینگلوها بگی بدن روی دوتا پنبه دانو	گویش استرآبادی
لمسک هم نوزادان کوچک خود را روی تشک‌های لطیف بخوابانن	فارسی روان
خواها را یا مارشان گهواره تَکان بَدَن	گویش استرآبادی
خواهر یا مادرشان زنده باشند و گهواره‌ها را تکان بدهند	فارسی روان
ماچ بُکَنن بچه ر و تَکان بَدَن تَکتکانو	گویش استرآبادی
و بیوسند آنها را و جفجفه‌هایشان را بصدا درآورند	فارسی روان
سال نو، برکت بشه اِنقَدَر زیاد، که بَخورن	گویش استرآبادی
امیدواریم سال نو آنقدر برکت زیاد بشود که مردم شهرها و	فارسی روان
مردم ایوان و اَنبار اَلوم، گوشت و چلو، یا تَرچَلُو	گویش استرآبادی
روستاهای لیوان، اَنبار اَلوم، گلیداغ همیشه پلوگوشت یا جوجه پلو بخورند	فارسی روان

منابع و مآخذ

۱. التفهیم لاوائل صناعه التنجیم - ابوریحان بیرونی - تصحیح استاد جلال همائی، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴
۲. ارداویرافنامه - تصحیح و ترجمه دکتر محمد معین، تهران، ۱۳۲۵
۳. اوستا - ترجمه و پژوهش هاشم رضی، انتشارات بهجت، ۱۳۷۹
۴. از نوروز تا نوروز (آیین‌ها و مراسم سنتی زرتشتیان ایران) - کورش نیکنام، انتشارات فروهر، ۱۳۷۹
۵. آثارالباقیه عن القرون الخالیه - ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبر داناسرشت، امیرکبیر، ۱۳۶۳
۶. آیین‌ها و جشن‌های کهن در ایران امروز - محمود روح‌الامینی، انتشارات آگاه، ۱۳۷۶
۷. الناج فی اخلاق الملوک - ابو عثمان محمد بن بحر الجاحظ، ترجمه علی خلیلی، ابن سینا، ۱۳۴۲
۸. المحاسن و الاضداد - جاحظ، به کوشش فان فلو تن، چاپ لندن، ۱۸۹۸
۹. بندهشن - ترجمه مهرداد بهار، توس، ۱۳۶۹
۱۰. بهجت الروح - عبدالمؤمن بن صفی‌الدین، بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۶
۱۱. پژوهشی در اساطیر ایران - مهرداد دبستان، پاره نخست، توس، ۱۳۶۲
۱۲. پژوهشی کوتاه درباره استادان موسیقی ایران و الحان موسیقی ایران - دکتر داریوش صفوت، تهران، ۱۳۵۰
۱۳. تقویم و تاریخ در ایران - ذبیح‌الله بهروز، انتشارات انجمن ایران‌پژ، ۱۳۳۱
۱۴. تاریخ نوروز و گاهشماری ایران - عبدالعظیم رضایی، انتشارات در، ۱۳۷۹
۱۵. تاریخ، فرهنگ و هنر ترکمان - اسدالله معطوفی، انجمن آثار و مفاخر ملی، ۱۳۸۳
۱۶. تاریخ بخارا - ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر قبادی، تصحیح مدرس رضوی، تهران، ۱۳۱۷
۱۷. تاریخ گردیزی (زین الاخبار) - ابوسعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود گردیزی، مقدمه میرزا محمدخان قزوینی، ۱۳۲۷

۱۸. تاریخ یعقوبی - احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح)، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲
۱۹. جشن‌های آب (نوروز و سوابق تاریخی تا امروز) - هاشم رضی، انتشارات بهجت، چاپ دوم، ۱۳۸۳
۲۰. جشن‌های باستانی ایران - علی خورش دیلمانی، انتشارات اقبال و شرکاء، چاپ دوم، ۱۳۴۲
۲۱. جستاری چند در فرهنگ ایران - مهرداد بهار، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۳
۲۲. جهان فروزی - دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات کاریان، ۱۳۶۴
۲۳. جشن‌های آتش (مهرگان، چله، یلدا، سده، پنجه، چهارشنبه‌سوری) - هاشم رضی، انتشارات بهجت، چاپ دوم، ۱۳۸۳
۲۴. جامع الالاحان - عبدالقادر مراغی، تقی بینش، تهران، ۱۳۶۶
۲۵. جشن‌ها و اعیاد ملی و مذهبی در ایران قبل از اسلام - حبیب‌الله بزرگزاده، اصفهان، ۱۳۵۰
۲۶. چشم‌اندازهای اسطوره‌ای - میرچا الیاده، ترجمه جلال ستاری، تهران، ۱۳۶۲
۲۷. خیاگران نوروزی (نوروز خوانی در فرهنگ ایران و ماوراءالنهر) - جهانگیر نصری اشرفی، سازمان میراث فرهنگی و گردشگری مازندران، ۱۳۸۵
۲۸. در دربار شاهنشاه ایران - انگلبرت کمپفر، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، ۱۳۵۰
۲۹. داستان جم - محمد مقدم، انتشارات فروهر، چاپ دوم، ۱۳۶۳
۳۰. روضه المنجمین - شهرمدان رازی، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی، شماره ۶۳۹۰
۳۱. سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان) - ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، ۱۳۶۱
۳۲. سفر در ایران - سرهنگ گاشیلر دروویل، ترجمه جواد محبی، انتشارات گوتنبرگ، ۱۳۴۸
۳۳. سفرنامه اوژن فلاکس - ترجمه حسین نورصادقی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۶
۳۴. سفرنامه شاردان - ترجمه محمد عباسی، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، ۱۳۳۵
۳۵. سفرنامه کارلا سرنا (مردم و دیدنی‌های ایران) - ترجمه غلامرضا سمعی، تهران، ۱۳۶۳
۳۶. سورم سرا - کریم‌الله قائمی و جمشید قائمی، انتشارات فکرت، آسفند ۱۳۷۸
۳۷. سیر و صور نقاشی ایران - زیر نظر آرتور پوپ، ترجمه دکتر یعقوب آژند، انتشارات مولی، ۱۳۷۸
۳۸. شناخت اساطیر ایران - جان هینلز، ترجمه ژاله آموزگار، احمد تفضلی، نشر آویشن و چشمه، ۱۳۷۷
۳۹. شرح ادوار صفی‌الدین ارموی - به قلم عبدالقادر مراغه‌ای، به اهتمام تقی بینش، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۰
۴۰. عصر اساطیری تاریخ ایران - حسن پیرنیا، به اتمام سیروس ایزدی، هیرمند، چاپ دوم، ۱۳۸۳
۴۱. عقاید و رسوم مردم خراسان - دکتر ابراهیم شکورزاده، انتشارات سروش، چاپ دوم، ۱۳۶۳
۴۲. عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات - محمد بن محمود بن احمد توسی، دکتر منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۴۰

۴۳. فارسانه ابن بلخی - به کوشش علی نقی بهروزی، انتشارات اتحادیه مطبوعاتی فارس، ۱۳۴۳
۴۴. فرهنگ بهدینان - جمشید سروشیان، تهران، ۱۳۳۵
۴۵. کیمیای سعادت - ابوحامد محمد غزالی، به کوشش حسین خدیوچ، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۱
۴۶. کتاب ماه هنر - بهمن و اسفند، سال ۱۳۷۹
۴۷. گاه شماری و جشن های ایران باستان - هاشم رضی، انتشارات بهجت، چاپ دوم، ۱۳۸۲
۴۸. گاه شماری و تاریخ گذاری - علی محمد کاوه، انتشارات بردار، تهران، ۱۳۷۰
۴۹. مهرگان و نوروز - سوسن نوباغی، انتشارات عابد، ۱۳۸۴
۵۰. مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان - موبد اردشیر آذرگشسب، تهران، دی ۱۳۵۲
۵۱. مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز - سال دوم، شماره ۳، زمستان ۱۳۷۲
۵۲. مقدمه ای بر شناخت ایل ها، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران - ایرج افشار سیستانی، ۱۳۶۶
۵۳. نوروز در وراودان - دکتر روزی احمد، به کوشش نادر کریمیان سردشتی، پژوهشکده مردم شناسی میراث فرهنگی کشور، ۱۳۸۳
۵۴. نوروز (مجموعه مقاله های دومین همایش منطقه ای) - نوروز ۱۳۸۰، ارگ بم، پژوهشکده مردم شناسی، معاونت پژوهشی سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۸۲
۵۵. نوروزگان (گفتارها و سرودهایی در آئین های نوروزی) - دکتر مرتضی هنری، سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، ۱۳۸۵
۵۶. نوروز ایرانیان - غازیلا ناظمی، موسسه همراه، چاپ چهارم، ۱۳۸۲
۵۷. نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه ای ایران - آرتور کریستین سن، ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار، نشر نو، ۱۳۶۸
۵۸. نوروزنامه - حکیم عمر خیام نیشابوری، به کوشش علی حصوری، تهران، ۱۳۵۷
۵۹. نخبه الدهر فی عجایب البر و البحر - شمس الدین محمد بن ابی طالب انصاری دمشقی، ترجمه سید احمد طبیبیان، تهران، ۱۳۵۷
۶۰. نوروز حمشیدی - دکتر جواد برومند سعید، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۷
۶۱. نوروز جشن نوزائی آفرینش - علی بلوکیاشی، دفتر پژوهش های فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۸۴
۶۲. نصیحة الملوک - امام محمد غزالی توسی، تصحیح و اضافات جلال همائی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۱
۶۳. نقاشی ایران از دیر باز تا امروز - روئین پاکباز، انتشارات زرین و سیمین، ۱۳۸۰
۶۴. وسپرد - استاد ابراهیم پورداوود، تهران ۱۳۴۳
۶۵. یستا - گزارش پورداوود، به کوشش دکتر بهرام فره وشی، انتشارات کتابخانه ابن سینا، ۱۳۳۷.



Nouruz

in
Iran & Gorgan

Asadolla Matufi

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان

www.tabarestan.info



نشر و نشر

